د اطلاعاتو او کلتور وزارت

بیهقي کتاب خپرولو مؤسسه

د سید جمال الدین افغاني د مړینې غونډه
د ۵ د اتیایم تلین په ویاړ
۱۳۵۵ کال ش

سید جمال الدین افغانی

در مطبوعات افغانستان



باهتمام و تدوین

صدیق رهپو

سید جمال الدین افغانی

در مطبوعات افغانستان

باهتمام و تدوین

صدیق رهپو

به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

حوت ۱۳۵۵



این عکس راسید افغانی به برهان الدین بلخی یادگار داده است .

فهرست

قسمت اول

قسمت دوم

قسمت سوم

تذکر :

از آنجائیکه مطبوعات منعکس کنندهٔ افکار ، چهره ها، واندیشه های انسانها است واز آنجائیکه در مطبوعات فضایل وسلوک وخصایل انعکاس می یابد ، درچنین شرایطی که دولت جمهوری افغانستان برخی از خدمات فرهنگی خود را ازطریق وزارت اطلاعات و کلتور به معرفی رجال ونامداران فرهنگ، دانش و سیاست تخصیص داده است، بنأ دراین اثر «سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان» که به اهتمام وگرد آوری بناغلی «صدیق رهپو» بزیور طبع آراسته گردیده است تجلا های از حیات و فضایل وکار نامه ها وسوابق تاریخی سید جمال الدین افغانی روشنگر اذهان می گردد .

جمال الدین فرزند افغانستان است و مطبوعات کشور رسالت ملی خود میداند که تصویری اززندگینامهٔ آن رادمردتاریخ شرق رابکشد و در چشم انداز مردم خود و جهان بگذارد .

نشر این رساله در موقعی صورت می گیرد که نام جاودانی آن حماسه سرای سیاست ،آزادیخواهی و طراح انقلاب ومدنیت شرق واسلامی هنوز زنده است وبر اندیشه هایش تکیه میکنند و آن مرد بزرگ پدیده یی ازافتخارات تفکر سیاسی و مبارزات اجتماعی در افغانستان وبالعموم درشرق خوانده میشود ، واز همین جا بود که علیه مظالم برمیخاست ولرزه بر کاخ و ایوان استعمارگران وپیروانشان می انداخت.

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات وکلتور

اول حوت ۱۳۵۵

پیشگفتار

چند کلمه در بارهٔ این مجموعه

مجموعهٔ که الان بدست دارید عبارت از منتخباتی است از نشرات شصت و پنج سالهٔ مطبوعات افغانستان در بارهٔ سید جمال‌الدین افغان، فرزند نامدار وطن، نابغهٔ بزرگ شرق و خدمتگار صدیق دنیای اسلام که اینک بمناسبت گذشت هشتاد سال از وفات او مراسم یادبودی در کشور برای تجلیل مقام او برپا میشود.

حقیقت اینست که روشن فکران افغانستان چه در دورهٔ زندگی سید و چه بعد از آن همواره ازاین فرزند عالی مقام وطن خود قدردانی نموده و بنام او افتخار کرده اند. چنانچه قصیدهٔ غرایی که درحیات سید ازطرف دوست ارادتمند او غلام محمد (طرزی) در ستایش از شخصیت وی سروده شده(*) و مرثیهٔ بلند بالایی که به تقریب وفات او از طرف برهان الدین بلخی یك هموطن دیگر سید انشا گردیده و هردو موجود میباشد شاهد این مدعاست. لیکن از روزیکه مطبوعات عصری درکشورما احیاء گردید یعنی فقط پانزده سال بعد از مرگ سید بزرگوار، سلسلهٔ نشرات در بارهٔ او به صورت مداوم تا امروز ادامه دارد که صفحات جراید و مجلات

---

*دیوان طرزی افغان که سه سال قبل از وفات سید یعنی در محرم ۱۳۱۱ ق در مطبع فیض محمدی کراچی طبع سنگی شده است.

وطن در این مدت طو لانی گوا ه‌آنست و ما دراین مجمو عه صرف بعضی نمو نه های آنرا جستـــه‌جسته از نظر خوانند گا ن‌و علاقه مندان میگذرانیم .

برای سهو لت باید تو ضیـــح‌شود که این نشرا ت شصـــــت و‌پنج‌ساله مطبو عا ت افغا نی رامی‌توان درسه قسمت مشخص مور د مطالعه قرار داد .

اول نشر ات سراج الا خبـــارافغانیه که بیشتر آن از طـــر ف شخص محمود طرز ی که خود ازفیض یافتگا ن محضر سیدو شیفتهٔ اندیشه های بلند و مبلغ افکار عالی‌اوبود تهیه گردید ه و حـــاو ی معلو ما ت چشم دید نویسنـــد ه‌وبسا نکات دلچسپ و ابتکار ی‌در بارهٔ زندگی سید میباشد که د رآثار دیگرا ن‌بمشا هده نمیرسد ،این دوره سا لها ی ۱۲۹۲ الی ۱۲۹۷ شمسی مطابق ۱۹۱۳ الی ۱۹۱۸ میلادی را دربر میگیرد .

قسمت دو م نشـــرا ت دور هٔ‌انجمن ادبی کابل است که از سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰) میـــلا د ی‌آغاز و تا سا ل ۱۹۱۹ شمســـی (۱۹٤۰ میلادی) ادامه یابدوشامل‌نشرا ت مفصل و مسلسل چه بـــه صور ت رساله و چه بشکل مقا لات‌وتراجم مختلف میباشد و با مراسم صد مین سا ل ولادت سید، درماه‌جد ی ۱۳۱۸ شمسی (جنـــو ر ی ۱۹۳۹میلادی) باو ج خود رسیـــده‌است چنانچه نشر تر جمهٔ در ی (تاریخ الافغان) اثر مشهور سید وشماره فوق العاده مجلهٔ کابـــــل (نمره یکصدوشش) که حاو ی متن‌کنفرانس های ایراد شده درمراسم مذکور باتصاویر مربوطهٔ آن وبسامضا مین و اشعار دیگر بز بانها ی پشتو و دری از قلم نویسندگان وشعرای نا می وطن بود .بهتر یـــن یاد گار های این دوره بشما ر می‌رود.

دورهٔ سوم نشرا تیست که به‌تقریب باز گر داندن بقا یـــا ی جسد سید از استانبو ل بکا بل درسا ل۱۳۲۳ شمسی (۱۹٤٤میلادی) در مطبو عات کشور بعمل آمد ه‌وعلاوه ازشرح مفصل این مراســـم

از استانبول تا کابل شامل یك سلسله مقالات تحقیقی جدید دربارهٔ سید و جنبه های مختلف زندگی پر حادثه و با افتخار اومی باشد و بزرگترین سهم را در این نشرات روز نامه اصلاح داشته که مدت درازی یك قسمت صفحات این روز نامه برای نشر این مقالات که از طرف نویسندگان مشهور مملکت تحریر گردیده تخصیص داشته است ، همچنین روز نامه انیس ، مجلهٔ آریانا و مجلهٔ کابل ودیگر مطبوعات کشور باین تقریب مضامین نثر ونظم بزبانهای پشتو ودری انتشار داده اند که دراین مجموعه نمونه های آن اقتباس شده است ، همین قسم مردم افغانستان برای ابراز علاقمندی شان باین فرزند نامدار وطن با دادن اعانه جهت اعمار آرامگاه سید یکی بردیگر سبقت جسته اند که نتیجهٔ آن آبدهٔ شاندار یست که در حریم پوهنتون کابل وزیارتگاه عموم میباشد .

امانشرات مطبوعات کشور در بارهٔ سید عالی مقام درینجا وباین مراسم پایان نیافته بلکه تاامروزادامه پیدا کرده است که صفحات جراید و مجلات سی و سه سالهٔ اخیر مملکت گواه آنست و درین مدت وقتا فوقتا به تقارب مختلف واکثرا بدون کدام تقریب خاص همینکه موضوع تازهٔ در بارهٔ زندگی نمونه ای این مرد عجیب و کار های شگفت انگیز او بدست آمده از طرف نویسندگان برای نشر به مطبوعات سپرده شده است که بهترین نمونهٔ های آنرا از نظر تقاضای مسلك نشراتی در مجلهٔ آریانا میتوان یافت .

خلاصه بقرار تشریحات فوق علاقمندی حکومت ، مردم ومنورین افغانستان به این فرزند نامورشان کدام چیز تازه نیست وبطوریکه دراین مجموعه دیده خواهد شد این علاقمندی در زمان حیات سید آغاز وبعد از وفات او تا امروز بصورت پیگیر ادامه داشته وبطور مداوم در مطبوعات کشور بمشاهده میرسد ومراسم یاد بود هشتاد مین سال وفات سید که بتاسی از پالیسی کلتوری دولت جمهوری اکنون به پیمانهٔ بزرگ وبی سابقهٔ روی دست است در حقیقت ادامهٔ همان علاقمندی وقدر شناسی دولت ، مردم وروشنفکران افغانستان بشمار میرود واز حالا یك سلسله نشرات تازه

وخواندنی را در مطبوعات وطن بمیان آورده وبتقریب مراسم مذکور که در نیمهٔ ماه حوت آغاز می یابد یك عده آثار مهم تحقیقی دیگر ازطرف نویسندگان بنام کشور انتشار خواهد یافت که یقین است باب تازهٔ را در تحقیق وپژوهش در زندگی وکار نامه‌های سیدباز خواهد کرد .

ناگفته نماند که پارچه های منتخب تقریبا بدون تصرف درین مجموعه چاپ میشود تا ازیك‌طرف امانت ادبی مراعات شده باشد واز جانب دیگر سبك هر نویسنده وروی همرفته تحول سبك نگارش را دراین مدت شصت‌وپنج سال در مملکت معرفی کرده بتواند ، البته از جنبه تاریخی اختلافات و اشتباهاتی دراین نوشته ها بمشاهده میرسد که ازاصلاح وتصحیح آن روی دلایل فوق صرف نظر وخوانندگان محترم را برای دریافت حقایق تاریخی باآثار جدیدی که بهمین تقریب نشر میشود دعوت می نماییم .

(سید قاسم رشتیا)



امیر شیرعلی خـــان پادشاه افغانستان درعصر سید جمال الدین .

قصیده طرزی افغان درمدح
سید جمال‌الدین افغان

نسیم صبح ، در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز ، و عنبر بیز ، و روح انگیز و روح‌افزا
طراوت بخش ، روی گل پریشان ساز ، بوی گل
موافق همچو خوی گل ، بطبع سردم دانا
چو بوی لاله جان‌پرور ، چو عطر گل روان‌پرور
دماد م گلستان‌پرور ، سراسر بوستان پیرا
حبیب و یاور گلشن ، رقیب و رهبر گلشن ،
خطیب منبر گلشن ، حسیب دفتر صحرا
ازو طبع چمن تازه ، وزو بر روی گل غازه
ازو درگلشن آوازه ، وزو در بوستان غوغا
بطفل غنچه او دایه ، بچنگ لاله او مایه
بفرق زاغ او سایه ، بدوش باغ او کالا

بسوری رنگ وآب ازوی، بسنبل پیچ وتاب ازوی
شده سر مست‌خواب ازوی، دوچشم نرگس‌شهلا

بطرف باغ کوشیده، بگل چون رنگ جوشیده
بقد شاخ پوشیده، زغنچه دیبهٔ زیبا

رخ چوگل عرق کرده، جواهر در طبق کرده
قبای غنچه شق کرده، چو جیب لالهٔ حمرا

بشاخ سرو، تخت گل نشسته، قمری و بلبل
یکی در شیون و غلغل یکی درچهچه و اوا

رخ گل دربهارستان، بدانسان کرده کارستان
که مانی درنگارستان، زنقش دلکش زیبا

بجسم لالهٔ نعمان، چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خردمندان، کلام نغز مولانا

جمال الدین نام آور، سخن فهم و سخن پرور
خردمند و هنرگستر، فلك قدری ملك سیما

فلاطون ازغم رویش، کند تب لرزه درکویش
اشارات دوا بر ویش، شفای بوعلی سینا

ترا «طرزی» ثنا گوید، هزاران مرحبا گوید
بصدق دل دعا گوید، چه درسر اچه درجهرا

تویی عالم، تویی عارف، تویی کامل
تویی فاضل، تویی باذل، تویی عاقل‌تویی‌دانا

فصاحت از تو صبحانی، بلاغت را تو حسانی
عربرا شیره جانی، عجم را دیده بینا
تویی کشف نیکوکاری، تویی برهان دینداری
تویی فرهنگ هشیاری، تویی قاموس استغنا
تویی بر سالکان رهبر، تویی بر کاملان مهتر
تویی برسروران سرور، تویی بر خواجه‌گان مولا
تو شمع برایقانی، دلیل راه ایمانی
تو اندر بحر عرفانی، درخشان گوهر والا
کد اسین قطره آبستی، که رشك درو نابستی
قبول خاص وعام هستی، بجابلقاو جابلسا
چه نسبت با بشر داری، که صد گیتی هنر داری
چها در زیر سر داری، که سرها داری اندر پا
تونور، افغانستان اخگر، توعود، افغانستان مجمر
تو جان، افغانستان پیکر، تو روح، افغانستان اعضا
الا تانو بهار آید، درخت گل ببار آید
ز خاك مرغزار آید، شمیم عطر عنبر سا
بهار خاطرات خرم، مبرا از خزان غم
چه بوی نافه مشکین دم، چوبوی غنچه روح افزا
نه ساه مصر شام هستی، که خو رشیدتمام هستی
توافغانرا نظام هستی، ز رای روشن والا

(کلیات طرزی، مطبوعهٔ کراچی، از قسم قصیده صفحه ۷۱)

سید جمال الدین افغانی

نامه سلطان محمد کابلی از هند به عنوان محمود طرزی

سراج اخبار سال ششم شماره ۳ — ۲۲ سنبله ۱۲۹۵

عالی جنابا!

شما از من بهتر میدانید ، که برای ترقی و بیداری قومیکه در قعرو رطه تغافل فرو رفته باشد، از واقعات تواریخ ،و سامعات سید یکه قوای مضمحل ایشان را مشتعل ،و جذبات و احساسات ایشان را مکمل گرداند ، بهتر و اولی علاج و تدبیری نیست . بناً علیه، من این را مناسب دیدم، که یك عنوان تاریخی که از برای قوم ما خصوصاً ،و دیگران عموماً مفید باشد، بذریعه سراج الاخبار افغانیهٔ درخطهٔ مبارکه افغانستان ، تشهیر و توزیع داده شود ، چنانچه من از همه پیشتر سلسله مشاهیر خود افغانستان را زیاده پسند کردم، و قسط اولش را از مختصر سوانح عمری «سیدجمال الدین» افغانی ، که در مشرق و مغرب یك سان عزت و شهرت یافته، و مصلح دانسته شده ،

از یك رساله بسیار مشهور «الهلال» که بزبان عربی درمصر شایع میشود، ومدیر وسرمحررش یك شخص عیسائی آزاد خیال بی تعصب است، بزبان فارسی ترجمه کردم، تا که قوم عزیز ما ببینند ودانند که از قطعهٔ مقدسه افغانستان، چگونه درهای شهوار، ولعل های آبدار برآمده، که تمام دنیا رابلا استثنا خریدار خود گردانیده است ای کاش که همچو سیدجمال الدین، صدها سید جمال الدین پیدا شود!

واز خود جناب، این التماس است، که اگر عوائق وموانع دامنگیر نگردد، این مضمون سرسله را دراخبار گوهربارخود جا داده، کمترین را که یك فرد قوم افغانستان هم اگرچه دور ومهجورم، رهین منت گردانند.

من یك کتاب دیگر علامه را، که درتاریخ افغانستان نوشته است و نامش «تتمةالبیان فی تاریخ الافغان» است، نیز از زبان عربی بزبان اردو ترجمه کرده ام، حالا بزبان فارسی نیز ترجمه کرده خواهم فرستادفقط والسلام.

* * *

ترجمه از «الهلال»:

(بعدازمقدمه) .....چونکه اندازهٔ کارهرشخص بران فوائد وبدیها ملحوظ است، که ازآن کارمنتج واخذ میشود، کذالك بسیارمردمان پیدا شدند، که زمانه بنابرکمالات واحساناتیکه داشتند، بایشان بمروت ومواسات پیش نیامد، ونه کماحقه تعظیم وتکریم درحق شان اداکرد.

همچنان ، اوراق تواریخ ، ازتذکره و محامد ایشان چون بیاض بی‌نمك ،سفید و خالی ماند .

پس بجنسه ، همین کیفیت ، بآن شهیر ترین خطیب و فیلسوف افغانستان ملحق‌گردید ، که اسم مبارکش ، علامه سید جمال الدین افغانی بود. مادامیکه این نامور زنده ، و بقید حیات بود ، بطل فلاسفه ، و رکن اعظم سیاست دانسته میشد. زمانیکه وفات نمود ، نه کارش با نجام رسیده، بود نه تصنیفی بطریق یادگاری ازخود گذاشته .بااین همه ، در عظمت و شوکت و جلالت این‌سر دباد یه پیمای طریقت این وجه ، که تصنیفی و تالیفی نگذاشت ، کسری یا خللی نرسانیده است، زیراکه سقراط ، که قد وه فلاسفه یونان زمین بود ، هم کتابی و یادداشتی نگذ اشته بود،لیکن تلامذه و خوشه چینانش ، فلسفه و خیالاتش را ، حفظ وصیانت نموده، کتابهائی بسیاری برآن تصنیف و تالیف نمودند ، که‌تااین دم، بطریق تذکار ادبی و یادگار علمی، نسلاً‌بعدنسل ،موجود و درد ستهای مردمان متداول است . پس تعجب ندارد ، که شاگردان علامهٔ دهر سیدجمال الدین افغانی نیز ، همچنین کنند، خیالات و مقولاتش رابصورت کتاب تدوین داده، ابنای جنس خود را عموماً و افغانستان راخصوصاً موقع تشکر دهند .

نسب و پیدائش و تعلیم علامه :

نام پدر سیدجمال‌الدین،سیدصفدر بود.درسنه ۱۲۵۴ هجری،مطابق‌سنه ۱۸۳۹ ع ، در قصبه‌سعدآباد، که‌از دائره کنر است‌تولد گشت. سلسله‌نسبش ، تامحدث‌شهیر ترمذی رسیده ،درحضرت‌امام‌حسین ختم‌میگردد.خاندانش درمضافات کنر ،آباداست. خیلی معتقدبه ،وموثوق علیه افغانان می باشد . تسلط این خاندان ، تا

زمانی دراز برجایداد بزرگ وسیع بود، مگر اعلیحضرت امیر دوست محمدخان مغفور، آن جایدادرا ضبط کرد ،وسید صفدر و برادرانش را حکم دادکه دردار السلطنت کابل جنت تقابل، سکونت اختیار کنند . درآن وقت، عمر علامه سید جمال الدین هژده ساله بود . سید صفدر، درتعلیم و تربیتش جدو جهد بلیغ نمود، چونکه علامه، از آوان صباوت، ذوق سلیم وذهن رسا داشت، ازعلوم متداوله ومروجهٔ افغانستان، درسن هژده سالگی عبور کرده فراغت گرفت •در صرف و نحو تاریخ و جغرافیه، تفسیر وحدیث فقه و کلام تصرف، وسلوک، منطق‌وفلسفه، طبیعیات والهیات، حساب وجبر ومقابله ریاضی و هیئت، طب و تشریح، باهرو ماهر وبدرجهٔ کمال رسیده بود .

سفر هندوستان وحجاز سید:

بعدازفراغت‌علوم،جانب‌سلطنت هندراهی‌شد. یک‌سال‌و چندماه‌در ین‌ملک‌بماند،وعلوم ریاضی‌راسردوباره‌بطرز یورپ‌آموخت،بعدازآن‌باراده‌حج بادیه پیمای‌حجازگردید. هنگامیکه درمکه رسید . درهندوستان، درسنه ۱۸۵۷ ع غدر برپاشد . درینسفر، ازهرجائی که می گذشت، ازحالات وکوائف آنجا کما ینبغی خود را واقف می گردانید .

کوائف سیاسیه افغانستان

چون‌سیدجمال الدین‌ازسفررجعت‌نموده‌در خاک‌افغانستان‌رسید، اعلیحضرت امیر دوست‌محمدخان‌مغفور، درشمول‌اراکین‌سلطنت منسلک گردانیدش . بعد، چندی‌امیر بر هرات‌فوج کشی کرد، و علامه‌همرکابش بود.تامحاصرهٔ هرات درقلعه‌همراه امیر بود . تاآنکه امیر انتقال نمود، و هرات هم فتح گردید .

بعد از انتقال اعلیحضرت امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۸۰ ﻫ، موافق سنه ۱۸۶۳ ع، اعلیحضرت امیر شیرعلی خان، بر تخت حکومت جلوس نمود، وزیر امیر شیرعلی خان، مسمی به محمد رفیق خان، خیلی حیله اندیش و فتنه انگیز شخص بود. امیر شیرعلی خان را، آماده ساخت که برادران خود راقید کند ورنه با طمینان بر تخت نخواهد ماند، زیراکه برادرانش نیز به چنگ آوردن تخت حکومت سعی بلیغ خواهند نمود. دران روزها، سه برادران امیر، محمد اعظم خان، محمد اسلم خان، ومحمد امین خان، در هرات بودند. علامه سید جمال الدین، سیاست پرمضرت وزیر بدتدبیر را احس نموده، به رفاقت، و پشتی محمداعظم خان برخاست، که دفعتاً شاهزادگان را معلوم گشت، که امیر شیرعلی خان و وزیرش در پی گرفتاری مایان می کوشید، همگی ایشان از آن جا گریخته درعلاقجاتی که درحیات پدر، حکمران بودند آمدند. پس در تمام ملک، آتش حرب وضرب درگردید، و شراره های فتنه و فساد بدست یاری هوای وزیر دیو مرید، درچار سوی مملکت افغانستان مشتعل گردید. بعد از جنگ بسیار، شهزاده محمداعظم خان و برادرزاده اش، شهزاده عبدالرحمن خان (فرمان فرمای دولت خداداد افغانستان، جنت آشیان) مظفر و منصور آمده، بر کابل قبضه کردند. بعد ازین، پدر شهزاده عبدالرحمن خان را، که درغزنین بندی بود، رها کرده امیر افغانستانش ساختند. لیکن، غالباً بعد از یك سال، رخت رحلت بربست.

بعد از وفات اعلیحضرت امیر محمد افضل خان، برادرش محمد اعظم خان، بر مسند امارت افغانستان جلوس نمود. چونکه علامه سید جمال الدین،

ازابتدا در پشتی و تائید محمد اعظم خان می بود، ازآن سبب، در دربار امیر محمد اعظم خان، خیلی رسوخ و جایگاه یافت. حتی که بر عهدهٔ وزارت عظمی ممتاز گردید، و بسیار بر ایش اعتماد و وثوق میداشت، و امور معضلات سیاسیه و ملکیه بر رای متینش فیصل، و انقضا مییافت. اگر تا آخر همین و تیره جاری میبود، لاریب از برکت رای عاقلانه و حکیمانه سید جمال الدین، امیر محمد اعظم خان، یك بادشاه مستقل و محکم میگردید، و لی بمصداق «تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده!» در دل امیر، از سوی اقارب و اعزه، علامه یك سؤ ظن و گمان بد نشو و نما یافت، و انجامش باین جارسید، عنان امور سلطنت را، از دست اقتدار علامه رها کرده، بدست پسران جوان نا تجربه کار خود داد، که از امور خفایاو انتظام زوایای سلطنت، یك لخت تابلدو سراسر نا آشنابودند.

مثلاً شهزاده یی که حاکم قندهار بود، بدین خیال نا پخته، که بجز هرات دگر چیزی در قبضهٔ شیر علی خان نمانده است، چه عجب که فتحیاب گردم، و در نظر پدر به نسبت برادران دیگر سرخ روی و سر فراز گردم، و شیر علی خان هم در هرات است، یکایك بر شیر علی خان تاخت، و حمله کرد، هنگامیکه شهزاده در هرات رسید، دلش از شجاعت و بسالت لایعنی، درجوش آمد، و چندنفر از فوج خود علیحده کرده خواست که که بمعیت این چندی خود را درصف شیر علی خان بزند، و هم چنین کرد از جرأت و شهامت و دلیری اش، درصف لشکر شیرعلی، خلل و رخنه راه یافت، نزدیك بود که رو بگریز نهند، که نگاه نظر سردار یعقوب خان که سپه سالار فوج پدرخودبود، برو بیفتاد، و بفراست دانست که شهزاده

ازفوج خود جدامانده است . از تجربه کاری و خام کاری شهزاده ، فائده اخذکردن مناسب دید، و با جمع کثیر ، بر شاهزاده حمله آورد و شهزادهٔ خام رای گرفتار گشت. پس گرفتاری شاهزاده همان بود ، و گریخت فوج قندهاری همان. ازین فتحیابی غیر متوقع ،امیر شیر علیخان شیرشد، و بر قندها رفوج کشی نموده، آخرش بران قبضه کرد . پس از نار حرب وضرب ، که درچهار اقطار ملك مشتعل گشته، بخانه جنگیها مبدل گردید، هیچ مپرس ! دولت انگریزی ، برحمایت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان برخاست ، تمام امرا ووزرأ و ارکین اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان را جدا کرد ،گمنام کردند. بالاخر بعد از کشت وخون بسیار ، امیر شیرعلی خان ، بر تمام افغانستان تسلط یافت ،و حکمران مستقل نامزد گردید.

امیر محمد اعظم خان و برادرزاده اش شاهزاده عبدالرحمن خان، ترك وطن گفتند . شاهزاده جانب بخارا، وامیرجانب ایران رفت، چنانچه بعد ازایام چند، درشهر نیشاپور امیر محمد اعظم خان وفات کرد .درین زمان بی امان، سید جمال الدین درشهر کابل موجود بود، لیکن امیر شیرعلی خان ، یك بیك براو دست تعدی دراز کردن نمیتوانست زیراکه خاندان علامه را تمام مردمان افغان ذی حرمت و عزت و بسیار بزرگ میدانستند . امیر شیرعلیخان را، این اندیشه دامن گیر بود ، که اگر علامه رادرمعرض عتاب و تأدیب آرد ،مباداکه مردم افغانستان سرکشی وغدر انگیزند ، ولی خار این خیال ،دردل امیر هر وقت

میخلید ، که بهر حیله و فریبی که دست دهد ، علامه رابزودی تـۀ تیغ خون آشام خود غلطاند ، بطریقیکه افغانان ، بهیچ نوع ازسبب وعلت این کار آگاهی نه یابند !.

علامه نیز این خیال محال امیر شیرعلی خان راپی برد ، وسلامتی خود را درین دید، که وطن عزیز خود راکه خیلی انیس ودوست میداشت ، وداع گوید، چنانچه بقصد، حج اجازت طلب کرد . امیر بدین شرط که ازراه ایران نرود (زیراکه درآن وقت، امیر محمد اعظم خان درایران زنده بود) اجازت داد. علامه این شرط راقبول کرد،ودرسنه هجری، مطابق سنه ۱۸۶۹ع ، طرف هندوستان رجعت نمود .

قیام هندوستان ومصر :

چون علامه سید جمال الدین ، در هندوستان واردگشت ، انگریزان دراحترام وخیر مقدمش چیزی فروگذاشت نکردند .

ولی ،درهندوستان ، درنگ‌وقیامش رابه نظر استحسان ندیدند ، واجازت ندادند ، که تا عرصۀ دراز درهندوستان سکونت پذیرد . مادامیکه درهندوستان بود ، علماء رانیز بلاکسی که از جانب انگریز مقرر بود ، رخصت نبود که تنها با او ملاقات کنند. به سبب این مشکلات ، ازیك ماه زیاده قیام نتوانست ، وبریك آب گوت سرکاری ، ازساحل هند، دربندرگاه سویز رسانیدنش . درمصر، بیشتر ازچهل روزقیام نکرد درین اثناء جامع ازهر رانیز ، بنظر نقادانه بی دید، که در قاهره ، یك دارالعلوم بسیار بااحتشام وقشنگ وقدیم است ، واززمان قدیم درسگاه علوم عربیه بوده آمده است.طلباهای شامی که درآن ایام برای تحصیل علوم گرد آمده

بودند باعلامهٔ خیلی اظهار مدت مونست کردند، و درسکان علما برای تحصیل علوم
می آمدند بالاخره اراده حج و سیر حجاز را ملتوی کرده ، جانب قسطنطنیه روانه شد.

خاطر و مدارا تش در قسطنطنیه

چون در قسطنطنیه رسید، بعداز چندروز، باوزیر اعظم سلطنت عثمانیه ملاقی شد.
وزیر اعظم، علم و فضل این صاحب کمال را دیده ، در پیش او گرویده گردیده و
حتی الوسع، در نوازشات و خاطر و مدارانش کوتاهی نکرد . همچنین ،وزرأ و
امرأ دیگر نیز، در تعظیم و اکرامش سعی بلیغ و جهد مستطیع را اظهار
کردند . صیت علم و کمالاتش ، در اندکی در تمام دار الخلافة، منتشر گردید
تا وقتیکه در قسطنطنیه بود ، نه طرز معاشرت ملکی خود را ونه پوشاک
قومی خود را بدل کرد ، گویا که زبان و عاداتش از زبان و عادات
ترکان اجنبی بود ، لیکن ترکان ، در ستایش لیاقت علمی و شرافت اخلاقش
بیحد رطب اللسان می بودند، و در طول لیالی و ایام ،مانندیك پروانه
سراپاسوخته ، در ضیاء علم او مجتمع گردیده ،از صحبت بابرکتش فیضها
می بردند .

هنوز شش ماه تیر نشده بود ، که رکن مجلس تعلیمات مقرر گشت.
حق رکینت را، نهایت بدیانت داری و طمانینت و آزادی اداکرد ،چونکه
خیالاتش نسبتا با رای ترکان غایت بلند وارفع بود ، بناً علیه ،ترکان
رای و ایراداتش رابنظر پسندیدگی میدیدند ، تا هم هر رائی که درمجلس
پیش میکرد ، بر آن باستقلال و ثابت قدمی قائم میبود .

علامه میخواست ، که در صبغهٔ تعلیم ترکان،دا ئره مضامین رازیاده

وسیع و کشاده گرداند ، چنانکه از برای این مقصد ، طریق چند نیز پیش کرد ، لکن دوستانش برای او اتفاق نکردند، و «شیخ الاسلام» همچیزی ناخوش شد .

مهتمم انتظامیه دار الفنون ، درماه رمضان سنه ۱۲۸۷ هجری، مطابق سنه ۱۸۷۱ ع ، درخواست کرد که درمدرسه مزبوره، برای ترغیب صنعت و حرفت، یك لکچر دهد، علامه خیلی عذرها پیش کرد، که من از زبان ترکی نابلد ، و تحریری یا تقریری نمی توانم مگر عذرش را قبول نه کردند. افسر اعلای دار الفنون ، و احبابش ، بحدی اصرار بر اصرار کردند، که آنرا آخر کار یك لکچر از برای ترغیب صنعت و حرفت طیار ه کرده و پیشتر از ین که لکچر دهد از نظر چند عاقلان و افسران ، اعلالکچر خود راگذارند ، آنرا خوب پسند کردندو بابسیار تعریف و توصیف ، علامه را ستودند .

وقتیکه از برای سماعت لکچر مقرر بود، هزار هانفر جانب دار الفنون روان و دوان بنظر می آمدند، چنان از دحام وهجوم شد که جای موی گذاشتن نمی یافتند در ین مجلس ، یك جم غفیر از علمأ و وزراء و اوسرا موجود بودند، و وزیر اعظم دولت علیه عثمانیه نیز نشسته بود، و تمام ادیتران ونامه نگاران اخبارها موجود بودند که دفعتا علامهٔ سیدجمال الدین افغانی، برای لکچر براستك (استیج) بر آمده ، بآوز رابلند و لهجه پر رعب، لکچر دادن شروع کرد. در آن وقت، از ین جانب تاآن جانب، هرقدر حاضرین و سامعینیکه موجود بودند، چنان خاموش و بیحس و حرکت بودند ، که گوئی بر سر ایشان ابابیل آشیان نهاده است. این لکچر ، این قدر فصیح و مدلل و پراثر بود، که از هر دهنی صدای «شادباش ! خوش باش!» بر می آمد . هر چند که علامه لکچر خود را دیر

ختم کرد،لیکن کسی نبود که دل برداشته و مانده شده باشد، زیرا که آواز پرجوشش ،سستریحان خواب‌غفلت رابید ار کننده، بلاغتش درقالب سردگان روح‌دمنده‌بود. وقتیکه مدیران اخبا رات کیفیت این جلسه را چاپ کرده،شائع کردند، نوشته بودندکه :

«علامه سیدجمال‌الدین ،ازلکچر پراثرخود، وآوازسحرپرور خود، هریك عالم‌وجاهل راکه‌درآنجا موجودبودند ،مبهوت وسکوت ساخته بودهرمتنفس، سحر بیانی وآتش زبانی او راثناو تعریف گفتند.»

حضارجلسه،چون ازمجلس برمی‌خواستند، اثردلایل متین او را دردل خودمحسوس میکردند، ولی‌نفری‌چندی این‌چنین هم‌موجود بودند، که خیالاتش رامرغوب نمیدانستند ،زیراکه خیالات علامه، ازخیالهای عامئی ایشان، اعلی‌وارفع‌بود. نرم‌نرم، خیالات او بطور تذکره پیش «شیخ الاسلام» که ازاول امر برخلاف سیدجمال الدین کمربسته بود، نیز رسید. این شخص«باب عالی» (یعنی‌حکومت عثمانیه) را آماده کرد ،که علامه رااز ملك‌جلاو نفی کند. پس «باب‌عالی» یك فرمان بنام علامه بدین منوال‌جاری ساخت که از برای چند ماه، ازبلاد عثمانیه بیرون رود، تاکه‌تلاطمی که ازخیالات ومقولاتش درمیان عوام پیدا شده است، ساکن شود ،و مردمان ذکر آنرا فراموش کنند.بعد ازآن، اگر خواهد، میتواند،که پس بیاید. بنابرین ،علامه بتاریخ یکم محرم سنه۱۲۸۸ه ،مطابق ۲۲مارچ سنه ۱۸۷۱ع ،برجهاز سوار شده، جانب مصر راهی‌گردید.

قیام‌سردوباره‌درمصر :

این‌دفعه،علامه‌صرف‌ازبرای‌تفریح‌وسیروسیاحت‌بمصرآمد،وهیچ‌اراده‌قیام

نداشت . ازاتفاقات ، باریاض پاشاملاقات روداد.پاشای ممدوح، دردلاسائی واطمینان کلی،علامه یك کوشش فوق العاده راآشکارانمود،و مبلغ یك هزار قرش ماهانه ، از برای علامه مقرر کنانید ، و بعوض این مواجب ، هیچ کارو خدمتی ازعلامه گرفته نمی‌شد .به سبب رسیدن وظیفهٔ سرکاری ، ازبرایش قیام مصر لابدی گردید. یك جمع زیادی از طلبه،برای اکتساب علم بدرگاهش حاضر میشدند ، و علم کلام، تصوف ، فقه‌و فلسفه‌را ازعلامه می آموختند . تمام طلبه ،طریقهٔ تدریس علامه راخیلی پسندمیکردند ، وحسن لیاقت‌و مهارت خدا دادش را تعریف و توصیف میگفتند . رفته رفته، یك انبوه کثیر طلبا ،درحلقهٔ تعلیمش شرکت کردند، ودرچهار سمت مصر ، شهرتش منتشر یافت ، علامه، محض‌ترقی ذهنی وعقلی متعلمین خود را مرعی نمیداشت، بلکه میخواست که طلبهٔ مصر ، در انشأ پردازی عربی و مضمون نگاری ،دستگاه کامل راما لك گردند ، تاکه برسر سختی و مسئله که پیش آید، بغایت کمالیت مضمون نویسند، وملکهٔ قادر الکلامی یابند.

درین ایام ، هرقدر مضمون نویس وانشأپردازیکه در احاطهٔ مصر موجود اند ، ومصنفین که تصانیفشان قبولیت خواص وعوام رامالك گردیده است، ومضامین نگار اخبار ها، که مایهٔ عزت و شهرت یافتند، بذات خودشان ،یا بالواسطه،تلمیذ و شاگرد علامه اند .

این یك امر عجیب درعجیب است، که یك شخص افغان ،از سرزمین افغانستان ،که عربی زبان مادری او نیست ، درمصر آمده، کسانیراکه زبان مادری ایشان عربی میباشد، مضمون آفرینی‌و انشأ پردازی‌عربی‌آموخت ودرکالبد سردهٔ ایشان ،روح فصاحت و بلاغت نفخ نمود .

و قتیکه شهرت علامه در مصر و اقطارش بلند گردید، هر طرف شاگردانش بنظر می آمدند. بعضی از علمأ تنگ ظرف و سبك خیال، که همیشه پابند اقدام بندگان خدا گردیده آمده اند، در دلشان بارحسد و عداوت در گردید، و این الزام برو بستند، که علامه کتب فلسفه را سبق میدهد حالانکه بعض فقها، تدریس فلسفه راحرام گردانیده، و نیز این که عقایدش از شریعت مقدسه میل و انحراف دارد. این اصطخابات و زماجر را عموماً جهال برداشتند، لیکن، کسانیکه از عقاید علامه بخوبی آگاه بودند و خیالش راخوب می شناختند، از ین چنین افواه و اویلای جهان، هیچ متأثر نگشتند، و نه عزت علامه از نظر ایشان چیزی کم گشت.

اگرچه این ممارات، علامه راهیچ نقصانی نرسانید، مگر یك علت دیگر، چنان ظاهر گردید که مجبوراً علامه بترك واگذاشت مصر مجبور گردید. کیفیت این سانحه، چنین است، که علاوه ازین که طبیعتش جانب علم و صنعت و حرفت میلان بسیار داشت جانب امور ملکی و سیاسی نیز رجحان تمام داشت. علامه هرگز روادار این نبود، که حکومت اجنبی رادرمملکت مصر مداخلت یا تصرفی باشد، چراکه میدید، که یك سلطنت اجنبی و بیگانه ازفرنگستان آمده، در امور سیاسی مصر قبضه و اختیارخود راسی نشاند. لهذا، این چنین معاملات رابرای مصر مفید نمیدانست، پس میخواست که درامور سیاسی و ملکی مصر، یك انقلاب نو پیدا کند، وحتی الوسع مداخلت بیگانگان راازملك مصر دور کند. بدین خیال، در یك شراکیه مخفی که آن را «فراميشن» میگویند، داخل شد، و این قدر ترقی کرد، که آخر کار یکی از افسران «فراميشن» گردید.

بعد از ین، شراکیه نو تیار کرد، و در ین شراکیه، تمام علما و امرائیکه همراه‌او بو دند داخل کرد، حتی که‌سه‌بران (اعضا) شراکیه مذکور بعدد سه‌صد نفر رسید، و این ظاهر کرد که مقصد این شراکیه از برای خدمت ملك است.

ماذکر کرده آمدیم، که علامه موصوف، یکی از دوستان محمداعظم خان‌بود، و حکومت شیرعلی خان را ردسی نمود، و بنظر استحسان نمیدید، و هنگامیکه انگریزان شیر علی خان رامدد داده دست گیری کردند، پس این یك امر قدرتی وفطرتی بود، که رفیق و خیر خواه امیر محمد اعظم خان را،این کار مکروه وقابل نفرت محسوس گردد.

این تخمیکه دردل علامه کاشته شده بود، وقتیکه درمصر رسید، سر سبز وبار آور گردید. چند مرتبه، مضامین که برخلاف انگریزان نوشته بود، دراخبارات شائع گردید، وازعربی به انگریزی ترجمه شده بود، و دراخبارات انگلستان توزیع یافت. این مضامین، چنان زوردار و پراثر بود، که مستر گلید ستون، وزیراعظم انگلستان، بذات خود، تردیداین مضامین راواجب گردانید، بالجمله شراکیه علامه، یوماً ،فیوما، ترقی می گرفت، تاکه سفیر انگلشیه، که در مصر معین‌بود، نظر عاطفت بجانب علامه گردانید. درآن وقت، فرمانروای مصر، خدیو محمد توفیق پاشا بود، و حالت‌سیاسیه‌مصر، خیلی کمزورگشته‌بود. ازیك طرف، حاسدان نادان علامه، وازدیگر طرف سفیر انگلشیه، چنان کوشش کردند، که خدیو،فی الحال یك فرمان بنام علامه، بدین‌مضمون

اجرا کرد که : علامه از مصر بیرون رود ! این واقعه ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ع وقوع یافت .

از سر نو قیام هندوستان.

علامه‌از مصر راهی‌شده‌در هندوستان‌آمد، و در حیدر آباد دکن قیام کرد . درین جا، یك‌رساله در «ردنیچر یان»بزبان فارسی نوشت. این رسالهٔ‌در بمبئی چاپ‌شد. درا ین اثنا،درمصر یك‌بیك‌خانه‌جنگی رو داد ،واز برای‌چشم‌نمائی عرابی بادشاه ،برای انگریزان فوج فرستادن لازم گردید بنا بر مصلحت دولت انگلیشیه، علامه‌را ازحیدرآباددرکلکته‌طلب کرده‌حکم‌داد، که‌تاوقتیکه‌فتنه مصر فرو نشود ،در کلکته بماند . بعد ازفرو شدن هنگامهٔ مصر ،اجازت دادند که هرجاکه خواهدمی تواند که برود، و هرجاکه خواهد،قیام پذیرد .

سفر یوروپا

بعد از اجازت یافتن، علامه سفر یوروپا اختیار کرد ،ودر شهرلندن قیام کرد . لیکن درین جا ، یك مدت قلیل ماندە جانب پیرس (پاریس) روانه شد. درین شهر ،باشاگرد رشید، ودوست قدیم خود ، علامه شیخ محمد عبده دچار گردید. درآن وقت ،یك «انجمن‌مسلمانان» بنام «جمعیة العروة الوثقی » ، درمصر منعقد شده بود . این انجمن ، از علامه التماس کرد ، که یك اخبار از پیرس اجراء کنند ، ومقصدش‌این باشد، که در تمام عوالم اسلامی ، روح اتحاد واتفاق رانفخ کند ، و تمام‌مسلمانان را،دریك نقطه جمع کند .علامه این درخواست‌رامنظور

کرده ، یك‌اخبار بنام «عروة الوثقی» ، در پیرس جاری کرد. درین اخبار، گاهی خود ، گاهی شاگردش مضمون می نوشت . شهرت این اخبار در تمام اقصای عوالم اسلامی رسید. افسوس که صرف هژده شماره این اخبار برآمده بود ، که بندشد ، زیرا که دولت انگلیشیه ، درآمد این اخبار را، در هندوستان،وگورنمنت‌فرانس‌درمراکو (المغرب)و الجزائر ، و گورنمنت دچ (هالند) درسماترا وجاوا، بند کردند. علامه موصوف ، تا سه سال ،درپیرس‌قیام کرد .درین عرصه، خیلی مضامین سیاسی ، در اخبارات فرانسی نوشت ، و درمعاملات ملکی روس و ترکی و مصری و انگریزی ، بحث می کرد. ازینها ، بسیارش بزبان انگریزی ،ترجمه شده ، دراخبارات انگلستان شائع گردید. همراه یك عالم بسیارنامدار، پروفیسر «رینان» فرانسی ، درین مضمون مباحثه و مناظره‌اش جاری بود، که «آیا اسلام ، باساینس مطابق است، یانی ؟» بالجمله، پروفیسر رینان، دلائل ساطعه و براهین قاطعهٔ او را تسلیم کرد . بعدازین ، دوباره در انگلستان داخل شد،زیرا که لارد سالسبری ، و لارد چرچل ، طلب کرده بودندش . این دولارد موصوف ، بایشان ، دربابت مهدی موعود ، خیالاتش رادریافت کردند. ازین جا، باز درفرانس آمده ، قیام کرد. اعظم علمأ فرانس ،واکمل مستعدان پیرس ، دوستی علامه را باعث فخرخود می پنداشتند ، و در تعظیمش فرو گذاشت روانمی داشتند .

سفر ایران

ناگاه یك تار ـ تلگراف ازجانب ناصرالدین شاه قاجار، بناش وصول گشت ،که درایران آیند، چنانچه ،فی الفور ، جانب ایران روانه گشت. اول، دراصفهان رسیده ،و با«ظل السلطان» ملاقات کرد .

«ظل السلطان» خیلی ملاطفت و معاطفت نمو ده ، کسری در تعظیمش نگذ اشت از اصفهان ،برا ه راست، درطهران رسید،و شاه ایران ازملاقات و د یدارش خیلی خو ش و خر سند گشت، و بسیار تعر یف نمو د ، و بعهده و زیر حرب مقر ر کر د ، و نیز وعده کر د که عنقر یب ، بعهده و زیرا عظم خو اهد ر سید .

چونکه ،علامه مو صوف ،طبائع مختلف ، و طبقات انام را خوب ملاحظه کر ده، و توار یخ مختلف ممالك راعالم را بنظرغائر مطالعه کر ده بو د ، و ازمن وعن سیا ست سلطنتهای دنیا باخبر بو د ، وطر فه اینکه تقر یرش دلپذیرو از فصاحت و بلاغت مملو بود ، و هر چه که میگفت مدلل‌می گفت ، ازین جا، تمام علمأ و امراء ایران ، بنظر عظمت و مکرمت می دید ندش، و دوستی و موانستش‌رابا‌عث افتخار خودمی پنداشتند .نامداران طهران بدروازه اش آمده‌ استفاده می کر دند. و ازصحبت پراثرش ، فیضها می یافتند . همیشه درسراچه‌اش، یك جم غفیر و انبوه کثیر از اکابر و اعاظم می بو دند، چو ن شاه‌کج کلاه را ازین گو نه‌حا لات و معاملات ، آگاه کر دند ، دردل شاه‌شك و شبه پیدا گشت ، و خیالش از جانب علامه متغیر گشت ، علا مه نیز از گوشهٔ چشمش رسیده فوراً درخواست کر د ، که ازبرای تبدیل آب و هوای خواهم که ازایران بیرو ن برو م .شاه این درخواست رامنظو ر کر د ، وعلامه‌جانب روس رخ کر د .

سر دو باره‌سفر ایران

چو ن شهرت علامه‌قبل ازورو دش‌در روس‌رسیده‌و منتشر گشته‌بو د،لهذا،روسیان مر دم‌شناس،خاطر و مدارات‌علامه را،تاقدری که‌می‌تو انستند، کر دند.علامه‌او ل

درماسکو فروگشت .اعاظم و افاضل آنجا ، بطریقه پسندیده ، و به استقبال و تعظیم علامه آمدند. بعدازینجا، جانب سینت پیترس بورغ ، که دارالسلطنت روس است ، برفت . درآنجا ،با همه مشاهیر ومدبرین روس ملاقات کرد ،و همکنان به تعریف و توصیف علامه رطب اللسان بودند. دراخبارات پیترس بورغ ، مضامینی طویل و پر مغز، در بارهٔ وطن عزیزخود افغانستان ،و ایران و ترکی و روس و انگلستان می نگاشت، چنانچه تامدت مدید ، درممالک یوروپ ، برین مضامین «چه می گوئی» ها، و بحث و مباحثه جاری می بود. هنگامیکه درسنه ۱۸۸۹ ، درپیترس یك نمایش بسیار کلان باتزك و احتشام قرار یافت، اتفاقاً ،درینجا، ملاقات علامه، با بادشاه کج کلاه، که از پیرس جانب جرمن می آمد، درمونیخ ، که دارالسلطنت بوریا باشد، دست داد .

شاه ایران ، علامه رامجبور کرد ، که همراه شاه جانب ایران رود . علامه ،این را منظور کرد و همعنان جانب ایران آمد. هنوز در ایران آمده ،عرصه درازنگذشته بود ، که نزد علامه مجمع روسا ، و امراء، همچنان گرم گردید ،که قبل ازین گرم شده بود ، ولیکن ،این کرت ، دردل شاه ، ازجانب او هیچ گونه شك وشبه راه نیافت. تعجب نیست ،که که سفر یوروپا ، ازدل شاه ، ظنونات فاسده را دور کرده باشد ، چنانچه اکثرد رامورملکی و انتظامی ، ازعلامهٔ موصوف مشوره و صلاح می گرفت ، ودروضع قوانین ازومددمی خواست . این اقتدار و احترام علامه رادیده ،دردل بسیاری ازامراء وارا کین سلطنت ،خصوصاً دردل وزیراعظم ،آتش رشك وعناد مشتعل گردید ، که چرا علامهٔ موصوف نزد

شاه این قدر رسوخ واحترام دارد. یك روز وزیر، درتنهائی، بعرض شاه رسانید، که قوانینیکه سید جمال الدین افغانی ،برای مملکت ایران طرح داده است، درمفید بودنش شبه نیست، لیکن دو نقیص درو مضمر است: اول-اینکه‌این قوانین،مطابق حالت مملکت نیست. دوم -اینکه، ازاجرای این قوانین، دراختیارات شاه فرق پدیدار خواهد گردید، وعنان اختیار حکومت بدست دیگر کسان خواهد رفت! دردل شاه این سخن وزیر، نشست ،وعلامتش ازچهرهٔ شاه نمودارگشت .علامه، ازفراستیکه داشت، ازنظر شاه دل شاه را خواند، پس عرض کرد، که اگر حضور اجازت دهند، که درشاه عبدالعظیم، که چندکرور ازطهران دوراست سکونت اختیار کنم .شاه اجازت داد، وعلامه آنجا قیام کرد. آن تمام امرائ وسرداران ایران، که نخستین درمکانش فراهم گشتند، حالی، درشاه عبدالعظیم آمده ،ویکجا می شدند. تا مدت بیست ماه، علامه ایشان را در اصلاح حکومت تحریص و ترغیب می داد، وبران تمام خرابیهای که دران وقت در سلطنت ایران پیداشده بود، ایشان رامطلع می ساخت. درین‌اثنأ،شهرت علامه، ازیك طرف تادیگر طرف، دراقطار ایران افتاده، وهمه ایرانیان را معلوم گشت، که علامه دراصلاح کردن سلطنت آماده است. خیل خیل ایرانیان ،برای شنفتن تقریر پرزور وملاقاتش می آمدند،و همه، چه ازعلمأ وچه ازامراء وچه خاص ثنا خوان او خودرا ظاهر می کردند.

وقتیکه شاه کج کلاه، این معامله رادید وشنید، ازجانب سلطنت ورعایا، در دلش یك خوف وهیبت طاری شد، چنانچه یك دسته رساله،

که از پانصدنفر تشکیل یافته بود، بدین غرض که‌علامه راگرفتار کند، جانب شاه عبدالعظیم فرستاد. درآن وقت، علامه رنجور بود، و بر فراش مرض افتاده. سواران ایران، ازفراش مرض علامه راگرفتار کرده، درتهران آوردند، وازین جا پنجاه نفر ازسواران، علامه‌را درسرحد بممالك محروسه عثمانیه گسیل کردند. این معامله، ناگفته به شاه، پیروان و شاگردان علامه‌راخیلی ناپسند وغیر مانوس آمد. ایشان، آن قدرغوغا وضوضا کردند، که شاه اززوال حکومت خود متفکرگشت، و یقین کرد که و یقین کرد که یك بلوای عمومی راسردوچار خواهم گشت.

بارسوم سفرانگلستان

علامه سید جمال الدین، ازایران بدر شده، تاچند ماه درشهربصره قیام کرد، تا آنکه چاق و تندرست گشت، و جانب انگلستان روانه شد. این مرتبه، مردمان آدم شناس از انگریزان، از همه مرتبه‌ها، خیلی تعظیم وتکریم علامهٔ موصوف رابجاآوردند، ودر جلسهای ملکی و عملیش، مدعومیکردند، والتجاسی کردند، که دراموز ملکی وسیاسی که باشد، خیالات خود را ظاهر کنند. در جلسهای ملکی، وبسا اوقات، بابت امورملکی و سیاسیات ایران، تقریر می‌کرد، و انگریزان رامشتعل می‌ساخت، که شاه کج کلاه را، ازتخت حکومت معزول کنند.

باردوم سفرقسطنطنیه

علامه، هنوز در انگلستان بود، که‌یك فرمان از «باب عالی» بمعرفت رستم پاشا، سفیر دولت عثمانیه متعینهٔ لندن نزدش رسید. مضمون فرمان این بود که: «سلطان المعظم در قسطنطنیه

حلیه علامه سید جمال الدین

رنگش ، مانند اهل حجاز گندمی ، قد میانه ، شانه گشاده ، سر کلان ، پیشانی وسیع ، چشمانش کلان و تیز ، سر د مکش سیاه بود ، مگر بوقت خواندن و مطالعه کردن ، کتاب را نزدیک چشمان می آوردند. گمان میشود، که به سبب کثرت مطالعه ، نظرش قدری کوتاه‌شده بود . باوجوداین «چشمك» گاه استعمال نمی کرد ، رخسارش پرگوشت بود ،و موی سرش زنجیره دار و بیچدار نبود .

خوراك علامه سید جمال الدین

طعام درشبارو زفقط که‌سر تبه،وآنهم بغایت کم‌می‌خورد،لیکن چای بکثرت کرات ومرات‌مینوشید، گویا که کمی‌خوراکش‌را،از چای‌معاوضه‌میداد. کم‌خوراکی، عادت اشخاصی می باشد، که از دماغ محنت شاقه‌می گیرند.در زبان‌عرب،یك ضرب المثل‌است که«البطنت،تذهب‌الفطنت» یعنی:شکم سیری ، تیزی و چستی ذهن و طبیعت راسی رباید.سیگار راخیلی دوست میداشت ، وآن هم اعلی ترین ساخت یوروپ را استعمال می کرد.جانب‌سیگار این قدر طبیعتش مائل و محتاطبود ، که‌بر خدمت‌گار اعتبارنکرده ، بذات‌خود ،از بازارخریده‌می‌آورد. بوجه کثرت ،سیگارکشی وچای نوشی ، درشب‌بسیار کم خواب میکرد .

اخری سکونتش :

در اواخر عمر ، بود و باش در دار الخلافه اختیار کرد. در یك قصر شاندارو قشنگ سکونت می کرد . این قصر ، در محله «نشان طاش»است کـه ذات همایونی سلطان المعظم ، معه‌تمام اساسه سامان ، مرحمت فرموده بودند ـ نیزیك عرابه دو اسپه ، با تزك و احتشام

عنایت کرده بودند، که سوار شده، گاهی گاهی، درسیر گاه کوتکل که بنام «کاغذخانه» شهرت داشت میرفت، و ازجانب «باب عالی» هفتاد و هفت پوند، که مبلغ یك هزار و یك صدو بیست و پنج روپیه کلدار انگریزی می باشد، مشاهره میافت. از خانهٔ خود، بسیار کم بیرون میشد، بلکه همیشه درخانه می ماند.

اخلاق وعاداتش

هنگام ملاقات، همراه هرکس بخنده پیشانی و خوش خلقی پیش میامد. در حفظ آداب مجلس، دست گاه خوبی داشت. هر شخص، که باو گفتگو می کرد، به یك طرز خاص و پیرایهٔ عجیب، جانب او متوجه می گشت. باهر طبقهانام، و مختلف المراتب مردمان، راه و رسم داشت. بوقت آمدن، هرکسیکه باشد، تا کفشکن برای استقبال و خیر مقدم برخاسته میرفت، و نیز بوقت رخصت، همراه هرکس تاکفشکن میامد. اگر بامردمان صاحب جاه وذی منصب نشسته می بود، ومرد غریب کم مایهٔ بی رتبه میامد، هرگز نه از روی گردانید، ونه به بی التفاتی و حقارت آمیز نگاه او را میدید، بلکه امیر و غریب، شریف و وضیع، به نزدش یك سان می بود. زبانش خیلی فصیح، و تقریرش بسیار بلیغ و ملیح بود. هرمسئله یی که میبود، بوضاحت و لیاقت بحث کرده، طی میساخت اگر کدام مضمونش، بفهم کس نمیرسید، ازسرنو چنان دلچسپ و بی تکان بیان می کرد، که نادان ترین مردمان هم میفهمید. با مردمان عام، بزبان عام، و با خاصان، بزبان خاص تکلم می کرد. علامه، این چنین ادیب وحکیم، یك ذاتی بود، که ازممالك مشرق، تاحال کس، مانند او ندیده شده است، ونه شنیده مزاح و بذله گوئی و لطیفه پیمائی،

بسیار کم می کرد. هر روز صدها نفر نزدش می آمدند، مگر با هر کسی یک مضمون نو درمیان‌آورده بحث میکرد. بر هر معامله یا مسئله که پیش‌میامد، بغیر خوف و خطر، بآزادی رای میداد. بقول خود راست ترین وصادق ترین مردمان بود. خلاف‌عصمت و عفت، گاهی هیچ‌حرکتی‌ازاو صادر و سرزد نشده. این قدر مستقل مزاج، و بی ترس‌و بیم بود که اگر جانب مقتل، برای قتل و کشتن کسی او را میبرد، چنان با طمینان و دلجمعی میرفت، که گویا یک مردبهادرو شجاع، برای فتح وگشود قلعه دشمن می رود. جانب مال و دولت، هیچ رغبت نداشت. این چنین فیاض و دست‌گشا بود، که دولت اندوختن نمیدانست، و نه از تنگدستی و افلاس می ترسید. اسحاق بیگ که یک ادیب مشهور معروف است بیان می کند: که وقتی که علامه را ازخود مصر فرارکردند، بدستی‌خالی در سویز آمد. درآن وقت، یک حبه و خرمهره نداشت. از اتفاقات زمانه یک سفیر ایران، درانجا آمده بود، و همراه سفیر چند تاجران ایران هم‌بودند. این سوداگران، اول بطور پیش کش، و بعد بطور قرض حسنه، نقدی بسیار میخواستند که بدهند. علامه گفت که: روپیه خود را نزد خودتان بدارید، چراکه به نسبت من، شما خود باین خیل محتاجید. شیر هرجاکه می رود، شکار خود را می گیرد. کسانیکه با ملایمت و ملاطفت‌باعلامه سلوک می کردند، علامه نیز، بهترو اعلی‌تر ازین سلوک‌می کردند، و کسانیکه بدرشتی و زشتی سلوک‌می کردند، علامه، نیز مانند یک شیر ژیان و غضبناک، بایشان سلوک می کرد، و گاهی پیش ادنی ترین مردمان، سرخم می کرد.

لیاقت علمی و ذهانت علامه

علامه این قدر نکته رس و ذهین بود، که اگر از دهان کسی نصف سخن میبر آمد، او بر همه سخن میر سید، و در امور عقلی و ذهنی ، بطرز عجیب و غریب، بحث می کرد. برای امور عقلی و ذهنی، یك لباس زیبا، از الفاظ تیار کردن حصه علامه بود و بس نسبتاً . بهر مضمونی که بحث می راند، یقین می گشت، که بجز جمال الدین، کسی دیگر را خدانیا فریده است . که بر ین مضمون بحث کند .

هر مسئله و مضمونی که پیشش می آوردند، این چنین بحث و گفتگو می کرد ، که گو با بازی دست چپ اوست، و بوقت بحث ، هیچ پهلوی مسئله ترك نمی کرد . استدلالش چنان دلپذیر و خوش اسلوب می بود ،که حاضرین بجز سر تسلیم خم کردن، چیزی دیگر نمی توانستند. قوت حافظ اش خیلی مضبوط بود. درعرصه سه ماه ، اینقدر زبان فرانس، بغیر استاد آموخت، که بخوبی درآن نوشت و خوان می کرد، و هزارها الفاظ فرانسه، دراین عرصه او را ازبر شد. البته در آموختن الف ،ب فرانسه ،دو روز صرف کرد ، که یك شخص اجنبی ،او را آموخته بود. بزبان فارسی ، افغانی ، عربی، ترکی ،فرانسیسی مهارت کمال و دستگاه وافر داشت . اززبان انگریزی نیز قدری واقف گشته بود. مطالعه کتب بسیاری کرد . از ین ،سبب ، دائر معلوماتش وسیع تر بود . درعلوم عقلی و نقلی ، وعلی الخصوص درفلسفه و تاریخ اسلام ، استاد کامل بود .

مقصد زندگی علامه چه بود؟

بهتر ین ، و اعلی مقصد و علت غائیه زندگی علامه ، این بود که در مختلف فرقها و طبقات اسلام ، روح اتفاق و

اتحاد را پف کند، و بر یك نقطهٔ قومی ، ایشانرا جمع کند، و تمام‌سلطنتهای اسلامیه را، دریك زنجیر بیاویزد. محور تمام سعی، جدوجهد علامه، صرف همین یك مسئله بود . درین خیال ، چنان مستغرق و محو شده بود ، که تا آخر عمر ،شادی (ازدواج) نکرد . نه حرفت و صنعت آموخت که باعث جلب معاشش بود . بجز یك کتاب دررد نیچریان ، دیگر تصنیف و تألیف پس سر نگذاشت . سببش این بود که بخیال خود غرق شده ، از تألیف و تصنیف بی خبر گشت. بااین همه، درقالب شاگردان خود ،چنان روح یك جهتی و همطوری انداخت ، که از سببش ، همتهای ایشان اعلی ، وبالا وقلم ایشان جاری و ساری گردید . مشرق بسیار افاده‌و استفاده تحریر از ایشان حاصل کرده است ، ونیز آینده ازایشان رجاء وتوقع بسیار کرده میشود .

«المترجم اززبان عربی ،بزبان فارسی ،کمترین، سلطان محمدکابلی، حالا مقیم شهر فرخ آباد ، ومدرس عربی وفارسی مشن«های اسکول» فرخ آباد، یوپی (ممالك متحده)هندوستان . محررهٔ ۱۰ جنوری سنه ۱۹۱۵ع .

تذکر سراج الاخبار افغانیه

این مکتوب ، قبل از یکسال بمارسیده بود . افسوس می کنیم ، که دربین اوراق واردہ، دریك گوشهٔ اداره پنهان مانده بود .اگر چه ء باب اصل و نسب سید مشارالیه مرحوم ، بعضی روایات مختلفه بوقوع آمده است، ولی چون خود جناب استاد ،دریکی از تألیفات خود، ترجمهٔ احوال و سوانح عمري خودرا بهمین ترتیبی که فاضل دانش اسلوب نوشته ، درقید تحریر آورده اند، و مولد خودرا اسعد آباد از مضافات« کنر »افغانستان نشان داده اند، و در تمام عالم به« سید جمال الدین افغانی »مشهور و معروف میباشند در افغانی الاصل و النسل بودن شان، هیچ شک و شبههٔ نیست سراج الاخبار افغانیه ، بجناب فاضل هموطن عزیز خود، «سلطان محمد» خان کابلی، ایفاي شکر گذاري رالازم میداند، که صحایف آنرا به ترجمهٔ احوال همچنین یک ذات حکمت سمات وطن مقدس ما، تزئین نمودند.درینخصوص انشاالله تعالی درآینده چیزي که خود « سراج الاخبار» هم خبر دارد، علاوهٔ معلومات نموده ،عرض انظام قارئین کرام کرده خواهد شد . فقط.

سلسلهٔ مشاهیر افغانستان علاوهٔ
معلومات
بر ترجمهٔ احوال السید جمال الدین افغانی

سراج الاخبار سال ششم ـ شماره ـ ٥ ـ ٢١ میزان ١٢٩٥

در شمارهٔ ٣ سال ٦ سراج الاخبار افغانیه، سوانح عمری علامه مشهور شرق «السیدجمال الدین افغانی» را، ازقلم یك فاضل هموطن عزیزخود، درج صحیفهٔ افتخارنمودهٔ دراخر وعده کرده بودیم، که در شمارهٔ آیندهٔ، چیزیکه خود «سراج الاخبار افغانیه» هم درینخصوص خبر دارد. آنرا نیز عرض، انظار قارئین کرام خواهد نمود. این است، که برایفای وعدهٔ خود، مسارعت ورزیده می گوئیم که، خود مدیرو سرمحرر عاجز، باجناب سید مشارالیهٔ، به دو واسطه، معارفه و شناسائی دارم: یکی شنیدگی، دیگری دیدی. اماشنیدگی مرا نیز: «شنیده کی بود مانند دیده»

نبا ید ا نگا شت ، چو نکه د رجهٔ و ثو ق و اعتبا ر آن شنیدگی بد رجه دیدگی موثو ق ومعتبراست.

اگ بگو یم که این عاجز ، نام جناب علامه را ، از هنگامیکه خو اندن و نو شتن فارسی را آمو خته ام ، ور دز با ن کر ده ام ، هیچ مبالغه نخو اهدبو د زیرا ، برهمگان معلومست ، که کتابهای قرائت ابتدائی و طن عز یزما ، چنانچه از اشعار آغاز می کند ، همچنان کتابهای صنف منتهی آن نیز ، بااشعار انجام می یابد .

.... قارئین گرامما خو اهندگفت : این چه ! ما منتظر شنید ن علاوهٔ معلومات در باب احو ال علامه «السیدجمال الدین» بو دیم ، و آقا ی محرر ، به نو شتن تر جمهٔ احو ال خو دآغاز نمو د . نی نی ! من تر جمهٔ حال خو د را را نمینو یسم ! بهمینقد ر نو شتهٔ از ین سبب مجبو ر شدم ، که چو ن گفتم از و قت آمو ختن خو اندن و نو شتن فارسی نام جناب علامه را وردز بان داشته ام ، و آن از ین است که والدماجد مغفو ر م «حضرت طر زی صاحب» یك قصیدهٔ مدحیهٔ غرائی ، در حق سید مشارالیه انشادفرموده ، در کلیات اشعار ، چون ابحیات شان مسطوراست . وچو ن درجهٔ خوانا یی حقیربدرجهٔ کلیأت خو انی ر سید ، که آنهم تقریباً سنهٔ ۱۲۹۷ هجری بوده باشد ، ا و ل کلیاتی که می خو اندم ، و در گنجینهٔ دماغ اشعار آنر اجاسیدادم ، کلیا ت حضرت طر زی بو د . بلی ، یك شاعر زاده ، او ل شعری که ا ز بر کند ، بجز شعرپدر ، کدام ، شعر ترنخو اهد بو د . بلی ! بلبل در اشیان ، بلکه هنو ز چو ن در مشیمهٔ بیضه باشد ، شاعر زادهٔ گلز ار شمر ده میشو د !

انصاف فر مائید : آیا این شعر از چنان شعر هائی نیست ، که یك نو هو س شعر و شاعری آنرا نخوا ند و از بر نکند؟ بشنو ید :

تعریف نسیم صبحدم

نسیم صبح درگلشن ، وزید ازجانب صحرا
عبیرآمیز و عنبر بیز و روح‌انگیز و جان‌افزا
طراوت بخش روی گل، پریشان‌ساز بوی گل
موافق همچو خوی گل، بطبع مردم دانا
ازو طبع چمن تازه ، وزو بر روی گل غازه
ازو درگلشن آوازه، وزو در بوستان غوغا
بسوری رنگ و آب ازوی، بسنبل پیچ و تاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی، دو چشم نرگس شهلا

(گریز بمدح)

بجسم لالهٔ نعمان ، چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خردمندان ، کلام نغز مولانا
«جمال الدین» نام‌آور ، سخن‌فهم سخن پرور
خردمند هنرگستر ، فلک‌قدر ملک سیما
تو ئی عالم، تو ئی عامل، تو ئی عارف تو ئی کامل
تو ئی فاضل، تو ئی باذل ، تو ئی عاقل، تو ئی دانا
فصاحت را تو سبحانی ، بلاغت را تو حسانی
عرب را شیرهٔ جانی ، عجم را دیدهٔ بینا
تو ئی کشف نکوکاری، تو ئی برهان دینداری
تو ئی فرهنگ هشیاری، تو ئی قاموس استغنا

نه‌ماه روم وشا مستی، که خورشیدنماستی
قبول خاص وعامستی، بجابلقا وجابلسا
ترا «طرزی» ثناگوید، هزاران مرحبا گوید
بصدق دل‌دعا گوید، چه درسراچه‌درضرا

(الی اخر: از کلیات حضرت طرزی، مطبوعهٔ کراچی، ازقسم قصایدصحیفهٔ ۱۷ در کلیات مطبوع اگرچه سیدجلال‌الدین چاپ‌شده امادراصل سیدجمال‌الدین است این است که بخواندن بارباروشنیدن بسیار این شعر، چون درشهوار، که ازایام صباوت درمحفظهٔ دماغ حفظشده آمده است، نام جناب علامه، درحسیات عاجزانه محکوک ومنقوش‌شده‌مانده‌است.

علاوهٔ معلومات عاجزانه، درحق سید مرحوم، بر شنیدگی و دیدگی منحصراست، که ازین شنیدن و دیدن ما، بعضی مسئله های عجیب واسرارهای غریبی، در سوانح عمری حضرت سید، که جریدهٔ «الهلال» درمصر آنرا بزبان عربی نشر کرده، و سلطان محمدخان کابلی، آنرا به فارسی ترجمه کرده، علاوه کردن لازم می آید.

مثلاً چون یکی‌یکبار بگوئیم، که‌جناب سیددر افغانستان به «سیدجمال‌الدین رومی» مشهور ومعروف بوده است، نه «سیدجمال الدین‌افغانی»، آیاسر اسرمسئله رایك تبدل‌ناگهانی نمیدهد؟ چسان نمیدهد!

درحالتی که درمصر، شام، قسطنطنیه، هند، حجاز، او روپا بسید جمال‌الدین افغانی‌شهرت داشته باشد، وخود افغانها، تنها یک‌چندسالی آنرا دیده باشند، وآن هم بعنوان «سید جمال الدین رومی» دیده و شناخته باشند، وسید رومی گفته، مدحیه هادرحق او سروده باشند، آیاغریب یك واقعهٔ شمرده نمیشود ؟ !

شنیدنیهای من، عبارت از بعضی فقراتیست، که درحق حضرت علامه، از زبان والدبزرگوارمرحوم حضرت طرزی صاحب واستاد مرحوم ملا محمداکرم، و برادر بزرگوارم خازن الکتب صاحب ، شنیده بودم.

میفرمودند که در زمان سلطنت اعلیحضرت «امیرمحمد اعظم خان» مرحوم،یکی ازاجلهٔعلمای روم ، ازراه کراچی، اول بقندهار ، و باز بکابل آمده بود ، که درعلوم نقلیه و عقلیه ،صاحب یدطولا، و درحکمت و فلسفه بی همتابود . زی و قیافتش به زی و قیافت علمای روم بود. یك خدمتگار ، بگوئیم یا شاگرد بگوئیم ، هم داشت، که عرب مصری بود ، و بسیار باتربیه و آداب بود . علامه،بزبان عربی بااو سخن می گفت، هرچه که می گفت ،ازخوبی ها و عظمت و شوکت دولت روم بیان می کرد. به بسی ادیان باخبر ،و ازعلوم و فنون یك دفینهٔ توانگری بود . آشنائی و رفاقت بسیار بسیار صمیمی، دربین حضرت پدر ، و سید مشار الیه بهم رسیده بود . اعلیحضرت نیز گـــرویـــدهٔ فضل و کمالات علامه گردیده مقامش را خیلی محترم میداشت. بعدازانقراض حکومت امیر محمداعظم خان و استقرار حکومت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان ،ازکابل،براه پشاور، عازم دیار هندستان گردید .

علاوهٔ معلومات شنیدگی مأدرحق علامه سیدجمال الدین ، همین بود که اززبان والد مرحوم بزرگوار خود درکابل پیش ازسنهٔ ۱۳۰۰ شنیده و حفظ کرده ام.درینقدر معلومات ما ، بامعلوماتی که درترجمهٔ احوال سید ذکر شده، چندان اختلافی نیست . اما چیزیکه شایان دقت و جالب نظر اهمیت است این است، که جناب علامهٔ مرحوم در افغانستان سیدجمال الدین رومی

بوده ، و در بلادروم سیدجمال الدین افغانی شده است !عجبتر اینکه، ایرانیانش سیدجمال الدین اسعدآبادی همدانی میشناسند! ....

این معلومات زبانی ، که از زبان مبارك حضرت طرزی صاحب مرحوم، درخصوص احوال حضرت سید شنیده‌ام ، از روایات موثوقهٔ تاریخیهٔ افغانیه شمرده میشود .زیرا ، برای العین دیده ،و بگوش خود شنیده،و بمن حکایت فرموده است. درباب احوال بیشتر ، اززمان حکومت اعلیحضرت امیر محمداعظم خان سید مشار الیه، هیچ گونه معلومات از خود ندارم. البتهٔ هرآنچه در ترجمهٔ احوال شان ازجریده «الهلال» عربی ترجمه‌شده، ودرشماره (۳) مذکور گردید، همچنان خواهد بود .اما اینکه ، درافغانستان بزمان اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان آمده اند، وبشهرت وعنوان «رومی» بوده اند، وهمین‌قصیدهٔ راکه چند فردآن دربالاسطور گردید ، حضرت طرزی درمدح خود سیدانشاد فرموده‌اند، نیز بقدرذره شبهه نباید کرد . درقصیدهٔ فوق ،به این بیت که : نه ماه روم وشامستی...الخ ، رومی بودن سیدرا تلمیح فرموده‌اند. حالا نکه درقصیدهٔ دیگری ، که بنابر تشویق و ترغیب حضرت سید مشارالیه‌حضرت‌طرزی درمدح اعلیحضرت سلطان « عبدالعزیزخان » مرحوم انشاد فرموده اند، ازبعضی بیتهای آن که احوال‌سیدرا تصویر می کند ، صریحتر و اضحتر رومی بودن مشارالیه عیان می اید :

بعضی‌بیتهای قصیدهٔ مذکور رانیز استشهاداً ازقرار ذیل‌مینگاریم:

قصیده درمدح سلطان عبدالعزیز خان مرحوم
بفرمودهٔ سیدجمال‌الدین رومی
(طلوعیه)

رایت رومی روز، گشت زمشرق عیان
زنگی دجال شب، رفت سوی قیروان
قیصر رومی کلاه، ساخت فلك تکیه گاه
هندی انجم سپاه، شد زنظر هانها ن
مشعلهٔ آفتاب ، تاکه برافروخت صبح
گشت زانجم تهی ، انجمن کهکشان
صوفی صبح ازصفا ، بارخ چون آفتاب
بهرنماز سحر، شد بفلك ورد خوان
بهر صبوحی صبح، دیده شد ازخواب ناز
از چمن آمد بگوش ، چهچههٔ بلبلا ن

(ازجای گریز بحکایه)

دوش پی مدح تو ، از مدد فکر تیز
کرده به اندیشه‌طی، منزل هفت آسمان
گشته به‌اندیشه غرق ،همچوگهر تابفرق
خالی زاغراق‌وزرق ، عاری‌زتهمت‌بیان
من بچنین بحر ژرف ،بی‌سخن‌وصوت‌وحرف
کامدم ازدر درون ،دلبر شیرین زبان

سید عالی نسب ، عالم علم و ادب
کاه بیانش رطب ، ریخته‌از لب دهان
برد یمانی بسر ، جبهٔ روسی ببر
از همه‌ادیان خبر، حرف‌رس نکته دان
آمدو بنشست‌وگفت : «طرزی‌افغان» تو ئی ؟
خیز و بیا شعر نغز، پیش من از بر بخوان
چند بمدح خسان ، طبع تو ریزد گهر ؟
در صفت شاه ما ، صنعت خود کن عیان!
از ره عجز و نیاز ، رفتم و گفتم: بچشم !
آنچه توگوئی مرانیست تمرد دران
(ازجای گریز بمدح!)
چندبجانم کشی، تیغ برون ازنیام ؟
«چندبه‌تقسیم‌من، صلح کنی باددان ؟ »
بگذرازین‌جور وظلم ، ای به ستم‌خوی گیر
ورنه بسلطان برم ، شکوهٔ این داستان
پادشهی جم نشان ،قیصر خسرو غلام
کوشده سلطان به ارث ، بر همه اسلامیان
برده ببازوی زور، تخت ز بهرام گور
برده بشمشیر تیز ،تاج سر اردوان
ای چووجودت بود، نام شریفت عزیز
گرچه وجود ترا،نیست مثال و نشان

آمده از نام تو، رونق ایمان و دین
آمده از جام تو، تازه رخ رومیان
گرچه سکندر کشید، بر رخ یاجوج سد
تیغ کجت سد کشد، گرد به گرد جهان

(الی آخره : از کلیات حضرت طرزی ،قسم قصاید ، صحیفه ۷۳)

معلومات قسم شنیدنی ما همینقدر بود که عرض شد .

ازین معلومات ، بهمینقدر ریك نتیجه دسترس میشود ،که این سفر افغانستان سیدمرحوم ، بعد ازسفر اول استانبول شان ، بوقوع آمده باشد. حالا بیائیم ، برمعلومات قسم دیدنی خویش ، که اهمیت وموقعیت آن خیلی افزونتر است، وآن عبارت ازملاقات وصحبت واستفاده واستفاضه ایست ، که مدت شش هفتماه ، یك عمر بسیار بافیض را در استانبول بحضور آن بحرذخار علم وعرفان ، بسرآورده ام .

غالبأ سنهٔ ۱۳۱۰ هجری بود ،که دراوراق، حوادث تشریف آوردن سیدجمال‌الدین افغانی به استانبول دیده شد. درآن اوقات ، در شام سکونت داشتیم . حضرت پدر،به تحقیقات ابتدأ کردند. علامه،همان علامه بود که درافغانستان دیده شده بود. این راهم دانستند ، که تذکار ماضی مصلحتاً لزوم ندارد . ازآنرو، این فرزند احقرخود شانرا، باتنبیهات وسفارشات لازمه ، ونصایح ووصایای واجبه، بهمراه‌یك‌مکتوب‌بسیار ادیبانه وحکمیانه، محض‌بنیت‌استفاده ازفیوضات علمی آن حکیم فرزانه، بسوی‌استانبول ازشام اعزام‌فرمودند. مدت هفتماه ،در مسافرخانهٔ «عقارات همایونی» ،در محلهٔ «بشکطاش» اقامت نمودم . علی الاکثر

هر روزه ، در محفل عرفان منزل حضرت سید که در «نشان‌طاش» نام موقع قریب اقامتگاه بود ، اثبات وجود مینمودم .

علامهٔ مشار الیه، یك معدن عرفان بود .هر کس بقدر استعداد آلات وادوات حواس دماغیه خود از آن معدن، به استخراج فضایل کامیاب می آمد.این هفتماهه مصاحبت ، بقدر هفتاد ساله سیاحت را در بر دارد. مباحث علمیه ،حکمیه،فلسفیه،سیاسیه،اجتماعیه و غیره ،که هر روز ، در محفل بزم حضوران علامهٔ دهر جریان مییافت ، هر جمله و هر عبارهٔ آن کتابها و رسالها تحریر بکار دارد، که درینجا تذکار بیانات آن خارج حوصلهٔ اخبار ماست. تنها درخصوص بیان کردن علاوهٔ معلومات ، در بعضی نقاط سوانح عمری شان ، که در اواخر عمر شان در استانبول در پیش چشم خودمن جریان یافته، و در اصل ترجمهٔ حال شان که جریدهٔ (الهلال) نوشته ، و ترجمه‌آن در شمارهٔ ۳۱ اخبار ما درج شده، از انچیز هابحثی درمیان نیامده ،کوشش میورزیم.

علاوه معلومات در باب اصل و نسب علامه سید جمال الدین

خاندان جلیل الشان سادات کنر ، که نسب مبارك شان بصحت مثبوتست بالفعل در کنر و دار السطنه معز زمحترم معروف مشهور میباشد . البته «سراج الاخبار افغانیه» را مطالعه کرده ، هرگاه در آن سلسله مبارکه (سیدصفدر) و پسر شان «سیدجمال الدین » موجود باشد، خدمتاً الانسانیه یك دو کلمه معلومات تحریری ، مارا رهین لطف خود خواهند فرمود. اما چیزیکه خودمن درین خصوص اززبان مبارك خود جناب علامه شنیده ام ، از قرار ذیلست :

روزی بود که بسیاری از ارباب دانش، در دالان بزرگ خانهٔ اقامتگاه سید، جمع بودند. در آنروز جناب علامه، یك قدری آتشین مزاج بود. شخصی از حاضرین، از بعضی اختلافاتیکه ارباب جراید و نامه نگاران درباب که و کجایی بودن علامه درمیان آورده بودند، باب مباحثه را بازنمود. براستی که از بازشدن این بحث، بدل مسرور شدم که شاید جناب علامه، یك چیزی بگویند، تااین شبهه که دل رانیز همیشه در خلجان مید اشت رفع و زایل شود، اما هزارافسوس، که این آرزویم برایگان رفت، زیرا اززبان مبارك جناب علامه، اینچنین یك سخنی نشنیدم که رفع اختلاف و شبهه نماید. نی! بلکه مسئله سراسر دراغلاق و اشکال انداخت. چونکه فرمودند: «خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی نشناسد اما کدام ملت پدرسوخته یی در دنیا خواهد بود. که جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست؟ ...»

این سخن را بچنان حدت و شدتی بیان نمود، که طبعاً آن بحث درهم پیچیده شده، بردیگر وادیها نقل کلام ایجاب کرد!

بلی! هیچ فرد آفریده این جرأت رابخیال وخاطر خود آورده نخواهد توانست، که علامه رانه تنها از نسل بنی آدم، بلکه درملتهائیکه ملل شرقیه، را از نسل بنی آدم تشکیل داده اند، یك وجود نادرالوجودی نشمارند. «سیدجمال الدین» سید صحیح النسب افغانی الاصلی بود، که افغانستان میبایست برخود میبالید، که همچنین یك وجود نادرالوجودی از این ملت بظهور رسیده است، که همهٔ دولتها و ملتهای دنیا، آنرا بشناسند

مگر آن جسم، بغچه نبود، بلکه یك انسان بود ، که دفعهٔ فریاد برآورده گفت:

آقای سید ! من «رضای کرمانی» ام. بمرض فالج گرفتارم . امروز وارد این شهرشده، وهمینقدر توانستم که خود را برشت مزد وری انداخته، تا بدروازهٔ ات رسانیدم ! فقط!

«چون صدایش را شنیدم، همانندم شناختم . خدمتگار انرا امر دادم ، که او را بخانه در آرند فردای آن ، بایك سفارش نامهٔ مخصوص ، او را به شفا خانهٔ انگلیزی که در (بیك او غلی» بود ، روانه کردم ، تا تداوی شود . بعد از پانزده روز، در همین دالان بودم ، که رضا بپای خود ، بکمال صحتمندی و تندرستی درآمده سلام داد. تعجب کرده پرسیدم: —

چه طوری رضا ؟!

گفت :—

بتمام تینومندی و توانایی! از همت ومرحمت آقای خود ،خوب تداوی شدم، و خوب صحت یافتم ، حالا برای وداع آمده ام .

گفتم :- چه مگر خیال رفتن داری ؟ گفت :—

بلی میروم !

«چون طبیعت ومزاج رضا بمن معلوم بود ، دانستم که اصرار فایدهٔ نمی بخشد . ازآنرو مانع نشده، رخصت دادم. او وداع کرده برفت. بعد ازآن خبر نشدم که چه شد .

« ازینو اقعه مدتی گذشته ،بود که دفعهٔ تمام دنیا بولولهٔ سامعه خراش کشته شدن شاه ایران، اعلیحضرت ناصرالدین شاه، بضرب کلوله «رضای کرمانی» دردرون زیارت شاه عبدالعظیم برگردید . بمجردیکه این خبر

واحترام وقدر شناسی کنند، وبعضی ازوجون بیدبر خودبلند زند.اماشایان حیرت این است ،که درخود ملت افغانستان ، آن ذات حکمتسمات ،مانند یك جواهر بسیار ذی قیمتی که خود کان ازآن خبر نباشد، غیرمعروف مانده‌اند آیا شایان حیرت نیست ، که نه درکدام صحیفهٔ تاریخ ، ونه‌در کدام کتابخانه ، یادداشتی، ونه درالسنهٔ عمومی ، نه ناسی ازو زبانزد باشد، ونه کدام نشانی ازومستتند شده باشد؟

علاوه‌معلومات‌در خصوص سبب بیماری ووفات علامه :

درخصوص سبب بیماری‌ووفات‌جناب‌علامه‌علاوه معلومات‌ما خیلی اهمیت دارد. جریدهٔ«الهلال»(که ترجمهٔ احوال‌جناب سید رانوشته،وهموطن‌عزیزماسلطان‌محمد کابلی آنرابفارسی‌ترجمه کرده،بجریدهٔما اهدا کرده است)درخصوص بیماری ووفات جناب علامه‌خیلی‌مختصرگذشته‌است . حالانکه ،درین خصوص ،بعضی اسرارهای بسیار پیچیده وسرپوشیده یی مضمراست ، که یك‌قدری تفصیل بکاردارد. خود این مدیرعاجز ، دراثنای صحبت قبل‌المرض،و مرض قبل الموت ،و عملیات جراحی ،و یوم وفات علامه، حاضر بودم . چیز یکه اززبان خود حضرت سید، درخصوص سبب بیماری شان شنیده‌ام، ازقرارذیلست: فرمودند : —

« روزی بود ،که بقرار عادت یومیه ، بسواری عرابه به درهٔ «کاغذخانه» رفته بودم. شام تاریك شده بود، که عرابهٔ‌من ،درپیش دروازهٔ خانه من‌رسیده توقف نمود . چون ازعرابه فرود امدم،دیدم که دریك طرف‌دروازه ،یك جسمی بغچه مانندی پچیده افتاده است .

خدمتگاری راکه باسن بود ، امر کردم ، تاببیند که که این بغچه‌چیست.

تلگرافاً از طهران بسفارت ایران وارد میشود ، سفیر بی تدبیر ایران، هماندم درعرابه نشسته ،راه مابین همایون راسیگیرد . مگر رضای کرمانی دروقت انداختن گلوله طپانچه رابرسینهٔ شاه، گرفته بوده است که :

«بگیراین گلوله‌را به انتقام سیدجمال الدین ! »

خوب ! این رضای کرمانی گفت و کرد، اما برسید جمال الدین افغانی چه‌گناه ؟ الحاصل، سفیر بی تدبیر ایران ، به اصرار تمام، حالاً ازاعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان ملاقات میخواهد ، و بمجردیکه بحضورسلطان بارحضور مییابد، قلپاقش را از سر برداشته ، برزمین میزند، و بیك حزن والم جگر خراشی ، از واقعه بیان کرده، مرابقتل شاه‌متهم‌میکند! ازهمه عجب تراینکه به الحاح واصرار تمام، اخذوگرفت مرا ، وبسفارتخانهٔ ایران تسلیم کردن مراهم‌طلب نمود !

« به‌به ! ازین خسافت‌عقل !! سلطان عبدالحمید خان ، چون یك‌ذات دانایی بود ، برین اوضاع وسخنان سفیر ، از زیرلب ، یك تمسخر پنهانی که خودش بداند ولبهایش کرده ، وسفیر رابدابرهٔ منطق‌ودعوت نموده فرمودند :

«آقای سفیر !یك قدری خودداری فرمائید . به این خبرکدورت‌اثر، منهم، ازشمابیشتر المناك شدم .ولی اینسخن محالست که‌من، بدون‌محاکمهٔ حقوق دولیه، یك‌شخصی راکه اودراستانبول باشد، شاه درطهران‌وفات کند، قاتل گفته‌بشماتسلیم کنم ! » .

«چون این جواب منطقی قابل ردنبودو آقای سفیر ،بجز اینکه‌قلپاقش رابسرکند،وراه عرابه خود راپیش‌گیرد ،دیگر کاری برایش نماند،اما،

چو ن سلطا ن طبعاً قوهٔ و اهمه اش ز یا د بو د ،ا زین تهمت نا حق ، در اندیشه و هر اس افتاد.رقیب من «شیخ ابو الهدا» نیز فر صت را غنمیت دانسته ، افکار و خیالات سلطانرا ، کهذاتاً در احتر از و اهتز از آمده بود، بر علیه من ، به بدگمانی ز یاده تر حر کت میداد، تا نتیجه همین‌شد، که‌در اطر اف و جو انب اقامتگاه من، خفیه پو لیسهای ز یادی مقر ر نمو دند،و هر حر کات مرا در ز یر نظر دقت گر فتند. در هر جا که میر فتم، چندی‌از ین ز بانیهای جهنم ، مر اتعقیب میکر دند.در ین‌اثنا، یك‌واقعه‌تصادفی دیگری‌هم پیش‌آمد، که مو جب تشدید تضیقاتم گر دید، و آن این بو د ،که خدیو مصر، جناب پر نس« عباس‌حلمی پاشا»،به استانبو ل آمد . چو ن باخد یو مشار الیه ، ازسابق حقوق آشنایی و مصاحبه بهمرسیده‌بود،و یك چند وقت از من سبق هم خو انده بو د ، خو اهش ملاقات مر ا فر مو د. چو ن درعهد عبدالحمیدخانی ، این‌گو نه ملا قتها بدو ن اجازه و ارادهٔ سلطا نی ممکن نمیشد، ازحضو ر شاهانه اجازهٔ ملاقات طلبید، لا کن بهر صو ر تی که بو دان اجازه و ارادهٔ استحصال شده نتو انست. طبعاً ملاقات‌ر سمی هم‌میسر نشد.مایك رو زی بو د که من بقر ارعادت همه و قته به هو ا خو ری ر فته‌بو دم به تصادف، درآنرو ز خدیو هم بهمان سمت بر ای هو ا خو ری آمده بو د بقدر نیمساعت، یك ملاقات مختصری باهم دستداد، که نتیجهٔ این ملاقات همین‌شد که عدد خفیه ها و پو لیسها و ژاندارم ها، بر ای ترقب و نگر انی من، افز و نی گر فت، و کار از خفیه به علانیه کشید.

«چو ن این کار های پر فشار، مغایر طبع آزادم بو د ، از آنسبب،از قهر و اندوه بسیار، سیگار بسیاری کشیدن گر فتم . بدر جه یی که در رو ز

یك قطی سیگار های بزرگ فرنگی کفایت نمیکرد ، و هر آنقدر ، که تضیق وفشار برمن افزونی میگرفت ، سیگارکشی من نیز بهمان نسبت تزاید میکرد . نهایت کار بدرجه‌یی رسیدیی، که‌این‌ذلت واهانت راخارج‌تحمل دیده، بسفارت خانهٔ انگلیز داخل شدم . اما سلطان را، اینحرکت من‌بدرجه یی دراندیشه و هراس انداخت . که همه روزه بعضی ازوزرأ ومقربین حضور همایونی را، درنزدمن میفرستاد . الحاصل ، بشرطیکه من بعد اینچنین اهانت ها وذلت ها در حق من روانداراند، بعدازده روز واپس بخانه آمدم . اما کثرت غصها واندوه‌ها، که موجب افراط سیگریت‌کشی من‌شده بود،زهرنیقوتین(نیکوتین) آن‌تاثیر کرده ، این‌مرض رابرمن‌مستولی نمود . »

این بودبیانات وافاداتی که ازبان خود علامه سیدجمال الدین‌افغانی بگوش‌خود شنیده‌ام . مرض حضرت سید «سرطان»بود ، که‌درمنتهای «فك‌اسفل‌دهن» ، یعنی درجائی که حدود دندانهای زیرین درقرب بناگوش چپ‌تمام میشد، ظهوریافته بود . این مرض خیلی‌دهشتناك‌بود. اگرچه دراوایل ظهور آن ، جناب سیداز دردهای شدیده خود ، هیچ‌اظهار تألم نمیکردند ،ومخلصان وشاگردان شان نیز ازآن آگاه نبودند، اما رفته رفته، دردوالم بدرجه‌یی رسید،که هرکس ،بیکدیدن ، دردوالم‌را از جبههٔ شان حس میکرد. تابه آنوقت ،به داکتر هم اظهار نکرده بودند.شدت مرض ،بعدازآمدنش‌ازسفارتخانه رخ نمود. بعد ازآنکه ، داکترها معاینه کرده ، مرض‌راکشف‌نمودند،به اتفاق آرا، عملیات‌جراحی‌را قرار دادند همه دوستان‌ومحصلان جناب‌علامه همین‌مشورت راتجویزنمودند. که‌عملیات‌بایددراورپا

اجرا شود . ازین بود، که ازحضور همایونی ، رخصت رفتن اوروپا راطلب نمود . کسانیکه عصر اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان رادیده، واز مسلك پراسرار بسیار عمیق آن ذات معظم شمه‌یی‌آگاهی داشته باشند،البته خواهند فهمید، که این رخصت داده نخواهد شد. بلی نشد ! چونکه،اینچنین صیدبدام آورده را، آنچنان صیاد ماهر، که بعداز هزارها افسانه، وافسون وصدها حکمت وفنون از استانبول تابه پاریس دام انداخته‌بدست، آورده باشد، آیا چسان خواهد شد که برایگانش ازدست بدهد؟ !

به مجردیکه اعلیحضرت سلطان ، ازبیماری مدهش علامه خبر میشود، گویا خیلین ازخیلی متاثر میشود ، وهماندم، برای تلطیف‌ونوازش خاطر حضرت سید، دوسه نفر مقربترین بارگاه حضور را ، برای احوال‌پرسی میفرستد، واین احوالپرسی رابایك مبلغ گزافی از زرهای سرخ عثمانی برای مخارج مداوات وعملیات شان ، رنگین‌تر و سنگینتر نموده،شهر مشاهیر اطبای اجنبی و بومی پایتخت سنیهٔ استانبول رابرای عملیات‌جراحی سید تعیین میفرماید، وبهیچصورت راضی نبودن شاهانه را ، برفتن علامه ازقسطنطنیه بیان ، وبعملیات جراحی آغاز میشود .

الحق که روزعملیات ، خیلی دهشتناك یك روزی ، بردوستان و شاگردان ومخلصان سیدبود . هرکس‌بیك گرداب نایاب حسرت وغم ساکت نشسته، نتیجه را انتظار داشتند. عملیات دوساعت کامل دوام نمود، که بدرجهٔ انتظار دوسالهٔ‌یك‌سوزش وشورشی دردلها القاء مینمود. تاآنکه مژدهٔ‌بکامیابی نتیجه پذیرشدن عملیات ، یك‌نورتسلی وامیدی دردلهادمید. تقریباً دوازده دندان و یك قسمتی ازاستخوان فك اسفل راکشیدند ،

و بر یدند. مدت سه روز ،قطعاً از اختلاط و دیدو بازدید ، هرکس که باشد ممنوع بودند.بعد ازسه روز بعضی دوستان بدیدن سید کامیاب آمدند. غیر ازدوچشم شان ،که انوارذکاوحکمت ازآن میدرخشید، دیگر همه اقسام وجهیهٔ شان، باپنبه ها وربط ها مربوط ومستور بود. روزبروز مرض،رو به بهبودی ، و دلهادرخشنودی افتاد. بعداز یکهفته، جناب‌علامه بیك حالی دیده شد. که بعد ازیکهفته دیگر، هیچ آثارمرض‌درو جود شان باقی نماند. اما هزارافسوس که اینچنین‌نشد! ده یازده روزبعد،در حالیکه اطباء اجازه داده بودند که به دالان رسم قبول خود فرو آیند، و کم‌کم تکلم‌هم میتوانستند ، دفعهٔبازهمان مرض عود نموده، موجب اضطراب و پیچ و تاب خود سید و احبابش‌گردید. هرکس و بعضی ازاطبأ ، حیران ماندند که این از چه پیش آمد !

الحاصل، بعد ازدوسه روزعذاب واضطراب، بازرو به بهبودی نهادند،وباز بعد ازچند روزصحت، وباز مضطرب میشدند، تاآنکه اطبأ بجز اینکه اینحال را ازباقی ماندن بعضی ریشه های سرطان حکم کنند ، دیگر چاره‌یی نیافتند، و با ارادهٔ سنیه، دوم بارباز بعملیات مباشرت‌ورزیدند درین عملیات جراحی دوم ،نصف اززبان حکمت بیان شرر افشان حضرت سیدرا نیز بریدند. نتیجه همین شد، که تقریباً سه چهار روز بعد ازین عملیات دوم ، عملیات حیات سید نیز به انجام رسیده ، مانند یك گنج شایگان حکمت وعرفان ، درخاك نهان گردید !

علاوهٔ معلومات دیدنی ما،در خصوص سبب مرض ووفات علامه ، همین بود که درقیدتحریر آمد. حالااز بعضی حالات وروایات این معلومات

دیدنی خود نیز ،چیزی که بخاطر قاتر باقی مانده، عرض انظار قارئین کرام خود مینمائیم :

بعضی حالات و روایات دیدنی و شنیدنی

مهمترین این حالات ،عبارت ازواقعاتیست، که درمابین«شیخ ابو الهدا» وجناب علامه جریان یافته است .

دراینخصوص ، میباید که یکقدری ازسوانح عمری این شیخ که آقای سید ما او را هیچگاه ابو الهدا نگفته ابو الضلالش مینامید، نیز بیان نمائیم :-

در تمام حلب وشام واستانبول ، از بسیار مردم ثقات ،روایت ذیل بیان میشد ،که :

ابو الهدا ،یك درویشی بود ، ازدرویشهای طریقهٔ رفاعیه. طریقهٔ رفاعیهٔ یکی ازطریقه های معروف ومشهور روحانی ایست ، که در اراضی شامات ومصر وروم ،بسیارخانقاه ها،وبهزارها مریدها ، وبصدها شیخهای طریقت دارند . درویشهای رفاعی ، جبهٔ سبزی دربردارند ، ویك کلاه روسی سفیدبرسر ،وبران کلاه، درحد پیشانی خود ، یك عمامهٔ کُکُك سبز پیچیده دارند، واین طریقه، بزدن دفهای کلان ،که حلقه های نالبکی مانندبرنجی نازك ، درکنار آن دفهاست، بجهر بلند، «حی!» گفته ذکر میکنند . این طریقه ،بسیار عجایبات وغرایبات دارد :مثلاً گرفتن مارهای زهردار،و خوردن گژدمها را بمعهٔ نیشش ، وخوردن آتش ، و لیسیدن آهنهای سرخ شده وفروبردن اسلحهٔ جارحه رادرشکم، وفروبردن سیخ های سرخ شده رادرچشم،وغیره اعضای خود شان، وغیره چیز های خارق العاده، ازکار هائیست که هریك ازدرویشهای این طریقه، یکی ازآنها راضروربروی کارآورده میتوانند .

این است که «ابو الهدا» یکی از درو یشهای این طریقت است ، و اصلش از قریهٔ « معره » است ، که درمابین «حما» و «حمص» واقعست، صنعت او دف زدن و نشیده‌ها و قصیده ها خواندن بود، دراثنای ذکر ها درخانقاهها . درشام، حما، حلب، بیروت ، استانبول ، بسیار مردمان معتبر ، که در اثنای ترقیهای خارق العادهٔ نامبرده درقیدحیات بودند، و نامبرده رابهمان قیافت، وحرفت دیده بودند، خودشان، بمن، بهمین رنگ که درفوق گذشت رفته حکایت کرده اند. این درویش دلریش، ازشهری بشهری ، و از ده بدهی ، رفته رفته به استانبول ، که یك نمایشگاه اجناس مختلفهٔ امم و ملل شمرده میشود، و در اثنای سلطنت خاقان سابق عادتاً یك تجربه گاه بخت و طالع بود ، میرسد. رسیدن همان، و بعد از یکمدت کمی ، مقرب الخاقان شدن همان ! دررتبه ها بدرجهٔ وزارت، و درنشان ها، تانخستین درجه نشان مرصع عثمانی و اصل میشود . نفوذو اقتدار ، ثروت و سامان ، دبدبه و طنطنه‌یی که این درویش دف بدوش آنرا درحضور سلطان مالك بود ، کمتر کسی را نصیب گردیده بود. اما اگر سوال شود، که آیا بچه سان و به چه واسطه و کدام مدعاها این است که جواب اینمسئله به این موقوفست، که انسان ، تاریخ حیات عصر عبدالحمید خانی رامطالعه کند، و به اسرار روحیه و مقاصد و نوایای پولیتیکهٔ آن ذات پر اسرار باخبر گردد. حال آنکه آن چیزی نیست، که بیك صحیفه، دوصحیفه نوشتن تمام آید! لهذادرینخصوص روایتهای مختلف بیان شده است ، که تحفه ترین آنها ازقرار ذیلست :

میگویند، که شبی سلطان بخواب می بیند، که درحوض بزرگ سرای همایونی خود ، درآب می افتد، و هرچه میکند از آن بیرون برآمده نمیتواند ،

وا زغرقش هیچ چیزی نمیماند، که درین اثنا یك درویش خوش چهرهٔ پیداشده، و دستش راگرفته، ازآب بیرون میبرارد ! فردای آن چون این خواب خودرا به بعضی خاصان حرم همایونی نقل می کند، وچون‌شکل‌وقیافت درویش دست گیرندهٔ خود را بیان می کند، دفعتاً یکی‌ازخواجه‌سرایان معتبر همایونی ،بعرض میرساندکه : بهمین‌شکل وقیافت ، که ذات شاهانه میفرمایند، من‌یك درویشی رامیشناسم ، که خیلی آنشین نفس وبزرگواریك‌شخصی است. پادشاه، همانم ،به‌احضارآن اراده میفرماید. چون بحضور داخل میشود، گویاذات شاهانه را میشناسد، که همان دست گیرندهٔ اوست !

ازین قبیل‌روایات ، چندرقم آن شنیده شده است، که وقس‌علی هذا گفته، بهمین‌یك مثال اکتفا ورزیده‌شد! حال‌آنکه سلطان عبدالحمید خان را، کسیکه تایك درجه بخوبی میشناسند ، میداند که او چنان یك ذات حکمت سماتی بود، که‌ازتارهای عنکبوتی افکار سیاسی، وخیالات دسیسه پردازی او، هیچ گوشهٔ ازگوشه‌هائی دنیا رهائی نداشت. درتمام جمعیت های بزرگ « فرا میشنی » اوروپا وآسیاو امریکا ،رتبهٔ بزرگ ریاست راحایزبود. چنان ذکأودهای خارق العادهٔرا مالك بود، که همه سیاسیون دهر، اورا از اعاظم سیاسیون میشناختند. اصل مسئله این است ، که نقیبهای بغداد شریف، که‌ازذریت‌اولاد حضرت«غوث‌الاعظم‌پیرپیران‌شیخ‌عبدالقادرجیلانی » قدس الله سره العزیز میباشند، یك شهرت وعظمت ونفوذ واعتبارعظیمی راحاصل کرده بودند.

حال آنکه، بمقابل آن نفوذ واعتبار ،یك سرشکنی پیداکردن ، ازجملهٔ

لوازمات حکمتهای عملی عبدالحمیدخانی شمرده میشد. چون بتاریخ ترقی شیخ ابوالهدا، و تنزل سطوت و اعتبار «سید سلمان» افندی، نقیب بغداد نظر کرده شود، هردو را دریك وقت و زمان می یابد، که به‌این صورت، حقیقت مسئله خود بخود بمیدان میبراید!

حضرت سید سلمان افندی و شیخ ابوالهدا، آنقدر باهم ضدو معاند شدند که بر علیه همدیگر خودشان، کتابها تألیف و تصنیف کرده طبع و نشر نمودند. اما جای افسوس این است، که این اغراض شخصی دو شخص، موجب منافرت این دو طریقت بطور عمومی گردید. از همه بدتر اینکه، آن ابوالهدائی که جناب علامه سیدجمال الدین افغانی بحق‌او را« ابوالضلال» میخواند، در تصنیفات پرخرافات منتشرهٔ خویش، بر انواع گستاخیها و بی ادبیها، در حق‌خود حضرت غوث‌الاعظم‌قدس‌الله سره العزیز نیز جرأت‌نمود، که‌به این صورت، یك لعنت ابدی برای خود کمائی کرد!

اعلیحضرت سلطان، این هنگامه‌ها را از پشت پرده بکمال لذت تماشا می کرد! چون دید که ابوالضلال، بر نیرنگ خود کامیاب آمد، بعد از چند سال ازین واقعه، بر جلب نمودن سیدجمال الدین افغانی را ازاوروپا به استانبول، مأمورش نمود، و درباب ترویج مدعایك اختیارات واسعی باو بخشید. ابوالضلال، یك ساحر ماهر افسون گری بود، که در پیش جربزهٔ نطقیهٔ او، انسان حیران میماند. در برانگیختن حیل ودسایس، بدرجهٔ شیطان مخترع وموجد شمرده میشد. علامه سیدجمال‌الدین افغانی، درآن‌اوقات جریدهٔ «عروة الوثقی» رادرپاریس نشر میداد، و براستبداد وظلم آتشها میبارانید، وعموم دول وملل اسلامیه رابه اتحاد و ترقی و تعالی، و پس

بدست آوردن اسلحهٔ گمشدهٔ شانرا که عبارت از حکمت و عرفان است، بچنان زبان حکمت بیانی ،نشر میداد ،که ولولهٔ انداز جهان می گردید، و نسخه های آن ،مانند حرزجان ،به پرزه های زر خریده و حفظ میشد. آقای سیدما، باوجود اینهمه فضل و عرفانی که داشتند ، بلطایف الحیل شیخ ابو الهدای ابو الضلال فریفته شده ، به استانبول آمد، و شدهر آنچه شد، کماسبق !

مخابرات و مکاتباتی راکه به تعلیم مضمون سلطان ، و اصول ترکیب عبارات بسیار شیرین ،و کلمات رنگین سحرآگین ، که مخصوص خود آن شین نحس بود، و درمابین علامه و وفتانه ازاستانبول تا به پاریس جریان یافته ست ، از آن مکاتبات ،یك رساله گك مستقلهٔ ساخته اند، که مطالعهٔ آن یك آدم بافکررا ،در پیش جدیت و صفوت سادهٔ مسلمانی افغانی سید جمال الدین، و حیله بر حیله، و دسیسه بر دسیسهٔ ابو الضلال فساد کمین ،حیران و سرگردان میسازد !

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست !

سیدجمال الدین، سودای نادیده کرده، بمخابره و مکاتبهٔ تحریری افسون پروری ابو الضلال گرویده شده، باو دست داد، و دیده هر آنچه دید دید! فانتبه !

آیا جلاد سید جمال الدین افغانی که شد؟

می گویند که، جلاد تیغ بر گلو نهندهٔ سید، یك داکتر یهودی بود. خوداین عاجز ،آن داکتر یهودی را، از وقتی که اول بخانهٔ سید رفته بودم، تابوقت وفات شان ، همیشه درخانهٔ شان دیده بودم .اینشخص تنهانه داکتر خصوصی سیدبود، بلکه همهٔ امور اداره، و وجه نقدی و غیره بدست او بود. اکثر مشاهیر ، حکماء ادبارا،

بعضی غرایب عادت بوده است، که چون انسان وعرفان آن ذات، آنقدر مغایرو مضادمی بیند، که بجز حیرت، دیگر چیزی بدادش نمیرسد. ازآن جمله یکی همین اشهر مشاهیر عالم است، که گرویده شدن بدام تذویر ابوالضلالش کافی نبود، که مانند یکی گوسفندی خود رابدست آن جلاد جفابنیاد یهودی نیز تسلیم نموده بود.

یکی ازدوستان ومخلصان سید، یهودی مذکور را، یك وقتی دیده بود، که از سفارتخانهٔ ایران میبرامد. چون ازو پرسید که تراسید بسفارت خانه فرستاده بود، گفت: نی! ازینسخن بشبهه افتاده، به تحقیقات آغاز کرد. معلوم گردید، که این یهودی، هروقت، گاه به تبدیل قیافت، وگاهی آشکار درسفارتخانهٔ ایران میرود، وباسفیر تنهابه تنها، بقدر نیمساعت یایکساعت، ملاقات کرده میرود. حتی همچنین رفت وآمداو بخانهٔ ابوالضلال نیزدیده شده بود. واین اوقاتی بود، که اول بار، عملیات جراحی سید، اجراءشده بود، پرستاری بیماری علامه برعهدهٔ همین داکتر یهودی خصوصی خودش محول بود. هرآنقدرجهدوجدی که ازدست مخلصان می آمد، صرف کردند، که یهودی را ازسید دورکنند، ممکن نشد. زیرا سید، آنقدر اعتماد وتوجه بروحاصل کرده بود، که سخن هیچکسی رادرحق او نمی شنید. آیااینهم ازغرایب اطوار، وعجایب افکار شمرده نمیشود؟ اگرچه این سخن، به چنان دلایل واثباتهائیکه درمحکمه دلیل دعوا شود، ثابت نشده است، ولاکن، درپیش عموم دوستان مخلص سید، آن داکتر یهودی، هیچگاه ازتهمت قتل سید تبرئهٔ ذمت کرده نمیتواند. این ملعون وجدان فروش، بمقابل یك مبلغ جسیمی که از سفارتخانهٔ ایران به او رسیده بود، حیات قیمتدار آن علامهٔ دهر را، که دنیا هامی ارزید، سوداوفدا نمود. این کافر وجدان فروش،

درآبی که روز دوسه بار باپیچکاری دهن سید راباآن می شستند ، یك زهر قاتلی را، که موجب التهاب زخمهاشود ،تدریجاً انداخت، و همینکه التهاب و اضطراب زیاده میشد، باز کاررا توقف میداد، وچون یکدوسه روز براحت وآرامی میگذشت ، باز بیشتر ازبیشتر ، زهربکار میبرد تاآنکه کارش راتمام نمود !

علاوهٔ معلومات مادرخصوص احوال سیدجمال الدین افغانی ، همین بود، که بطوراختصار نوشتیم ،واگر بخواهیم که جزئیات و تفرعات همهٔ دیدنیهای هفتماههٔ خود راکه دراستانبول درسنهٔ ۱۳۱۳ هجری ، دیده وشنیده و تحصیل کرده‌ام ، درقید تحریر آرم ، لااقل هفتصد صحیفه‌یی یك کتاب باید تحریر کنم ، که باکثرت کارهای جریده نویسی موجودهٔ من، هیچ سر نمیخورد.

بطور اختصار ،این راهم بگوئیم ،که سیدجمال الدین افغانی، بسببی که دلش بعشق زنده شده بود ، هرگز نخواهد مرد. تخم فلسفه و حکمتی، که آن‌حکیم ذوفنون ، دردماغهای شاگردان اوروپایی، آسیایی، افریقایی ، حتی امریکایی خود افشا نده است، یوماًفیوماً درنشوونمای ابد یست، که ثمره‌های آنرا، شیئاً فشیئاً عالم اسلامیت درخواهد ربود ، و این غبار کثافت‌آلود خرافات آسودی راکه ازچند عصر به اینطرف ،سمای صاف درخشان عالم اسلام راتیره و پردود داشته، مانند طلوع شمس خاوری، آهسته آهسته خواهد زدود ! .

غلام جیلانی اعظمی

نابغهٔ عصر نوزدهم
یا
یکی از مشاهیر تاریخی وطن سید جمال الدین افغان

از مجله ادبی کابل شماره ۲و۳ سال اول

نسب:

مؤرخین گذشته ما، در نسب خانوادهٔ سیدجمال‌الدین افغانی نظریات مختلفی ظاهر میدارند. بعضی از مؤرخین، مثل سلطان محمد خان قندهاری، سید محمد غلجائی هیئت مورخین سراج التواریخ، وي را سیدو منتسب باهل نبوت دانسته‌اند که موئد قول شان بعضی از مؤرخین فارس و ما وراالنهر هم بوده، و صاحب تألیف تذکرةالابرار، خانوادهٔ سید جمال‌الدین را از اولاد میر سید علی ترمزي میداند. مثلاً باینصورت که سیدجمال الدین بن سید صفدر، معروف افغانی بن سیدحسن بن مولانا میر سیدعلی است. میر سیدعلی، اصلاً از اهالی

قطغن موجوده، که پدرش‌ازسادات تر مزومادرش ازبو میان آنجا بوده و شهرت بتر مزي دارد، میباشد.

چون سید علی‌یک شخص عالم و فاضل‌و مخصوصاًدرفن رسم و نقاشی مهارت بسزا داشت، همایون پادشاه‌او را بمعییت خود بهند برده و پس از زمانهٔ همایون ،پسرش حسن که درفضایل و کمالات مثل پدر بود، درجملهٔ ندیمان اکبر پادشاه بهند می زیست‌آخر درکابل آمده ، توقف‌گزین خاک مشرقی کابل شد .

همچنین ، بعضی ازمؤرخین افغانی و خارجی ،مثل مؤلفین سکنیة الفضلا تذکرة الابرار، نگارستان ،تذکرهٔ شمع انجمن و غیره اتفاق دارند، که‌ورود خانوادهٔ سید جمال‌الدین درکابل و مشرقی کابل ،از سالها ي عهد گورگانی ها و لودین‌هاي افغانی هند، است. ولی تنها حیات خان افغان نه تنها درحق این خانواده بلکه نسبت بعموم خانواده هاي سادات مشهورهٔ افغانستان ، مخصوصاً طوایف‌متوطن‌مشرقی‌و جنوبی‌و غیره،در تاریخ معروف خود سی نویسد که :

«تاریخ هاي صحیح و سوثوق و ورود این خانواده ها راکه درافغانستان مشهور بسید اند، معلوم نمیشود بلکه شهرت هاي تاریخ و آثار نیاکان شان آنقدر درافغانستان معروف و قدیم است، که نمیشود آنها را غیر افغان قدیم ،دیگر چیزی تصور نمود .»

بهر حال ، مورخین خودما و خارجه،راجع بسیادت جمال‌الدین‌و خانواده اش اکثریت دارند .

ورود‌این خانواده راهم ازعهد کورگانی ها یا لودین ها میگویند، درین

مسئله که اختلافی زیادي نبوده است لهذا ماهم عجالتاً وي را سید جمال الدین میگوییم .

مسکن ، مسقط الراس و فامیل :

قریهٔ اسعدآباد کنر جلال‌آباد سمت مشرقی کابل، محل سکونت و ملک زراعتی اجداد سید جمال‌الدین است، بطوریکه دیگر خانواده هاي سادات کنر درقریه جات مختلفه آنجا امتیاز ملک داري و زارعات دارند ، قریهٔ اسعد آباد کنر هم این اختصاص و امتیاز رابخانواده سید جمال‌الدین داشت .

سید صفدر بن سید حسن بن‌سید علی، پدرسید جمال‌الدین میباشد . جد اعلی سیدجمال الدین، که درتاریخ معروف استفعلاً سید علی‌است. اگرچه‌سید علی معروف‌تر مزي، بالاتر از ان هم سلسله روشن‌اجدادي الی خاندان نبوت دارد ،ولی از آنجا که بین سید علی قطغنی مصور مشهور عهد همایون و سیدعلی ترمذي شیخ‌معروف‌اشتباه‌موجود است، که‌آیااین‌دو نفرشخص علیحده یا بصفات علیحده و فی‌حدذات یکی‌بوده اند،ازین رو نمیشود دیگر سلسلهٔ اجدادي سید جمال‌الدین را زاید ازین توضیح نمود .

و الحاصل سید صفدر ، پدر سیدجمال‌الدین ، که معاصرسلطنت شاه شجاع الملک و اعلیحضرت امیر دوست محمدخان است، شخصیت و حیثیت معروفی داشته قلم ازشرح‌حال‌ان‌بزرگوار قصوري(سیاست)ندارد .لهذ اسید صفدر ازمشاهیر علماي مشرقی کابل بوده ، و ملک وجایداد یکه درقریهٔ اسعدآباد متعلق بخانوادهٔ سیدصفدر است، قسماً موروثی اجداد شان‌و مقداري را هم بطورجیره و مستمري از شاهان صدوزای یافته بودند . زیرا ، موقعیکه اعلیحضرت امیر دوست محمد خان سید صفدر را مغایر روش پولتیک(سیاست)خارجی خود

دیده و بکابل جلب کرده بود، ملک و جایداد او رابعنوان مصادره جا یداد سرکاری سستمری سید صفدر بدیوان دولتی قید و ضبط داشته بود.

اجداد سید صفدر، که بقول مورخین خواه از بخارا و ترمذ یا از خان آباد موجوده وطن بمشرقی و کابل آمده باشند ،معلوم است باعایله نیامده بودند، زیرا والدهٔ سید صفدر وجده اش از افغانان صافی ،کنرو بهمین نسبت خویشی قدیمهٔ سید صفدر هم با همان طایفه مزاوجت کرده بود، که از والدهٔ صافی سید جمال الدین بوجود آمده است.

مشاغل وزندگانی سید صفدر :

مشاغل شخصی این مرد جلیل، تحصیل و تدریس علوم شرعیه بود، تلامیذ زیادي ازخوا اهالی مشرقی و کابل داشت، از اشراف قومی و رجال درباري نیز بخدمت وي ارادت داشته مراودات باوی نمودند، خود سید صفدر، گاهی درایام اعیاد و احتفالات بزرگ در کابل و یا مشرقی بحضور شاهان معاصر خود هم،حضور میرسانید.

سیدصفدر، مثل بعضی ازسادات معروفهٔ افغانستان ازتکالیف دولتی مثل سیورسات وغیره احتراماً نیز معاف بود .

سید صفدر باوجود هدیه هاي قابلی که از طرف تلامیذ و دوستانش بوي می رسید، یکمقدار کافی عواید ازاملاکش نیز تحصیل میداشت ، ولی او همه آن دارئی را سالانه بمصرف دوستان و تلامیذو تدریسات خود میرسانید.

سید صفدر بعضی مواسم گرمارا بخوگیانی جلال آباد ، و بعضی سالها رابخود کابل صرف مینمود و نظر بعشقی که در تحصیل علوم داشت، گاهی بهندهم تشریف برده و بتماشاي تدریس خانه ها و صحبت علماي آنجا مشغول میشد

درمحاربهٔ سال ۱۲۵۶ ،سیدصفدردر ردیفمجاهدین سمت مشرقی با یکعده اقوام و دها قین خود هم شامل شده بود. سید هاشم مجاهد مشهور ،که از جملهٔ حکام‌امیر دوست محمدخان وسوقع عودت شاه شجاع‌الملك بوي تسلیم نشد، و درقلعهٔ خصوصی خویش بکنر اسردانه دفاع ازقوهٔ اجنبی کرده بود او هم ازبنی اعمام سید صفدر بوده است.

سید صفدر،بعد ازحدوث واقعهٔ و رو داجنبی بخاك پاك وطن ، جداً بد فاع کو شیده و روح ـ جهاد رابتامین خو دمیدمد حتی درمرتبهٔ جلوس ثا نی اعلیحضرت امیر کبیر،که افق سیاست ماباهند صفا ئی پیدا کرده بود ، و اعلیحضرت‌امیر کبیرجدا بزرگان ملی رااز هرگونه قیام بر ضدسیاست‌حکومت همسایه منع میکرد، ولی‌سید صفدربآرزو و عملیات خود دوام داده ازاقدامات خود سر مشق حرکت‌بدیگر طوایف مشرقی میداد. حتی این اقدامات ازدیگر اقوام مشرقی هم بروزکرده‌و اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مرحوم آخرمجبورشدکه جناب سیدصفدررابکابل جلب و اسرتوقف داده ، جایداد کنر او رابه‌مصادره کند.

لهذاازان ببعد ،سید صفدربا عایله‌و اولاد خودبامصارف جداگانهٔ دولت محتر مانه بکابل توقف‌مینمود .

مفاد سعادت مولود سید جمال‌الدین:

باید مشرق و مشرقیان قرن نوزده بخود می بالیدند ، که درمقابل سیر حوادث داخلی وقضایاي خانه خراب کن نفوذ جها نگیري خارجی آ عصر ،خاك مستعد وسر زمین لایق وکوهسار مرکزي مشرق زمین، براي‌انتباه ورهنمونی اهالی مشرق بهترین فرزندي رامثل علامهٔ روزگار

سیدجمالالدین افغان پرورش داده، و بمقابل حوادث میشومهٔ آن روزه و تعیین خط حرکت آتیه بمیدان مبارزه و دفاع حاضر آورده بود .

درموقعیکه این نابغهٔ دهر وعلامهٔ روزگار ، یعنی سید جمال‌الدین افغان، دوره های صباوت حیات خود رابکوهسار بلند طی، و هوای لطیف وطن را استنشاق مینمود، هنگامیکه دست قدرت او را برای بزرگی و عظمت ترییه و نور خرد وجوهر عقل درقلب و دماغ او تکوین می یافت، خاك مشرق تعزیه بزرگی داشته اولاد مشرق بخون خود آغشته بودند .

تورك و ایران درزیر آتش بیداد سلاطین قبأخود میسوخت، مصر و سودان هند و بلوچستان و تورکستان منکوب استعمار و پامال استیلای عناصر اروپایی‌شده بود .

وطن سید جمال الدین ،افغانستان دراثر نفاق وحکم وشهزادگان خود بحالت‌دهشت ناکی دچار بوده گاهی ذلیل محاربات داخلی ، و اوقاتی هم معروض‌حملات خارجی میگردید.

مخصوصاً‌درآنعصر ،که اهالی مشرقی غافل ازمجاری‌عصرو روش پولتیک سیاست زمانه بوده و دراثر جهل وسیلهٔ کامیابی خارجه ،و بر بادی خود را خودشان‌تهیه‌میکردندو مکروب‌این‌مذلت‌وخواری‌در تن بیمارخاك‌مشرق بیشتر کسب قوت‌وشهرت‌نمی‌نمود فاق های‌مذهبی،واختلاف‌قومی هندوستان ، کشیدگی های دول تورك‌و ایران و افغانستان ، منازعات‌حکام بخارا و دیگر ولایات‌تورکستان، بالاخره هزار نوع بدبختی دیگر فتنهٔ‌عظیمی درحیات و اخلاق مشرقیان‌تولید کرده ،افق مشرق آنوقته رابکلی تیره و تاریك ساخته بود.

درچنین موقع،خداوندمتعال ، ازاقبال‌مشرقیان آفتابی راپدید آورد که

اشعهٔ فضل و معرفت و لیاقت او زوایای سیاه و تاریک خاك مشرق را روشن ،و از حرارت افکار و فرمایشات او روح افسردهٔ مشرقیان را زنده و برومند ساخت. ازان زمانه ببعد، جنبشی در زندگی وآثاری از بیداری درین قارهٔعظیم پیدا شد، اقوام مشرقی یکی بعد دیگر سر از بستر خواب بر داشته وقدری بهوش آمدند.

زمانهٔ عصر حاضرهٔ بیستم اینک آب و هوای مساعد و بهتری را حاضر کرده و دارد دانه هائیکه بدست جمال الدین درمزرعهٔ امال مشرقی ها کشته شده آنرا خوبتر پرورش و بارآور نماید.

گرچه حوادث میشوم گذشته، تاهنوز با آثار و رشته های خبیثهٔ خود درح سرزمین مشرق عرض وجود می نماید، ولی علایم وآثارموجوده وروبیدار وافکار جوان عناصر امروزی مشرق زمین، موقعی برای ابقای تار پود جولای آن باقی نگذاشته، بلکه مشرق جوان ومقتدر فعلی، درمقابل هجوم و استیلای بدبختی هاو امراض مزمنه سابقه مایل است، داخل اقدامات ومبارزه شده و با اسلحه که قبلاً سید جمال الدین آنرا تهیه کرده دفاع از حقوق ازنوامیس از اوطان خود نمایند همچنان فرمایشاتیکه سید جمال‌الدین راجع باخلاق، باجتماعیات و تمدن و تنور وغیره فرموده آنهم درخاطره ها موئید ومحرك واقع شده ،و برای یک استقبال روشن ومعقول ،مشرقیان و تعین یک خط حرکتی برای مقابله با موانع و مشکلات حیات حاضره، وادار می نماید.

ظهور جنبش روحی و اخلاقی و تبدلات و تحولات مدنی، عرفانی وسیاسی درمرور سی چهل سال گذشته، بین طبقات مشرقی، بهترین شاهد مطلب و

مقدمهٔ مدعاست که وجود این نهضت تا یک موقع نزدیکی ذراتی هم میتواند اسباب امید واري نسبت بسعادت وکامیابی مشرقیان واقع شده و یک سعادت وخوش بختی بر جسته ومستقیمی راحاضر و تامین نماید .

تاریخ تولد :

سید جمال‌الدین افغان، بن‌سید صفدر شاه کنري ،درسال ١٢٥٤ هجری، مطابق سنه ١٨٣٨ میلادي درقریهٔ اسعد آباد کنر جلال آباد ، سمت مشرقی کابل قدم بعرصهٔ شهود گذاشت.

ولادت این ناموربزرگ ، عیناً مصادف باسالیست که شاه شجاع الملک در هند معاهدهٔ دوستانه رابا حکومت برطانیه امضأکرده، و بتائید قشون‌اند ولت عازم استر دادتاج و تخت خود با فغانستان شده بود ، وعینادرهمین سنه اعلیحضرت امیر دوست محمدخان بتخت سلطنت درکابل جلوس نموده بود، که بسال دوم این تاجپوشی(سنه ١٢٥٥)حادثهٔ بزرگ استیلاي خارجی و دفاع ملی شروع میشود. از همین سنه ببعد، حدوث و اقمات‌شوم فضاي‌مملکت راتیره و تاریک ساخته ، افکار وحواس عموم طبقات ممتازهٔ ملت رابخود مشغول میسازد .

دراثر حدوث همین تیرگی و توالی آن‌است ،که یکعده وقایع وسوانح خصوصیهٔ رجال بزرگ و اشخاص نامی آنوقته ما در تاریکی و زوایاي فراموشی مانده، صرف مورخین ما قدرت قلم خود شانرا بتوضیحات وکار نامه هاي رجال‌حربی ما مصروف‌میدارند.حتی مسائل جنگ دوران وجوشش خونرا درعروق‌حمیت وشرائین غیرت، محرربن ملی ماآنقدر بشدت جاری کرده بودکه سواي‌حوادث‌جنگ ،ازسوانح مفصل وحالات خصوصی

زندگانی بعضی ناموران حربی ماهم، مثال نواب محمدزمانخان ، وزیر محمد اکبر خان، سردار سلطان احمد خان ، و امین‌الله خان لهوگردي ، محمد شاه خان غلجای وغیره صرف نظر فرموده اند .

ولی ، بودند‌حساسین وعلاقه مندانیکه،باوجود حوادث میشومه وفساد محیط آنروزاه تذکاري بافتخار برجسته گان و نوابغ‌وطن درآثار و یاد اشت هاي خصوصیه و یادرصفحات تاریخ‌وقایع به‌ادوارزنده گی خود، درمطبوعات داخله وخارجه ثبت نموده و با وجود معاذیر و موانع‌محیط ، که عناوین‌آن نوشته‌بخون وحاوي‌پریشانی هاو بد بختی هاي گوناگون است ، از ضبط ودرکش صرف نظر کرده نتوانسته‌اند ، که این مجاهدت وجوانمردي محررین‌گذشتهٔما ازنقطهٔ‌نظر بی‌سوادي‌محیط آنروزه و تنهائی‌و بی سروسامانی حیات شخصی شان ،قابل قدرو امتنان میباشد.

گرچه راجع‌بحالات پر افتخارنابغهٔ قرن نوزدهم سید جمال‌الدین ، در قسمتیکه حیات خارجی‌ویرا تصویر و توضیح‌بتو اند، ملل قدر شناس خارجه مخصوصاً محررین شهیر انگلستان وفرانسه مصر و ترکیه مقدمات مفصلی نوشته‌وروح آنمرحوح راازهر گونه نگارش مکرر مستغنی ساخته اند ، ولی درقسمت‌حیات‌خصوصی‌و واقعات داخلی‌مرحوم، که‌خارجیان‌تایک اندازه نـــا آشنا وخود سید جمال الدین هم نظر بمقصد بلند شرق خواهی ، وخیالات عالیهٔ انسانیت دوستی از تفصیل مطالب شخصی درآثار خود نپرداخته ، خود داري فرموده اند. باري براي اولاد قدر شناس این خاك لازم افتاد ، که محض‌اثبات مدعاي قیمت و قابلیت خاك پاك وطن و ذکر خیري بقدر دانی ازین فرزندناسی وطن‌تذکري نموده، و نخست درردیف شرح حال باقی

رجال تاریخی مملکت وقایع حیات این مرد بزرگ رامقدم سازد .

حالات صباوت:

سید جمال‌الدین ، ازبدو مولود، الی‌انقضاي مرحلۀ هشتمین سن شریفش در کنف حمایت و تربیت آغوش پدر نیک سیر خویش درکنر جلال آباد متوقف و از فیض علاقه وصحبت او استفاده میفرمود.

هوش سرشار، ذکاء فوق العاده و استعداد فطرت بزرگ وعالی وي مساعد بود، که باان سن کوچک بقدر جوانان بزرگ وعاقل ،ازپدر استفاده نماید . قضایاي مؤله جنگ ودفاع وطن، و پریشانی هاي داخله ، بجناب‌سید صفدر هم اجازه نمیداد که زاید ازین موقع یافته ودربارۀ تربیت و تعلیم سید جمال‌الدین اقداماتی بکار برد .

بالاخره درسال ۱۲۱۲ هجري که دفاع‌ملی بموفقیت آنجامیده و اعلیحضرت امیر دوست محمد خان دوباره به باریکه شاهی جلوس نموده و افق سیاست هندوافغانستان روشنی پیدا کرد، اتفاقاً دراواسط همان سنه مردم مرکی خیل مشرقی و اهالی اشپان آنجا شورش آغاز یدند وضمناً پارۀ اقداماتی دایر بمطالب جنگ و جهاد ، ازطرف کنري ها محسوس‌می شد، که شاید در ناحیۀ نفوذ واقتدار و اعتبارسید صفدر، این مسئله بیعلاقه نبود ، اعلیحضرت امیر کبیر که بخیالات عالی سید صفدر دانا و بحیث بزرگش آشنا بود ، فوراً وي را با اهل بیتش بکابل جلب وجایداد و ملک مزروعی قریۀاسعد آباد کنر وي‌را درمحل مصادره آورده بتوقف کابل و ترک سراوده باکنر او را محکوم ولی بقدر مداخل سالانۀ جایدادش ازطرف حکومت وسایل معاش او را اجرا میفرمود تا سید صفدر محترمانه بکابل زیسته وازتوقف کنر نظر

بمر اعات نز اکت او ضاع سیاست خارجی ،صرف نظر نمایـــد .

سید صفد رپس از وصو ل باین حیات نو ین و تو قف کابل ، که از هر جهت آسو ده و برای تر بیهٔفر زند عز یز خو یش‌داشت ، لهذا از سبا دي تشر یف آو ري و اقامت بکابل شرو ع بتعلیم سید جمال‌الدین نمو د .

آغاز تعلیم سید جمال‌الدین ، از همان سال ۱۲٦۲ میباشد ،که شخصاً پـدر مغفو ر ش معلم و مر بی او بو د ه ا ز بد و ا قا مت کابل الی سا ل ۱۲۷۲ سیدجمال‌الدین در اثر تو جه‌و مساعی جمیلهٔ پدر و حسن ذکاو ت و استعد اد قابل خو د، مقدمات علو م فارسی و عر بی‌و بالاخره فقه، ا صو ل تفسیر و نحو منطق حکمت ر یاضی قدیم، قسمتی هم از تاریخ و اد بیا ت ر اتحصیل و تکمیل فر مو د .

از حسن اتفاق، در ین سالی‌که سیدجمال‌الدین بمر حلهٔ سن‌هژ ده میر سد ، و از دو رهٔ تحصیل فر اغت‌می یابد اعلیحضر ت امیر دو ست محمد خان عاز م مسافر ت قندهار گر دیده و جناب سید صفدر ر ابا عطاي جا یداد و املاك سابقه اسعد آباد او مسر و ر و با مصارف ر اه و بخشش و محبت تمام، بطر ف مشر قی مر خصش میفر ماید .

سید جمال‌الدین بعد از سرو ر د ه ساله اقامت کابل، در معیت‌پدر محتر م‌خو د ،عاز م کنر شده و از ملا حظهٔسر زمین‌مسقط الر أس خیلی مسر و ر بو د ، و لی چندي طو ل نکشید که سید صفدر داعی اجل را لبیک گفت ، مر گ آن پدر بز رگو ار ، اسباب اندو ه و ملال خاطر سید جمال الدین شده از حیات تنهایی و عدم ما نو سیت با هالی آنعلاقه ، و تر ك عادت بآب و هو اي کنرفکر ش را و ادار نمو د که بهند مسافری کر د —تا تبدیل مو قع و تعدیل اندیشه نماید .

مسافرت اول سيد بهند:

سيد جمال‌الدين درسال۱۲۷۳ بعد وفات پدر، وانقضاي چند وقته حيات کنر ، رهسپار خاك هندگرديد بعضی ازشهر هاي مختلفۀ هند رابطور غير معروف‌سياحت کرده ضمناً رياضی جديد و پارۀعلو ميکه تازه با نخاک قدم گذاشته بود، آنرا تحصيل و درنيمۀ سال بيستم سن شريف خود که با واخر سنه ۱۲۷۳ مصادف‌بود، بمقصد تشرف بکعبۀ معظمه رهسپار گرديد.

بعد اداي‌فريضۀحج و زيارت مدينۀ طيبه،روانه شامات و بيت المقدس و ازآنجا بعراق وازعراق به بعضی شهر هاي فارس، مسافرت وسياحت کرده دوباره ازراه کرمان خاک فارس وارد بلوچستان و هندوستان شده در سال ۱۲۷۸ هجري موقعيکه اعليحضرت امير دوست محمد خان جهۀ صرف موسم شتا بجلال‌آباد متوقف بود، سيد جمال‌الدين وارد خاک وطن وبدربارشاهی درجلال آباد بحضور شاه معرفی ودرسلک مصاحبين پادشاهی شامل گرديد.

سيد جمال‌الدين ،از مبادي اين مسافرت‌وجدای‌ازخاک وطن ،تمام مدت غيبت‌رادرخارجه بتدقيق‌مجاري امورممالک واحوال ملل‌مشرقی‌وادراک مطالب مهمه پرداخته ، اين مسافرت دراستعداد وقابليت فطري وحسی وي تاثيرات خوب بخشيده وانقلاب بزرگی رادر افکار وخيالات اوواقع کرد.
ولی درين وهله ابداًمداخله درامورويا تعاطی فکر ونياتی بخارجيان نکرده تمام توجه ومساعيش مصروف‌کسب اطلاعات وتوسيع معلومات خودش بود ، زبان عربی اردو را درين مسافرت با يکمقدار زبانهاي انگليسی و ترکی هم تحصيل کرده بود.

آخر اين مسافرت وآن مشاهدات ومعلومات خارجی، بوي‌يک‌عشق‌وعلاقۀخاصی

را بخشیده واو دارش نمود که مستقیماً بدربار سلطنت منتسب و منسلک شده، و برای سعادت وطن آرزوئیکه دارد با جرای آن نایل شود.

هنوز اعلیحضرت امیر دوست محمدخان درجلال آباد تشریف داشت که خبر حملهٔ سردارسلطان احمد خان مرحوم بفراه بحضورش رسید. امیر کبیر درسال ۱۲۷۸ بعزم دفع وي ازجلال آباد عازم کابل و رهسپار قندهار گردید. سید جمال‌الدین نیز درسلک ندیمان خاصه بمعیت عازم قندهار، ومیل داشت درین مهم، بهترین خدمت فکري خودرا بحضور شاه موصوف ابراز نموده باشد.

خوشبختانه، دراثر تدابیر و افکار برجستهٔ وي‌بدون اینکه زحمت مداخلهٔ حرب عاید بشخص امیر کبیر شود، یادران واقعه محاربه وخونریزي بعمل آید، عساکر وسرداران امیر کبیر بدون جنگ بتصرف شهر فراه واخراج سلطان احمد خان مرحوم موفق گردیدند.

موفقیت سید جمال‌الدین درین سفر، مخصوصاً درینمورد، بدربار نفوذ و بلندي حاصل کرد، زیرا سردارسلطان احمد خان، که یک ذات رشید و یک سردار معروف افغانستان، بود هرگاه به تسخیر قندهار موفق می شد بزرگترین صدمه بحکومت امیر کبیر رسانده میتوانست.

پس ازحدوث این واقعه، که امیر کبیر بتنظیم و اداره محالات فراه و غیره مصروف‌بود، سردار سلطان‌احمد خان مرحوم باردوم بهرات ازراه فارس حمله کرده آنشهرا ازتصرف عمال امیر کبیر خارج ومتصرف گردید.

سید جمال‌الدین، که درین امردست واغراض پولتیک ناصر الدین شاه فارس را شریک وشامل میدانست، رفتن امیر کبیررا بسرعت طرف هرات

تجویز و تسخیر هرات رابز و دي‌الزام کرد، امیر کبیر روانهٔ هرات شده شهر را بمحاصره انداخت ولی‌درآغاز، این محاصره عمر سرد ارسلطان‌احمدخان سپری شده و برحمت ایزدي پیوست و سر دارشهنو از خان پسرش چندي محاصره راطول داده اخیراً امیر کبیر آنشهر رابغلبه وقهر فتح و بهمان روز داخل شدن شهر وفات نمود.

بعد ازوفات اعلیحضرت امیر دوست محمدخان‌مرحوم درهرات ، چون شهزاده ها و اولاد آن پادشاه یکعدهٔ زیاد، و غالب‌شان داوطلب سلطنت بودند و این واقعه نظر بحالت مریض‌ونزار وطن‌لطمات شدید تري بصحت او وارد می نمود، لهذا سید جمال‌الدین که ازجملهٔ اولاد امیر کبیراز نقط نظر استعداد ولیاقت وقابلیت ، فقط خلعت سلطنت را بوجود امیر شیر علیخان مغفور و امیرمحمد اعظم‌خان‌مرحوم،زیبنده‌میدید و این‌دو شهزاده عالی مقام هم هرکدام بلیاقت وکفایت خود مغرور بوده و نمیتوانستند از حق خود نسبت بدیگر خود صرف نظر نماید، لابد مسئله انتخاب رادوچار زحمت میساخت . سید جمال‌الدین ، نظر بتمایل سر داران پر نفوذ، که ممکن بود آنها هم مصدرحرکتی بر خلاف رضاي خود شوند ، بهر وسیلهٔ که توانست امیرمحمداعظم‌خانرا وادار ببیعت امیر شیر علیخان ساخته و آنشهر نشهزاده را اجبار نمود که خود شخصاً ازباقی رجال کشوري وعساکر بیعت گرفته با میرشیر علیخان تسلیم نماید .

والحاصل اعلیحضرت امیر شیر علیخان در سال ۱۲۷۹ ، درهرات بمسند سلطنت تقرر گرفته، سیدجمال الدین راشیر اول‌و مصاحب خاص خود ، مقرر فرمود. ولی متأسفانه تحریک واغراض بعضی ها امیر محمد اعظم خانرا ازین

اتحاد منصرف ساخته، عازم شد که قبل از حرکت امیر شیر علیخان بکابل آمده و پایتخت را متصرف شود. بنابران روانهٔ کابل گردیده، ولی در واحی کابل از طرف عمال امیرشیر علیخان مدافعه شده از تسخیر کابل منصرف و از راه لهوگرد بسمت جنوبی که جایداد عهد شهزادگی اوبود، منزوی گردید.

اعلیحضرت امیر شیر علیخان باسید جمال‌الدین، و دیگر مستخدمین شاهی عازم و وارد کابل گردید ومتمکن تخت شاهی‌شد، رجال معروفه رابکار ها مقرر و ازآنجمله‌از نقطهٔ نظرخدمات ونفوذ قومی که محمدرفیق خان لودي داشت، او را وزیر اول قرار داده ولی مرتبهٔ عزت و احترام سید جمال‌الدین بحضور ش بالاتر تر از ان‌بود ومحمدرفیق‌خان‌لودي‌با رسوفقیت خود نسبت بنفوذ و اقتدار سید جمال‌الدین اطمینان کاملی نداشت لهذا در صدد بود که صدمهٔ بموقعیت سیدجمال الدین وارد کند.

سید جمال‌الدین، بااینکه رقابت شخص مقتدري رامثل محمد رفیق خان نسبت بخود احساس میکرد، ولی از نقطهٔ نظر فطرت بلند وخیالات، با آن اعتنائی نداشته تمام توجه ومساعی اش مصروف‌آن بود که کاري بمفاد وطن کرده و توجه‌اعلیحضرت امیر شیر علیخان مرحوم را با جراي آن معطوف سازد. لهذا دراثر تشویق و رهنمائی هاي خیر اندیشانه سیدجمال‌الدین بود، که‌اعلیحضرت امیر شیر علیخان به نشر جریده معروف «شمس‌النهار» موفق شده ،و چند ثمرهٔ آن رادر تمام ولایات داخله و خارجه انتشار داده بود، که‌این جریده تا چندي دوام ورزید.

همچنان، دیگر کارهاي بزرگی‌راساس گذاشته بود، که بعضی از آنها

در عهد توقف سیدجمال‌الدین و قسمتی هم پس از هجرت سید جمال الدین ، از طرف اعلیحضرت امیر شیر علیخان مغفور بمحل اجرا رسانیده شد، که مارز امور دربار بصورت خیلی عالی و مطابق سلیقهٔ دربار شاهان بزرگ تنظیم گردید، عساکر خیلی مرتب و منظم که نظیر ان در بعضی بلاد مشرقی کم دیده شده بود، با یکتعداد کافی تشکیل گردید. مکتب هاي عسکری کشوری تاسیس شد. شفاخانه، بیطارخانه، پوسته تاسیس و تکت پوستی طبع شد. کابینهٔ وزراء ، القاب و عناوین صاحب منصبان عسکري و کشوري ، باسامی زبا افغانی وضع شد. شهر جدید شیرپور احداث گردید .

ولی بخت براي افغانستان مساعدت ننمود، که آن پادشاه بزرگ افغانی موسسات خود را باکمال رسانیده و استفاده بوطن کرده می شد. همچنان تنظیم تجارت و روابط با خارجه صورت گرفته، سید جمال الدین میل داشت هرچه زودتر افغانستان را بصورت دول معروفه، داخل اتحاد و مراودات بادول خارجه شود، که این مقصد داو در اواخر حکومت اعلیحضرت امیرشیر علیخان آغاز شده و نمایندگان بعضی دول همسایه هم بکابل حاضر شده بود.

بهرحال، در آغاز کاراوایی، که سید جمال‌الدین بتمام نفوذ و قدرت داخل کار شده و نفوذ احکام و عملیت وي بی مانعی مجري بود ، این مسئله اسباب تردد و پریشانی محمد رفیق خان لودین را فراهم کرده، معزي الیه از در مخالفت علنی باسید جمال‌الدین روبرو و بهر وسیلهٔ که توانست اسباب انزجار وی را فراهم اورد ، اعلیحضرت امیر شیرعلی ، با همه صفات ممتازیکه داشت ولی درعین حال نفوذ سرداران و عمال بزرگ دولت خود را از خود دفاع کرده نمی توانست .

چنانچه در اواخر حال حکومتش، همین رافت‌قلبی اسباب جسارت خدام او شده شیرازهٔ حکومتش از هم گسیخت.

بهر حال، سید جمال‌الدین از اوضاع محمد رفیق خان بکلی مأیوس شد، به عنوان مسافرت مؤقتی حضورشانرا جازه گرفته‌وعازم هند گردید

مسافرت دوم سید جمال‌الدین بهند :

درسال ۱۲۸۲ سید جمال الدین، عازم هندشده، ازطرف حکومت هند خیلی پذیرائی مجلل گردید، واو را منحصراً نظر با فکار بلندش دریک نقطه که‌خواه پنجاب بود یامیل داشت بدیگر جا مسافرت نماید، پذیرائی کرده و تحت مراقبت میداشتند.

ولی‌بعد از تشریف بردن سید جمال‌الدین ازخاك وطن، اوضاع داخلهٔ ملك دراثر حملات متواتر امیر محمد اعظم خان وبرادر وبرادرزاده اش مختل شده، اسباب پریشانی کارامیر شیر علیخان مرحوم را فراهم شد، حتی امیر محمد اعظم خان از راه شمال مملکت حمله بکابل آورده، امیر شیرعلیخان رامنهزم و کابل را متصرف شده، برادر بزرگ خود محمدافضل‌خان راپادشاه، گردانید ومحمد رفیق خان لودي رابقتل رسانید.

امیر شیر علیخان مرحوم، بعد هزیمت کابل، بقندهار تشریف برده یك عده قشون قوسی تهیه وعازم شد، که حکومت خودرا دوباره تصاحب نماید، ولی امیر محمد اعظم‌خان مرحوم بعزم دفاع روانه قندهار شد، از واقعات مذکوره که سید جمال‌الدین درهند مطلع گردید، فوراً از راه چمن وکوته خود رابقندهار رسانیده، وچون دوباره تبدل سلطنت افغانستانرا سوجب خونریزي وبربادي وطن میدید، عقیده داشت که لابد ازامداد

امیر شیر علیخان متصرف و بتائید اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان شامل و ممد کاروی گردید.

امیر محمداعظم خان ،وسردار عبدالرحمن‌خان‌برادرزادهٔ اش شکست بقشون اعلیحضرت امیر شیر علیخان داده با سید جمال الدین عازم کابل گرديدند .

بعد ورود شان ، امیر محمد افضل خان‌فوت شدهٔ، امیر محمد اعظم خان جانشین اوگردید، وسید جمال‌الدين او زير اول خود مقرر داشته کار هارا بروفق میل وارادهٔ اوآغاز کرد .

سید جمال‌الدین ازین پادشاه امید زیادی راجع باصلاحات‌مملکت‌مینمود ، چه حقیقتاً این پادشاه عیناً صفات بزرگ منشی را مثل اعلیحضرت امیر شیرعلیخان مرحوم دارابود ولی قوت‌قلب و ارادهٔ قوي رازیاد تر داشت.

درین حال که اعلیحضرت امیر شیر علیخان بهرات رفته وهنوز ازمسئله تاج‌وتخت منصرف نشده بود، وضعیت محیط خیلی خطرناك و تیره مینمود چه احتمال جنگ و خونریزي میرفت سید جمال الدین هم که خوبتر بـــه طبیعت این دو پادشاه مانوس بود، ازآینده اوضاع نا مطمئن و چاره جز توکل نمیدید.

تا اینکه دوباره اعلیحضرت امیرشیرعلیخان ، بتائید فرزند خود امیرمحمد یعقوب خان مرحوم‌قندهارراتسخیرو ازآنجاعازم کابل شده،کابل را نیز فتح و بسریر سلطنت جلوس فرمود.

امیر محمد اعظم خان فرارخاك فارس گردید. درین موقع سید جمال‌الدین متوقف‌کابل بود، دوباره مورد پذیرائي دربار نشد و

هم امیر شیر علیخان سر حوم نظر باحترام افکار بلند و خدمات گذشته او مصدر اوضاع ناخوب باوی نشده او رابحال خودش واگذاشت.

چون سید جمال الدین، ازین هرج داخلی و اوضاع دلخراش محیط دیگر سیدی باینده وطن نداشت، و هم سر چشمهٔ بدبختی های داخله وطن را ناشی از تصادم اوضاع پولتیک (سیاست) خارجه میدانسته درصدد شد که وجود خودش را بوطن مهمل نگذاشته پس ازان بحیث عمومی برای همه وخاك مشرق، خدمت نماید.

لهذا باین قصد و نیت که، سعادت آینده و امنیت آتیه افغانستان و وطن خود راهم در قبال خوشبختی و امنیت عمومی مشرق عقیده میکرد، از حضور شاه اجازه سر خصی بعنوان تشرف کعبه در خواست نمود.

اعلیحضرت امیر شیر علیخان، این درخواست او را پذیرفته بشرائطیکه دوباره نزد امیر محمد اعظم خان که متوقف خاك فارس بود و باید سید نزد او نرود، از وعده گرفته و بعد پول مصارف راه او اجازه سرخصی بوی داد، سید جمال الدین دراواخر سال ۱۲۸۵ ھ عازم مسافرت خارجه از راه هند گردید.

در سال ۱۲۸۵ هجری قمری، سید از کابل روانهٔ خاك هند گردید حکومت هند از وی پذیرایی واستقبال مجللی نموده نزل عالی و همه گونه وسایل راحتی برای وی تهیه کرد، ولی چون حکومت مشار الیه شخصیت بزرگ و خیالات بلند او را میدانستند، لهذا دائرهٔ آمیزش و تعلقات وی را با اهالی بومی آنجا محدود و پس از اقامت یکماه، وسایل سفر و حرکت او را آماده نمود.

سید رو انه‌سو پس‌گردیده ، از آنجا بمصر تشریف برد. مصر به تازه گی تحت استیلای اقتصادی حکومت بر طانیا درآمده بود. سید درجامع ازهر ، اقامت گزین شده حوضهٔ درسی قایم و طالبین مصری بوی مراجعه نمودند. فضلای مصر بصحبت او سرتباحضور یافته از وی درمضامین مختلفه کسب‌استفاده مینمودند. سید اوقات خودرا منقسم بساعات مخصوص تدریس‌طلبه، صحبت‌فضلا وشائقین مجلس‌وعظ ومباحث‌مذهبی‌و سیاسی ساخته بود. سید، مخصوصا ازجمله تلامیذ و دوستان خود عدهٔ راکه مستعدتر می دانست، بتنویر افکار و تنقیح اذهان شان میکوشید، تا برای آیندهٔ مصر کفایت و لیاقتی بسزا داشته باشند. همچنان درمحضر عامه ازمعایب جهل و نواقص اداره مملکت ازضرر سلطه اجنبی بوسیلهٔ خطابه ها تنقید و اذهان را بآن متوجه میساخت .

آخر ،از نطقهای غراو آتشینیکه دایر بسیاست‌خارجه و سؤ اداره داخله مینمود، اسباب تشویش حکومت محل شده ، مترصد بودند که برای اخراج سید موقعی بدست آورند .

اتفاقاً درهمان روزها کشیشی ازنصرانیان ، مجذوب فرمایشات سید شده بدست وي اسلام‌آورد. اقوام عیسوي مقیم مصر ، بمعارضه بر خواستند. مسلمین آنجا بدفاع قیام نمودند. خدیو مصر موقع‌راغنیمت دانسته از طول اقامت سید معذرت خواست.

سید پس ازسرور دوماه یاکمتر ،درصورتیکه ازافادهٔ دروس مستقیم و نطقها و خطابه های غرا و مؤثر خود قلوب چندین اشخاص مستعد مصري راا حساس و افکار شانرا منور ساخته بود، بطرف استانبول مراجعه فرمود. دوستان و تلامیذ مصر پیش مایلزم سفر او را تهیه و بمشایعت مجللی او را

و داع کر ده، ضمنا بدو ستان و منسو بین خو د شان باستانبو ل نو شتند، که مرا قب خدمات سید بو ده و از فیض حضو ر ش استفاده نمایند .

سید و ار د استا نبو ل شد ، بعضی رجال و اشخا ص مقیم آنجا نظر بمعر فی تو صیه مصري ها با ستقبال او شتا فتند، و لی عالی پاشا صد ر اعظم تو ر کیه ، که بحالا ت سید خو بتر سابقه داشت ، مقد م ا ز همه با ستقبا ل و پذ یر ا ئی سیدجمال‌الدین کوشیده،مقام و منز ل عالی و همه گو نه و سایل راحتی بر ایش تهیه کر د .

صحبت های چند رو زه‌و فیض افکار و فر مایشات سید جمال‌الدین ، عالی پاشا صدرا عظم ر اچنان و اله و مفتو ن ساخته بو د، که معزي الیه و جو د آن سید عا لی ر ابهتر ین مر بی بر اي خو دش یا فته ، حتی هیئت و ز راي تر کیه ر ا نیز بوي معر فی و در سلك مخلصینش داخل کر د. تابا ین سلسله ،آخرا تما م اشر اف و اعیان در جه او ل تو ر کیه، تعلق و ر ابطه مخصو صی به سید پیدا کرده قوه نا طقه سحر آفر ین و جاذبهٔ کلام سعاد ت قر ینش همه ر ابه پیر وي افکا رواحترام تسلیم میداشت .

با ا ینکه در او ایل و رو د، زبان تو ر کی ر ا کمتر محا و ره تو انسته و بز با ن عر بی صحبت میداشت و لی کمی از اقامت ا و نگذ شته بو د، که در آن زبا ن بقدري ما هر شد ، که صفاي ناطقه و بلاغت کلام و لهجه را به‌پا یهٔ‌عالی ر سا نید .

و ز را ء و اشر اف تو ر ك دایما در مجالس سید حضو ر رسانیده، از فیض صحبت وي‌متمتع و از افکار و خیالات بلند او مستفید می گر د یدند . عالی پاشاه و و ز را در غالب‌امو ر مهمهٔ کشو ري و مطا لب سیا سی ازوي استشار ه و هدا یا ت او ر ا محتر م میدانستند .

سید در مدت اقامت به تصحیح افکار و تنویر اذهان بسی اشخاص و رجال درباری و غیره میکوشید.

والحاصل سید افکار بلندي رانسبت به اصلاح مهمهٔ امور داخلی و تنظیم اداره، و تعین خطمشی سیاسی دولت و اصلاح معارف آنجا بدولت و اولیای امور پیشنهاد و تلقین میفرمود.

آخر اعالی پاشاه صدراعظم، بمقصد اصلاح امور معارف وي را بعضویت انجمن معارف باب عالی منصوب و رسمیت این مقام را از حضور سلطان برایش حاصل کرد.

سید در مدت قلیلی، با صلاحات معارف آنجا موفق شده و یک سر و صورت تازه و جدي بان بخشید.

طرز تحصیل و مواد پروگرام راتغیر داده یک طریقهٔ خاص و مواد موزون و معقولی رامقرر نمود، کلاس هاي فنی را یزاد کرد، درمجامع عملیه نطق هاي غرا و خطابه هاي پر جوشی دایر بمطالب علمی، صنایع، اقتصادیات، تجارت، اتحاد مسلمین، مصائب و مشکلات مشرق و غیره ایراد میفرمود.

مهمترین خطابه ها و کنفرانس هاي وی، دراثر درخواست رئیس انجمن علمی آنجابودکه، دریک محفل خیلی محتشم و بزرگ که تمام نماینده ها و مامورین دولتی و اشراف و علماي مملکتی حضور داشت، آنرا به خیلی عظمت و اقتدار ایراد فرموده موجب تحسین و تمجید واقع گردید.

رفته رفته، حسن شهرت وي درتمام اقطار ترکیه نفوذ کرده، اهالی براي شنیدن خطابه هاوفرمایشات سید بباب عالی میشتافتند، وسید هم اوقاتی رابراي افادهٔ عموم معین کرده، بلا فاصله با عطاي کانفرانس ها و

اجرای مواعظ می پرداخت اهالی ترکیه واله ومفتون فضایل و کلام سحرآفرین سید شده همیشه بدور او مجتمع و از وی مدح و تمجید میکردند، خطابه های او را «سحر القلوب» نام نهاده بودند .

شهرت و نفوذ سید، و جلب آنهمه احترامات اهالی نسبت بخودش، آخر آتش رشک را درقلب شیخ الاسلام مشتعل نمود، زیرا موقعیت و نفوذ شیخ اسلام بکلی نزداهالی ساقط شده، مردم آنجا برای رفع حوائج دینیهٔ و عملیه بسید جمال الدین مراجعه میکردند، و سید نظر باقتدار موقعیت خویش حقوق اهالی را از اتلاف صیانت می نمود، لهذا شیخ الاسلام بهمدستی بعضی از حاسدین دیگر ،شاه رانسبت بسیدمشوش ساخته وجود او را در آنسرزمین موجب فتنه و مضر حال حکومت قرار دادند. سلطان هم که هجوم احترامات اهالی رابطرف سیددیده و مطلع بود، از ینمسئله اندیشیده مجبور از سید در خواست نمود که برای برطرف شدن اجتماعات و هنگامهٔ مردم، چندروزی از استانبول کناره گیرد .

سیددراول سال ۱۲۸۷ قمری، دوباره عازم مصر گردید، و میخواست دراین سفر صرف بتماشای آثار قدیمه و مبانی مهمه و تاریخی مصر پرداخته، به مسایل داخلی آنجا تعلق نداشته باشد و هم نمی خواست اقامت وی در آن آنملکت زاید از چندهفته بطول انجامد، بعد ورودش بمصر، باریاض پاشا دوستی وی اتفاق افتاد، ریاض پاشاه خیلی بااحترام و تکریمش کوشیده، و بدلجوئی و تشویق او بمقصد طول اقامتش صمیمانه میپرداخت، تاسیدبدون اندیشه و تشویش، کمافی السابق بافادهٔ اهل مصر مصروف و مملکت را از وجود خود مستفید سازد، و سایل خوش گذرانی و راحت سید راهم ریاض

پاشاه بد رستی وارسی کرده ماهوارهٔ هزار غروش مصری خرج جیب برایش تعین نمود .

سید بدو آمدرسهٔ علمی دایر کرده ،از معقولات و منقولات بطالبین دران مدرسه درس میداد، قروش و عادتا درمجامع و محافل عامه اجرای وعظ وخطا به هم میفر سود .

علاو تادرین مرتبه سیدتاسیس یک انجمن سیاسی و یک حزب ملی را برای مصر نیز لازم دانسته، لهذا از دانشمندان و فضلای مصری انجمنی بنام حزب وطنی تشکیل داد .

مواد عمدهٔ پروگرام این انجمن ،حاوی مطالب اصلاحات امور داخلی و حریت سیاسی و اقتصادی مصر بود. رفته رفته موقعیت حزب وطنی ترقی یافته، افکار تازه وجدی از آن بمملکت نشئت نمود مخصوصا منافع خارجه مورد تنقید واقع گردید. مستر گلادستون معروف، رئیس الوزرای انگلیس بمد اثعه بر خواسته اخراج سید را ازحکومت مصر تقاضا کرد . چون بان تازه گی توفیق پاشاه بجای ریاض پاشاه دوست جمال الدین منصوب شده بود ، این خواهش راپذیرفته امر باخراج سیدداد.

سید درسال ۱۲۹۶ قمري، روانهٔ هند و بایکی ازشاگردان افغانی خود ابوتراب نام وارد حیدر آباد دکن گردید . حکومت حیدرآباد ، ازوي احترام و پذیرائی نمود فضلا و شائقین عرفانی از هر طرفی بوي مراجعه واز فیض صحبت او مستفید میگر دیدند. ضمنا سید کتاب «نفی مذهب دهری» رادرآنجا بزبان فارسی تالیف کرد .

بعد ازخروج سید، که حزب وطنی و سائر دوستان سید متد رجا هنگامهٔ

ضداجنبی رابر پاکرده بودند، در ینموقع واقعات مصر بکای شدت پیدا کرده حکومت بر تانی را دوچار مشکلات ساخته بود حزب وطنی بقصد صحت اداره امور و نظم انقلاب خود شان، کتبا از سید تشریف آوري او را در خواست نمودند، ولی حکومت بر تانی ملتفت شده سید را بفوریت بکلکته جلب و توقیف نمود.

خبر توقیف سید، بیشتردر روح احرار مصري مؤثر واقع شده، معاملهٔ شان باخارجی بجنگ منجر شد. ولی حکومت بر تانیه درینحال از جنگ کردن تردد داشته مجبو رابسید جمال الدین مراجعه نمود که وي این قضیه را بین مصر و بر تانیه اصلاح نماید.

سید زایدازمقدور مصر، مقاومت شانرا دیده، ودیگر منفعتی که ازآن انقلاب بمفاد مصر یهاتصور کرده نمیتوانست، لهذا چنین پیشنهاد نمود که بر تانیا بعضی امتیازات خود شانرا که صدمه بر و حیات مصر و احزاب وطنی رسانده بتوانند، آنرالغو و معارف مصرر اآزادي تماميبايدبه بخشد. مصر یها هم باین شرایط و ایزاد چند مواد جزئی دیگر، حاضر شده و بالاخره صلح بین مصر و بر تانیه قایم شد. یکنفر مورخ انگلیسی درکتاب معروف خود که موسوم به «واقعات سال ۱۸۷۹ بر تانیا ومشرق» است حالات پر افتخار سید را بایک نگارش صاف و بی آلایش نوشته ضمنا میگویه که:

«اعم ازموقعیت بلند و خیالات عالی این فیلسوف روزگار، که ملل بزرگ را با حترام خود مجبور کرده بود، مخصوصا بملت انگلیس یک حقی دارد، زیرا درواقعات سال مذکور بین بر تانیاو مصر جمال الدین بهترین کوشش را بخیر و منفعت طرفین ابراز نمود. یعني اگر بر تانیه مجبور بدچار به میشد،

میشد، درسیاست عمومی مشرق، که بآن تازگی آشنا شده بود ، خساره مندمی گردید، و همچنین اگر مصریها تن باین حرب میدادند ، دیگر نمیتوانستند قد خود رادرعالم بلند کنند . »

و الحاصل، پس‌از خاتمه یافتن‌و قایع‌مصر ، حکومت‌انگلیس‌به سیدجمال‌الدین اجازه داد، که هر جاسیل دارد برود. سید از بندرگاه کلکته، مستقیماً روانه لندن شد، چون شرح حالات و خیالات عالی او را جراید انگلیسی قبلا نوشته بودند، معروفین شهر ورود او را انتظار داشته بوقت تشریف آوردنش از طرف معززین و لارد های معروفه، و فضلاي شهر و جمعیت هاي علمی استقبال خوبی شده ، از طرف بلدیه شهر برایش منتزل ووسایل را حتی معین گردید. اهل فضل و شوقمندان علوم، همواره بحضورش مشرف شده از وي استفاده می نمودند .بعد ، سید میل فرمود که چیزي از علوم نظامی‌در آنجا تحصیل کند. لهذا بیکی ازمدارس نظامی‌آنجا، شامل شده درکمی مدت بهترین تحصیلی نموده توانست .عجب تراینکه ،نظریات و تطبقات خود رابآن افزوده، همان علوم راتا چندي باهالی آنجا تعلیم میداد .

مجامع علمیهٔ لندن ،در کانفرانس هاي بزرگ، او رادعوت و با یراد نطق ها و خطابه ها بمقصد استفادهٔ عموم ، تکلیف میکردند . سید ازنطق هاي غراي‌خود، که بخود زبان انگلیسی ایراد میفرمود سامعین رامات و مبهوت فضایل و فصاحت خود ساخته بود ، رجال معروفهٔ لندن ، اعم از معروفین داخلی و خارجی، بحضور سید تعلقات خاصی داشته ، اکثراًوي رابمنازل خود شان دعوت میکردند. با آنحال ، سید ازسوداي مشرق آسوده نبوده با نماینده هاي دول مشرقی مقیم آنجا ، علایق خصوصی‌داشته راه

ورسم پولتیک (سیاست) مغربی را به آنها سی آموخت . ازآنجمله پرنس ملکم خان معروف، سفیرایران بود که از فیض مصاحبت سید خیلی استفاده کرده، بالاخره با یک خیالات عالی و افکار بلند بمقصد اصلاحات کشور فارس پیشنهادات مهمی بپادشاه و مملکت خود تسلیم داشته آثار خوبی نوشت .

بعد از اقامت چند وقته، سیدبعزم سیاحت خاک فرانسه ، از لندن خارج شده وارد پاریس گردید. علما و مشاهیر فرانسه، ازوي احترام و پذیرائی خیلی زیادي کردند. اتفاقاً سید درآنجا شاگرد ان معروف خود ش « شیخ محمد عبده »و استاد سید زغلول فقید را ملاقات کرد .

سید جمال الدین ،درسر زمین آزاد فرانسه خوب تر میتوانست خدمتی بعالم شرق نماید، لهذا بعضی دوستان و تلامیذ مصري خود را جمع کرده ، بوسیلهٔ آنها باب مراوده وابامصر مفتوح ، و نخست انجمنی بنام «عروة الوثقی »درپاریس تاسیس کرد، که یک شعبهٔ بزرگ آن مطابق پروگرام سید درمصر دایر شده ، مصروف خدمت بودند . مقصود این انجمن غالباً اتحاد مسلمین و آزادي مشرق زمین بود. مجله یی هم ازین انجمن در پاریس بنام عروة الوثقی بقلم خود سید انتشار سی یافت، که مرتبا هژده نمرهٔآن بطبع رسیده و دربعضی بلاد مشرقی شایع شد .

چون این مجله مخصوصاً بسیاست استعماري حمله میکرد، حکومت برتانیه دخول آنرا در هندسخت قطغن کرده، حتی دربنادر غرض راه هم مور دسانسورشدیدواقع گردید.

سید، برعلاوهٔ این مجله، راجع بمسایل پولتیکی (سیاست) مشرقی مثل ممالک افغانستان وطن خود و تورکیه و مصر و فارس و هندوستان در جراید فرانسه مقالات مهمي میداد .

جمعیت هاي علمی و اشخاص فا ضل و بز رگ فر انسه، از وي خیلی احتر ام و اکثر اً بصحبت‌اوفایض شده از فر مایشات آن استفاده مینمو دند. از آنجمله فیلسو ف مشهو ر فر انسه مسیو «آر نست ر نان »است، که در نتیجه منا ظرا ت قلمیه با او در جر ائد ،بالاخر ه باهم آشنا و یکی از معتقد ین فیلسو ف افغا نی بشمار میر فت .

پس‌از آن، دو ستان‌و تلامیذ او از لندن بخد مت سید اصر ار کر ده عو دت‌او را خو اهش نمو دند. سیدهم عاز م لندن شده دو ستان خو د ر املاقات ودو بار ه بپار یس تشر یف آو ر د. بعد عاز م سیاحت بعضی شهر هاي معر و فهٔ فر ا نسه گر دید .

چو ن صیت شهر ت سید جمال‌الدین افغان از ممالک متمدن مغر بی در مشر ق خو بتر و رو شن تر انعکا س نمو د، شاها ن مشر قی بار زوي ملاقات وي افتادند. از آنجمله ناصر الدین شاه ایر ان ، مقدم از همه تلگر افات متعد دي به بسید کشیده، تشریف‌آوریش‌را به‌پارس تمنا نمود. سیدهم که‌این‌مسافرت‌ر ابانهاکت مطابق آمال وخیالات‌خو دمیدید، فو راً عا ز م بخا ک فا رس شده از راه نجد و عر اق و اصفهان و ار د طهر ان گر دید. ناصر الد ین شاه ، از وي احتر ام‌و پذ یر ایی در ستی کر د. بعد از ملاقات و مصا حبه‌ها ، مو قعیت سید در قلب او جا گز ین و در غالب امو ر مملکت خو د از وي مشاو ره میخو است .

سید که در جملهٔ نو اقص‌امو ر اداره و ضعیت قشو نی آنجار ا خیلی خر اب وبر هم یافت، نخست باصلاح آن تو جه فر مو د.

چو ن‌مطابق آداب آنو قته، اکثر خانو اد ه ها و سر د ار زاده هاي‌خر دسال و بی تر بیه ،در رأس قطعات ار دو قر ار گر فته بو دند . سید غالب آنها ر ا

منفصل و مقرر داشت که بعد از ین بدون استحقاق خدمت، کسی صاحب منصب عسکری شده نمیتواند. این حرکت، بر خلاف تمایل متنفذین و درباریان واقع شده، همه بر علیه سید کینه سی پرورا نیدند، تا اینکه بواسطهٔ دسائیس و نماسی، خاطر شاه را ازوي منحرف و سید ناراض شده از راه انزلی عازم خاك روسیه گردید، روسها ازوي خیلی استقبال مجللی نموده، مطابق حکم پترو گراد، ويرا بقطار مخصوص پاد شاهی عازم ماسکو نمودند، که بعد چندروز توقف روانهٔ پترو گراد گردید.

از دربار امپراطوری رجال عمدهٔ درباری و فضلا روسیه باستقبال وی شتافته با حترام وی را داخل عمارت دولتی کردند. بعد امپراطور راملاقات و ازصحبت های وی محفوظ شده جای راحت ووسایل خوشگذرانی اورا بمامورین خود سفارش کرد. ولی سید که ازآن تجملات مستغنی بوده وسرو کاری باسحافل ومجالس علمی و عرفانی داشت. ازحکومت آنجاخواهش کرد که وی راازجازهٔ تماشاه ومناظره به انجمن های آنجا بدهد حکومت خواهش او را پذیرفته، سید مرتبا درانجمن ها تشریف بوده نطق ها وخطابه ها میفرمود، و راجع بسیاست روسیه ومشرق نواقص خط حرکت حکومت را نقد میکرد. جمعی باین افکار طرفداری وی شده ستایش میکردند، ولی سیاسیون دولتی معترض شده، خارج شدن سید را تقاضا نمودند. لابد سید روسیه راترك کرده، درسال ۱۳۰٦ هجری قمری از راه پولند وخاك جرمنی دوباره بپاریس عودت فرمود. ناصرالدین شاه قاجار، که در آن روزها تازه وارد پاریس شده بود مجاري

اسو رآنجا وي‌ر استأثر و از نظر یاتیکه سید راجع باصلاحات مملکت او پیش نهاد می فرمود، بخاطر آورده خیلی از رفتار یکه با سید شده بود تأسف داشت . تا اینکه از تشریف آوري سید در آنجا شنیده ، باوي ملاقات و از ماجراي گذشته خیلی معذرت خواسته ، دوباره رفتن او را بفارس از وي خواهش نمود .

سید، خواهش شاه ایران را پذیرفته، بمعیت او روانهٔ طهران گردید. در ین مرتبه شاه بیشتر با حترامش افزوده ، سیداز موقعیت بلند خواداستفاده کرده ،براي اصلاحات اساسی مملکت توجه فرمود .

نخست انجمن بزرگی درآنجا تأسیس و اشخاص مستعد را از علوم مختلفه درس میداد، ولی روح این دروس از تربیه فکري و تنویر و از یک عده افکار عالی وطن پرستی مشحون بود. درکمی زمان ، اشخاص زیادي از فارسی ها بکنه مسایل مملکتی و مجاري اداري داخل وطن پی برده ،باالجمله از بین همهٔ آن تلامیذ سید جمال الدین واعظ اصفهانی، شیخ محمدخیابانی، رضاخان کرمانی احراز موقعیت درجهٔاول کردند، دیگر طالبین هر کدام در علوم و افکار مختلفه ازآن استاد شهیر استفاده مینمودند .

افکار تجدد پسندي درآنسر زمین بخوبی نشو و نمایافت. کمی از ین دوره توقف سید نگذشته بود، که شهرت فضل و لیاقتش تمام محیط ایران را استیلا کرده ،اهالی و طالبین از جهات مختلفه بحضور ش میرسیدند،و ضمنا کلمات برجسته و مطالب ملی از ذهن ها نشست کرده در گوش ها تاثیرات عمدهٔ می بخشید، درباریان ازموقع استفاده کرده دوباره شروع بنمامی نمودند.

صدراعظم فارس بهمدستی کامران، میرزاي نائب السلطنه ، که بیشتر

ازهمه بموقعیت هاي خود می ترسیدند ، زیاده باین مطلب تقویت کرده خاطر شاه راسخت افروخته ساختند. سید جمال‌الدین از وضعیت درباریان رنجیده ،بزیارت‌شهزاده عبدالعظیم طهران پناهگزین ، ومردمانیکه در آنجا اجتماع میکردند، مقابل شان خطابه هاي غرا و نطق هاي پرجوشی میفرمود که طنین اندازدرتمام محیط شده بنیان ستمگاران را بلرزه مــی آورد.

آخراشاه ایران ،با نهایت شدت وقهر پنجصد نفر سواران شاهی رافرستاده سید جمال‌الدین افغانی رااز بست شهزاده عبد العظیم جلب کرده، وبا بسی اوضاع آسف اور ازخاک فارس خارج‌نمود .

سید،باتن کوفته وبیمار وخاطر افسرده ونزار درعراق ، متوقف ودوستان وتلامیذیکه درآن دیارداشت ازوي پرستاري می نمودند .

سیدبااین همه‌آلام ومصیبتی که ازخاک فارس‌دیده‌بود ، یاسی نداشته از طرف شاگردان خود اطمینان می پرورانید، که آنها شاید بتوانند درآن سرزمین‌مصدر کاري شوند. چنانچه کمی نگذشته بود که شاگردان سید هنگامۀ وطن پرستي رادرفارس بر پا،واول حال رضاخان کرمانی در عین موضع‌شهزاده عبد العظیم،بتلافی جرمیکه بر علیه استاد محترمش رفته بود ، قیام وپس ازآن سید جمال‌الدین ثانی یعنی جمال الدین واعظ اصفهانی (معروف باسدآبادي) بایک‌شوروجدیت‌فوق العاده درمجامع ونقاط مختلفۀفارس داخل اقدامات بزرگ شده، روح حریت وآزادي را بفارسیان سید سید، ومطالب حقه حقوق عامه ومنافع‌وطن را باهالی آنجا خاطر نشان وروزمره بعدۀ طرفداران‌وطنیت می افزود . همچنان شیخ محمدخیابانی

خیابانی، بجدیت و گرمی تمام مصروف این خدمت بود که آخراً مقدم الذکر، در عهد مظفر الدین شاه و سیدجمال الدین اصفهانی که در واقعه مخالفت محمد علی‌شاه‌قاجار باملت، چون‌وی در راس‌حزب وطنی‌قرارگرفته ومورد تعقیبات شدید حکومت واقع شده‌بود، لابد بهمدان فرار کرده بحاکم آنجا که از دوستانش بود متوسل‌شد. ولی حاکم مذکور ویرا اسیر کرده،بالاخره بموجب‌حکم تلگرافی شاه درسال ۱۳۲۷ بقتلش رسانیدند. همچنان شیخ محمد خیابانی بجرم وطن پرستی بدار آویخته شد.

والحاصل ازاول اخراج سید درخاک فارس، متوالیا و سرتباانقلابهای شروع شده درسال های ۱۳۲۶ — ۱۳۲۷ بعد ضیاع اسفناک قتل شاگردان معروف سیدجمال‌الدین افغانی مثل رضاخان و سید جمال الدین اصفهانی وشیخ‌محمدخیابانی‌و خلع‌محمدعلی‌شاه قاجارو تاسیس‌شورای ملی،دوباره امنیت قایم وشورش تسکین گردید.

سیدجمال‌الدین افغانی، بعدحصول صحت بموجب درخواست تلگرافی یکی ازوزرای لندن بانگلستان عازم شد. تلامیذ ودوستانش مقدم او را گرامی دانسته، باحترامش میکوشیدند،حکومت‌هم‌بوی‌محبت‌و احترام‌کرده ازوی خواهش نمود که درمجامع عملیه هر زمانی تشریف برده، و بخطبه های خود سامعین رامستفید سازد. جراید بلافاصله صورت خطابه های سید رابمقصد استفاده عموم شایع می ساختند.

درروز جشن سالگره ولادت ملکهٔ ویکتوریا، که تمام‌اشراف‌و بزرگان و نماینده های خارجه حضور داشتند، ارباب حکومت ازسید خواهش نمودند که درآن مجمع بزرگ نطقی‌ایراد‌نماید سیدهمچنان نطق‌مؤثری‌ایرادفرمود

که حاضرین بی اختیارانه میگریستند ، حکومت امر کرد آن نطق عالی را بالتمام نوت کرده بجراید شایع کنند.

مستر گراهم نام انگلیس میگوید «گرچه من موقع ایراد نطق حاضر نبودم ولی سواد آنرا که درجراید خواندم بی اختیار بمن هم رقت و گریستن دست داد ، نمیدانم در کلام سید چه سحر و روحی موجود است که شنونده را بی اختیار واله و مجذوبش میدارد.»

آخراً سلطان عبدالحمید خان، سلطان ترک، نامه یی بسید فرستاده تشریف آوری او را باستانبول خواهش نمود. سید که باخلاق و حالات خصوصی آنسلطان مطلع بود، قدري در رفتن تردد داشت ولی مجدداً نامهٔ سلطان بوی رسیده ، بنام دوستی اسلام و مملکت ترک ، آمدن وي را خواهش نمود .سید لابد عازم استانبول و بدوآ خیلی بحرارت ازطرف سلطان پذیرائی و بمنزل عالی و کالسکهٔ شاهی و دیگر تحفه ها و نوازش شاهانه امتیاز یافت . سید هم از جملهٔ مشاورین و مصاحبین شاهی بوده و اکثراً بدربار سلطان مشرف میشد ، و هم بتربیهٔ اشخاص صحیح و لایق میکوشید . که آخراً روح تربیه از شاگردان سید درمحیط اثر کرده درنتیجه اسباب نجات و سعادت ملت ترکیه گردید.

و الحاصل، درآن تازه‌گی نامه یي از طرف ناصرالدین شاه فارس بسلطان عبدالحمید خان رسیده وي را نسبت بسید خیلی مشتبه ساخته بود . همچنان نظر باینکه سید به آن تازه‌گی داخل یک اقدام بزرگ شده و بمقصد اتحاد اسلام و تشکیل خلافت کبرای اسلامی، با سلطان داخل مذاکره و بتلامیذ خود در ممالک اسلامیه سفارشات آنها را بموافقت نظر علما و بزرگان ممالک اسلامیه

راجع باینموضوع توصیه کرده بود، که نتیجه اینمقصد چون بمنفعت مضر واقع میشد، لهذا نماینده هاي بعضی دول و هم اشخاص دربار عبدالحمید خان را بر علیه سید تجریک کرده و رفته رفته آنها قوت گرفته سلطان رابکلی نسبت بسید عصبانی و از دربار ش منفور ساختند. تا اینکه بر اي سید مرض سرطان پیدا شده ضمنا دربین دواسمی بوي خورانیده شد. سید بعد چند روز بستري شدن درسال ۱۳۱۶ قمري هجري مطابق ومارس ۱۸۹۷ میلادي ازاین جهان فانی برحمت ایزدي پیوست.

این نابغهٔ دهر، پس از ینکه چهل و سه سال عمر شریف خود را بمقصد استفادهٔ بشریت مخصوصا بآرزوي نجات و خوشبختی و سعادت مشرق صرف کرده، و در راه این مقصد بسی صدمات دیده و مسافرت ها نمود. آخراً از دست یکی از سلاطین مشرقی حیاتش فانی شده درصورتیکه مغربیان یا همان مخالفینیکه سید بمقصد استرداد حقوق مشرقیان باآنها دست وگریبان بوده آنها هر زمان از آن نابغهٔ بزرگ خیلی احترام کارانه و صمیمانه پذیرائی میکردند، وقیمت واقعی او رابه خوبی میدانستند.

سید عالی بعمر (۶۰) ازجهان درگذشته، درقبرستان (شیخلر مزارلغی) استانبول مدفون، و درچند سال قبل ازطرف امریکائیهاي قدرشناس، مرقد مبارکش بصورت خیلی عالی تعمیر گردید.

از آثار معروفه وتالیفات این نابغهٔ افغانی آنچه تاحالا بنظر رسیده ومعروف میباشد این آثار است مجله عروة الوثقی، منطبعهٔ پاریس کتاب الرد علی الدهرین، مقالات جمالیه البیان فی الانگلیز و الافغان مجموعه ضیأ الخافقین، تتمة البیان فی تاریخ افغان، وسوانح عمر جمال الدین القضاو القدر، الوصیة لیساسیة الاسلامیه،

سیدجلیل افغان بر علاوه زبان مادري خویش غالب زبانهاي ملل مشرقی را میدانست که ازآنجمله بزبان عربی، ترکی استانبولی، ترکی ماوراالنهر فارسی، هندي، بدرستی و فصاحت محاوره می توانست:

همچنان از زبانهاي ممالك مغربی: انگلیسی، فرانسه را بدرجه خوب و روسی رابقدر متوسط مکالمه میکرد.

تخصص وي درعلوم دینیه، فلسفه، حکمت، ریاضیات، سیاست عصر، علوم نظامی، بدرجه اعلی بوده، ودر بلاد مختلفه ازین علوم درس داده و علماي معروفه این علوم رادرهمه‌جا به برتري وفضل ولیاقت خود قانع و هنگام مباحثه و مناظره هاي علمی، مات و مبهوت فرموده است.

شرح فضایل و صفات این مرد بزرگ‌راغالب اشخاص در ممالك مختلفه، مخصوصا فرانسه و انگلیس نوشته اند، ولی کتبیکه‌در ینمورد بنظرو یاد داشت نویسنده رسیده قرارآتی است:

۱: «بیوك ادم لر» تالیف هیئت علمیهٔ ترکیه، منطبعهٔ استانبول.

۲: «اشهر مشاهیر شرق» ازمطبوعات مصري.

۳: مشاهیر مشرق، اثر جرجی زیدان، مورخ معروف.

۴: کتاب واقعات سال ۱۸۷۹ «برتانیه ومشرق» درانگلیس.

۵: مجلات الهلال مصر.

۶: تاریخ سلطان محمدخان بارکزائی افغانی.

۷: تاریخ دینی، حیات‌خان افغان.

۸: تذکرة الابرار.

۹: نگارستان.

۱۰: سکینة الفضلا.

۱۱: شمع انجمن.

۱۲: فرصت حسین، فارسی.

چون شرح صفات و توضیح حالات و کمالات و کاپیهٔ خطابه‌ها و نطق های سید که میتواند خوانندگان از مشاهده و مطالعهٔ آنها قیمت و عظمت و اقعی مقام سید افغانی را فهمیده یک مجله کتاب ضخیمی لازم دارد، عجالتا نویسنده باین مختصر پرداخته عرض اعتذار می نماید.

در تاریخ سالگره سید افغان سروده شد

شعری از قاری عبداله قاری (ملک الشعرأ)

سید نامور، جمال الدین — آنکه نامش گرفته روی زمین
آن زروشن ضمیر رخشیده — شرق را آفتاب تابنده
آن سیاست مدار عالم شرق — سید نامدار عالم شرق
آن که از بهر نهضت اسلام — لحظه ای هم نداشتی آرام
آن که از کوهسار افغان بود — روح افغان از او نمایان بود
آنکه میخواست شوکت افغان — وحدت فکر ملت افغان
پی اصلاح ملک و امر سپاه — عرضها داشتی بحضرت شاه
بوده از پرتو خیال بلند — بین شهزادگان وفاق پسند
خواستی از خدای لیل و نهار — ملک آباد وجاده ها هموار
خوش همیخواست او موافق عصر — نهضتی بهر شرق لایق عصر
روز و شب بوده اش رادو مرام — اتحاد قلمرو اسلام
هر کجا رفت او بشهر و دیار — شرح میداد ذل استعمار
تا نماید فرنگ را تهدید — بهر اصلاح شرق میکوشید
کشته از فیض آن خرد آموز — شرق نائل بنهضت امروز

ترک و تاجک و مسلم و هندو
جمله مرهون کاردانی او

خلق وذات سید

خطابهٔ استاد صلاح الدین سلجوقی

که بوسیله جناب سرور خان «گویا» قرائت شد

بنام خدای پاک!

بنام خداي پاك!

زمانیکه ملل شرق در خواب عمیق، در تن پروری و رعونت ، درخود پرستی و نخوت، درفرقه بندي و برادر کشی، در اختلاف شعبی و نژ ادي، در تعصب کورکورانه و بیجا، درشعور به نقص و خضوع به سلطه و تنفر از کسب دانش، وسعی وعمل. در تجنب از اتفاق، وتساند وبالاخره درغیاهب و بیعلاقه گی، بمعاد ومعاش منهمک بوده ، وصیاد هاي دام بدوش استعمار تارو پود قوه وانتر یگ خودرا درحول وحوش خانه ولانه شان تنیده، بگام هاي سریع بمراکز حیات سیاسی و اقتصادي شان تخطی داشتند ،

در نصف اخیر قرن نوزده، مرد گندم گون و چهار شانه تنومند، با چشم های سیاه نافذ و جذاب، و نزدیک‌بین اما بدون عینک، با موهای حلقه‌دار خلفی، و ریش تنک، و دستار کوچکی که جبهۀ فراخ آنرا تاقریب ابروها پوشیده‌بود، و بایک چپن ملائی افغانی، ازیک خاندان متنفذ کنری گاهی بصورت طالب العلم دین و آداب و فلسفه درمسجد گذری شور بازار، و گاهی بصورت مطالع ریاضی و جغرافیه در هند، و گاهی درجرگه‌لبیک‌گویان درحجاز، زمانی درجمع مهاجمین برحصار هرات، و بعداً در رأس کابینۀ افغانستان، و ازآن پس خطیب بزرگ و معارفچی در مراکز امپراطوری عثمانی، وسپس معلم و موجد، و موسس نهضت و موجد حزب سیاسی وطنی درمصر، و پس‌ازآن صحافی انقلابی و فیلسوف دینی و اجتماعی بپاریس، و بعد ازآن مجاهد و مدافع سیاسات و اجتماعیات شرق و اسلام و نمایندۀ ذکا و ثقافت مشرق درپاریس، و لندن‌و نیویارک و میونیخ و روم‌و پترزبورگ و قهرمان مسابقه های علمی و سیاسی، دربین قارۀ اروپا و قافله سالار حضارت شرق اسلام درتمام دنیا، و بالاخره بروایتی شهید مسموم آزادي بمانند یک شهاب ثاقب در فضاي مجد وعظمت درگذشت.

این مرد یکی‌ازآن عدۀ قلیلی است، که انسانیت به ساختمان خود مرهون آنها میباشد، و بقول نویسندۀ بزرگ مصري، ازجملۀ آنهائی است‌که بعد از قرن های فترت و استرجاع، انسان بوحشت‌و غوایت مجبول‌ اش احتیاجات بشر بمساعدت ظروف زمان و مکان، دست‌یکی ازاین نوابغ راگرفته‌و براي اصلاح یک جامعه و یا جامعه ها بمیان می آورد. اما امتیازي که سید جمال‌الدین ازآن عدۀ قلیل مذکور دارد، این است‌که جهات فضیلتش ازآن هازیاده‌تر

است یکی از نویسندگان عرب مینویسد که سیدافغان مجموعهٔ صفات جسته بوده و میگوید:

در اصطلاح و عوائد:

مانند لوتر،

در حکمت و قدرت بر پیدا نمودن رجال:

مانند سقراط،

در علم و اتساع دائرهٔ معلومات خود:

مانند ابن خلدون،

در فصاحت و خطابت خود:

مانند دیموستین،

در سماحت و کرم و جوانمردی خود:

مانند معن بن زائده،

در بلاغت و شهامت خود:

مانند سحبان،

در فلسفه و حکمت خود:

مانند ابن رشد،

در حریت فکر و صراحت خود:

مانند ژانژاک روسو،

در سیاست و عشق بآزادی:

مانند واشنگتن بوده است.

و بندهٔ میگوید، بمانند ابن سینا در جرائت فکری، و مثل ارسطو در حقیقت نظر.

وباالجمله سیدافغان او لین زعیمی است که اینقدر پهلو های درخشان داشت و ما آنها راحسب ذیل میگوئیم:

سیدجمال الدین افغانی وشعوروارادہ

۱- شعور آن :

میگویند قوۂ حدسی آن بدرجۂ بود، که مبادي و مطالب را یکجا کشف می کرد. و گاهی میشداعماق ضمایر را ازوجنات میدانست،و احیانا سر سریره ها رابی حجاب میساخت ، درمسائل عقلیه دقت نظر فوق العاده داشته ، حافظۂ آن بدرجۂ قوي بوده ، که زبان فرانسه را درمدت کمتر ازسه ماه بدون معلم یاد گرفته و فقط دو روز بر ای تعلیم هجاء معلم گرفت. از زبان ها پشتو، عربی، ترکی ، فارسی، اردو و فرانسه رابخوبی میدانسته، توجهی بلغت انگلیسی وروسی هم داشت.

مطالعات آن اکثر درفلسفه و تاریخ اسلام ،و تمدن اسلامی و باقی حالات مسلمانان بود و میگویند دراتنوگرافی و فیلولوجی و تطورات اسم کتابی نیست که سیدآنرا مطالعه نکرده باشد.

۲- ارادۂ آن

«اگر خورشیدبکف راست و ماه رابکف چپ من بگذارند، من ازین دعوت خود منصرف نمیشوم »این فرمودۂ افضل النبیین صل الله علیه و سلم است .

البته سید افغان که فرزند و پیرو فدائی دین جد خود بوده اند ، کم از کم این اسوه را دا شتند و همین شهادت کافی است که لااقل مدت چهل سال همه قواي مادي و معنوي خود را دریک مقصد و یک هدف بدون اینکه اندک تزلزل بآن راه بیابد، صرف نمود و هیچ چیز نتوانست بین آن و اعمال آن عایق شود ، زیرا ننشست آتش، تانشد خاکستر اجزایش بسعي نیستي هم غیرت کار اینچنین باید

سیدجمال الدین و نظریات عالی ، دینی فلسفی

۱-دینی :

سید افغان، با اینکه محصل فلسفهٔ یونان، و اسکندریه و مطالع اکثر حصص فلسفهٔ جدید و مدتنی در محیط آزاد ارو پا زیست نموده بود، با زهم یک افغان حنفی بی تقیه بود، تمام رمضان را روزه‌گر فته و پای‌بند سنت و جماعت بوده، و قدری به تصوف مثبت تمایل داشته، اگر چه بسابقهٔ اهتمام به‌پان‌اسلام میزم درحیات سیاسی خود همه ادیان مشهورهٔ اسلام را احترام نموده لیکن بحنفیت خود نظراً و عملا پا فشاري نموده است ، ازشراب و باقی فحشا مطلقاً دور بوده است. میگویند که غیرت‌در دیانت شدید ترین عواطف آن بوده و باندک اعتدائی بدین سخت مشتعل میشد.

و باین هم خیلی میکوشیده، که دین و فلسفه رابسنت‌امام رازي تطبیق دهد و دامان‌پاک‌دین رااز لکه‌هاي‌بدع و عوائدپاک‌نموده و اگر بتواندتوده‌مسلمان را بشاکلهٔ آنانیکه بصدر اسلام‌بودند بر ساند.

میگویند، که‌گاهی بصورت تناجی بحضور ختم المرسلین‌صلی الله علیه وسلم میسر ود.

دین‌ترا در پی آرایش اند		در پی‌آرایش‌و پیرایش اند
بسکه به‌بستند برو برگ‌و ساز		گر تو به‌بینی‌نشناسیش‌باز

اصلاحاتیکه‌میخواست: اولا، اعتصام‌بحبل الله،و دوري‌مسلمانان‌ازتنازع و اختلاف، ثانیا، علم‌ارث‌مسلمان‌و حکمت‌گمشدهٔ آن‌است.

ثالثا: سبب تا خرمسلمان این است که دین خود را ترک داده اند ، با اینکه دین اسلام دین عمل ونشاط ودین

سیاست و جهاد و دینی است که عقل را برای ادراک و دل را برای بصیرت آماده میکند، و دینی است که برای مدنیت و حریت دعوت می نماید ، و دینی است که میگوید: برای دنیای خود آنطور کار کن که گوئی زنده جاوید ی!

سید میگفت: اگر مسلمانها بقرآن عمل کنند ، و آن رابفهمند ، همین قرآن کافی است که از ایشان شیر مردها وسبا رزها وعبقریها، باصفات و اخلاق بارز ایجاد کرده، و بین دلهای شان رابطه پیدا کند و باز ایشان رایک ملت متحده بسازد.

۲ـ فلسفی

سید ما، در وطن همان تراجم و کتبیکه بنام فلسفهٔ یونان متداول است، و در حقیقت اکثرشان ازافلاطنیه حدیثه ترجمه شده است، بمانند باقی علمای ووطنی تحصیل کرد. وبآن شوق و الهامی داشته است.

اماقریحهٔ بزرگ و ولع سفرط آن، بفلسفه آنرا نگذاشت که از فلسفهٔ جدیده کم اطلاع باشد .

فلسفه ادیان و فلسفهٔ نفسی ، و فلسفی تاریخ و فلسفهٔ نشؤ و ارتقا رابخوبی مطالعه نموده به هیئت افلاک و طبیعیات میل خوبی داشته از بیانیهٔ که در کلکته القا نموده است، معلوم میشود که اکثر علوم امروزه را بطور اصلی و ازمبادی اروپائی میدانست چه همه اصطلاحات آن لاتین و یونانی است وهم از کتاب رد دهرین آن معلوم میشود که بخوبی از نشؤ و ارتقا زبسیاری فلسفه های عصری و اقف است. اما اساس استدلال آن بر آن فلسفه ایست که در شرح مطالع و شرح تهذیب خوانده اگرچه از قریحهٔ خداداد خود بعضی استدلالات فیزیالوجی وانتخاب طبیعی، هم دارد. اما شخصا بطور عمومی به ذرات تمایلی داشته.

سیدجمال الدین اجتماعی ، اخلاقی ، سیاسی و اقتصادی

سیدجمال الدین اخلاقی :

۱— شجاعت:

شجاعت دو مظهر دارد: شجاعت ادبی و شجاعت عسکری .

شجاعت ادبی سید جمال الدین از بارزترین صفات این سر داست . کارلایل ، لوتر رافقط راهب شجاع میگوید و همین شجاعت ادبی است که هیولای یگانهٔ زعامت است. این سید ماخواه نزد سلطه های مطلق شرقی ، و خواه به پیشگاه امپراطوری غربی حق رابصراحت تمام گفته از هیچ چیزی باک نکرد.

محبس و مقتل رابازیگاه، و ارباب سلطه و اقتدار رابازیچه تصور میکرد.

در زمانیکه رفیق آن امیر محمد اعظم خان درسرحد افغانستان زنده است، و دشمن آن امیر شیر علیخان پادشاه مطلقه است، این شیر سرد حق گو تشویش نکرده و همان سودای دیرین خود، سودای کابینه و تشکیلات و سودای استقلال و ترقی رابهمان بازار خود، سری پیش کرده و معنا آنرا پیش برد .

شاه ایران ، که آنرا بزبان حال و مقال از اجتماع باسردم منع میکرد ، سید بدون تردد مدت زیادی رابشاه عبدالعظیم با همان وضعیت زیست نموده ، وا ز حبس و بندو زنجیر و پشت قاطر و برف هراسی نکرده و آهی نکشید.

در قرب سلطان عبدالحمید، باهمه جبروت آن از تعهدات خود نگذاشته آنجا هم به تعمیم معارف و نشر قوانین کوشیده ، و بمقابل سیطره و استبداد بتمام قوای خود بدون اینکه هیچ تهدیدی راه آن بشود، مجاهدت نمود.

از یکطرف علناً اظهار میکند، که اکثر نفری متهدي سودان ، شاگردان منند و ازطرف دیگر هیچ اندیشه نکرده بهر سو بدون هراس میرفت. خطاب های آتشین آن که غرش آن از تمام اطراف معمورهٔ عالم انعکاس میکرد، هم دلیل

بزرگی روح و شجاعت آن بود.

شجاعت عسکري:

سیددر دهانهٔ ولکان(کوه آتش فشان)و هم درمجراي سیلاب لاوه هاي جنگ، یعنی محال کنر جلال آباد تولد شده، جنگ اولین انگلیس و افغان، معاصر به طفولیت و ولادت سید رستاخیز بزرگی راد رآن سر زمین بپا کرده، و همه مردم بنام جهاد سلحشور شده، خصوصاً بعدازقتل عام دیویژن سپاه دشمن، همه مردم منتظر انتقام بودند وعلاوه برآن‌خاندان سید به‌مانند سادات کنر امروزه‌به همراه سیادت خود، جنبهٔ خانی هم داشتند و شاید سید که جوان‌بود بهمین وظیفه بااعلیحضرت دوست محمدخان، به محاصرهٔ هرات رفته باشد. ورنه سید درآن سن گمان نمیرود که‌اهل مشورهٔ یک شاه‌پیر مرد شده‌باشد، و بر همین شالوده است که سیداز تعلیمات عسکري خود ذکري کرده و همراهان‌آن عقیده دارند که سید جنبهٔ عسکري هم داشته است. چنانچه سهردل‌خان،گلزارخان‌و محمد حسن خان که نویسندگان نیم عصر پیش اند همه ازخوانین سواري بهره داشتند.

۲- خلوص:

سیدافغان حیات پر بلیه داشت، ازین شهر بآن شهر، و ازین کشور بآن کشور مصیبت هاو بلیه هابآن مردبی وسیله یکی بعد دیگري نزول میکرد. و سید همه رابه پیشانی باز استقبال میکرد. چرا؟ براي اینکه به نظریه ومنهج و عقیدهٔ خود خلوص سیداشت، دفع استعمار از غرب و دفع سیطره ازشرق، و اصلاح‌وحدت‌حال مسلمانان‌نصب‌العین‌آن‌بود و هیچ چیزي‌در کائنات مادهٔ وقوت نتوانست‌و نمی توانست آنرا از راه آن منصرف کند.

۳— قناعت:

سید درین فضیلت نیز افراط کرده، همیشه بغربت همه گونه سختی هارا دیده و از کسی چیزي توقع نکرده، میگویند.

پول زیادي بآن ازطرف یکی از پول داران تقدیم شد، رد کرده گفت: شما باین چیز محتاج ترید اما درباره من یقین داشته باشید، که شیر صید خود راهر جا که برود گم نمیکند. میگویند ناصرالدین شاه مبلغی با انگشتر الماس بآن فرستاد و سید پول رارد کرده وانگشتر راباصرار میزبان قبول کرده به پسران داد ... اما این قناعت او را آنقدر توانگر نموده بود که غاشیهٔ او رابدوش میکشیدند.

۴— عفـــــت:

زعمأ سیاسی و حتی فیلسوفان، کمتر باین پایهٔ عالی عفت این مرد افغان رسیده بودند. این صفت راسید بمانند عسکریت از خاندان و محیط خود، که دراین باره اولین نقاط معموره است کسب نمود. سید حیات خیلی جدي داشته، و هیچگاه به لهوولعب نپرداخته میگویند، همیشه میکوشید که با بزرگتر بنشیند و با قوي تر بستیزد.

عدم تزویج او را نباید عنت و رهبانیت بنامیم. چه این هیولاي قوت، فعالیت تمام انرژي خود رادرتمام عمر برعلیه بزرگترین مرکز استعمار و در اصلاح اجتماعی شرق و وحدت اسلام بسر برده حتی که تمام قواي او درین مطمح متمرکز شده بودند. وگاهی میشد، که سید مصر وعانه بچرت میرفت واحیاناً اکل وشرب رافراموش میکرد. گرچه میگویند فطرتاً کم خور بوده وروز یکدفعه غذا میخورد.

۵— حریت ضمیر :

درین سجیه، سیدبدرجهٔبود که هیچ چیز نمیتوانست حریت ضمیر آنرا به پوشد. حکومات مصر و عثمانی و ایران و مهماند اریهاي لندن، نتوانست که آنرا برخلاف ضمیر آن‌راراضی بسازد. آزادي و عدالت برادري ومساوات و ردآن بود ، تا سرد و تا کنون هم بانگ حی الفلاح آن موذن افغان از سور باب الابواب تا دیوار چین‌و از کوه‌التائی،تاحصن‌دکن‌بانعکاس‌پیچ و تاب است.

۶— طموح:

که آنرا علی بطلبی بگوئیم، درسید سابقه پیمانهٔ وسیع جاي گزین بود. میگویند همه موجودیتهاي ابطال، دردو رنقطهٔ ذات شان تنیده است، زعما همیشه ذات‌دارند و بدون‌عدهٔ بر همن هاي کنونی ومسیحی های گذشته که انکارذاتی داشتند همه داهی های بشر، پرازطموح بودند.

اینکه گفتیم سیدقانع بود غلط گفتیم . بلی قانع بود بحطام دنیوی ، ولیکن بما ورای این حیاه بهیچ چیز قانع نبود . اوسیخواست نظام سیاسی و بعد از آن نظام اجتماعی را اصلاح کند . و ممکن بود که بآن هم قناعت نکند میگویند گاهی این فردعراقی‌رازمزمه میکرد:

چو خود کردند سرخویشتن فاش؟

عراقی را چرا بدنام کردند؟

گویا اینجا بافشاگري وپرده دری خودکه‌باا سرا راجتماعی داشت ملتفت‌میشود . سید میخواست هرکس بلکه کائنات رادرخود حل و مزج کند و نمیخواست بهیچ و جه مغلوب کسی بشود و همان بود که بر بزرگترین سیاسیون‌و نخبه ترین فلاسفهٔ عصر ، غلبه کرد. میگویند خیلی سریع‌الاشتعال بود، وچون درحیات د قت میکنیم، دیده میشود که نظام عصبی سید خیلی

قوي بو ده ،پس این سر عت اشتعال آنهم در نتیجه طمو ح ذات آن بو ده کــه نمیتو انسته چیز یر ادر مقابل شخصیت بز رگ خو د، تحمل کند . چه سید تنها فیلسو ف نبو ده بلکه پادشاه بی تاجی بو د .

چنا نچه گفتیم سیگو یند سید تمایلی به تصوف هم داشت. شا ید به تصو ف مثبت ، امثال مکتب فکري مو لانای بلخی و هم شا ید بو اسطهٔ حس‌ادبی خو د که تصو ف پیر ایه‌آداب وفلسفه است .

اما، درحقیقت سید مر دي بو د که درحیات سیاسی خو د تما ماً بما د ه و قوت و سلسلهٔ علت و معلول نظري داشته فیلسو ف مثبت و ما دي‌وخوش‌بین بو ده و به مثل ارسطو به خیر عقیده داشت .

این طو ر اشخاص، که طموح داشته باشند بد و ن شی حقیقی و مثبت ممکن نیست به چشمک ستار‌ه‌و سر گو شی نسیم، قانع شو ند. اسلام هم اگر بصد ر اول مر اجعه شو د، مثبت و خو ش بین و اسا س مبنی علیه آن خیر است و هر کس که ادنی شعو ري داشته با شد ، میداند که خیر از لذت و الم ر و سو و منفعت بنتام بهتر است .

سیدجمال الدین سیاسی :

گفتند جهان ماآیا بتو میسازد؟ گفتم که‌نمیسازد، گفتند که‌برهم زن

سیاست‌در حقیقت‌حصهٔ‌مهم حیات‌این‌افغا ن ر ااشتغال کر ده، و سید پیش از همه چیز سیاسی بو د. این نز د بسیاري از علماي انتو گر افی ثابت شده، که افغا نها ا ز باقی اهالی آسیاي مر کزي ز یاد ه تر عقل عملی یعنی(کامن سنس) دار ند و سیاست بیشتر از همه چیز بر این حس تکیه میکند .

سیاسیو ن بدو شکل آمده اند: بعضی از ایشان مر د کر کتر (خلق و ذات)

و بر خی‌مرد انتر یگ (دسیسه) بودند، اما سید ما بسابقه نژاد عایله و مذهب و حتی ساختمان جسمی خود، ازطبقهٔ‌اول بوده‌و هیچ تماسی به انتر یگ نداشته ، هرچه کرده است فقط به نیروي معلومات وسیع‌و حجت قوي و خطابه هاي آتشین(که‌در تمام شرق نظیر نداشته) وآن دو چشم سیاه نافذ و جذاب، که همیشه چاوشهاي ابطال بوده اند و توسط جوش و جذبهٔ ایمان و حیاتی که بالمره ازاغراض سؤ همه راذایل پاک بوده است. اگر بلندن ، پیترزبورگ یا اروپا وامریکا رفته غرض آن مفاهمه‌بوده و بطور نمایندهٔ رفته‌است. تر رزم یعنی سیاه دستی در نهاد آن فیلسوف و نه دریکی ازفیلسوفان عالم بوده ، اگر ازشاگردان آن‌کسی سیاه دست‌شده باشد قصور آن نیست . فلاطون درس خلود نفس میداد، شاگردان بآن تمسک کرده، خود رابه دریا انداخته کشت. گناه فلاطون چیست ؟

مصلحین اجتماعی وسیاسیون، به دو مکتب فکر منقسم اند: بعضی طرفدار سیر تکامل و بعضی انقلابی بوده‌اند. مولیناي ماسیلانی‌به مکتب ثانی داشته ، میخواسته که تحولات سیاسی دفعی باشد. شاید تاخرها و عقب ماندگی هاي ملل شرق رادیده بقدم شان عجله داشته و یا اینکه دیده که ابطال بزرگ همیشه باینطور سیر نموده اند، و شاید فطرتاً ازین طبقه بود.

بهر حال، سید اولین‌مردیست پیش ازآنکه شرق و مسلمان ها ازمریض‌بودن خود واقف شوند، ایشان رابه مرض شان اخطار نموده، و هم مرض شان را تشخیص نموده، و هم‌نسخهٔ دوا نوشته وحتی جرعه هاي ابتدائی رابحلق شان ریخته‌و رفته همچنانکه وحدت جامعه رادرحیات خود تلقین میکرد،اکنون هم روح بزرگ جاوید آن یک حلقهٔ اتصالیست که ازبربرالی پامیر همه را

بشیر ازهٔ اخوت بسته نموده است. چون عزیزم «رشتیا» شاید دراین موضوع بیان مفصلی کند بهتر است این مبحث را اختصار کنم .

سیدجمال الدین اقتصادی:

درین منهج، سید ماراهی برای خود بدون انقلاب نیافته وازین جهة در اولین دفعه کلمه و معنی مقاطعه (بای کات) رابگوش شرقیان رسانیده، و ایشانرا بساختن صنایع و منسوجات وطنی تحریص نموده است، واین تنها علاجی بود که هم مسلمانها رااحتیاج بصناعت و حرفت مینمود، ودرعین حال سراکز اقتصادی اروپا راامتشنج میساخت. میگویند: عدم نافرمانی ملکی هم بدوأ در شرق ازین کله بر آمده است .

سیدجمال الدین افغانی ومحیط، وطن وجامعه

۱-سیدجمال افغانی ووطن :

میگویند حضرت خاتم النبیین(ص)،با اینکه رحمت‌للعالمین بوده سیاه و سفید مولی و بنده رادر یک رشتهٔ مساوات و اخوت منسلک ساخته، باز هم بعرب ومخصوصاً بقریش وبالاخص به بنی هاشم نظر مخصوص داشتند. سید ما هم که از اولاد آنحضرت است با اینکه حیات خود راوقف وحدت ومساوات واعلای شان اسلام ، وکلمةالله نموده ، وروز به توحید کلمهٔ مسلمان سی کوشید، باز گوشهٔ چشم مخصوص و معتنابی برای وطن خود داشت .

یکی ازجملهٔ حس وطنی سیدآن بود که باياد داشتن لغات وافرهٔ اجنبی و ادیب بودن آن درعربی و ترکی و فارسی ، بازهم بزبان قوسی خود پښتو همچنین برسم خط وطنی خود و حتی بحفظ لباس افغانی خود مداومت سی ورزید . در «تتمة البیان فی تاریخ افغان» که بزرگترین آثار سید است خدمت بزرگی بوطن

خود کرده، خصوصاً که درمشاجرات بین گرگین خان ارمنی و حاجی میرویس خان‌هوتکی و حوادث مابعدآن‌بر نقاط مشکوک‌روشنی های خوب‌انداخته‌است.

۴- سید جمال الدین و جامعه :

شاید لفظ جامعه راپیش‌از نبوغ‌سیدجمال‌الدین‌در بین کتب‌وجرائدنیابیم ،این‌لفظ بامفهوم‌خودسرهون‌سیداست.درطول‌شصت‌سال‌حیات‌پرقیمت‌خودما لااقل‌چهل‌سال آنرا باسلب راحت وحرمان‌از نعیم حیات بغربت و کربت بسر برده است.

برای چه ؟ برای استرجاع قوای ساقطهٔ اسلام. برای تعمیم علم و اخلاق ، برای اعلای کلمة الله .برای حکومت کتاب و سنت ، برای توحید و اعتصام بحبل الله ، برای رفع اختلاف و تنازع بین مسلمین، برای دفع ظلم دربین مسلمان ها ، برای رفع سلطهٔ کفار ازبیضهٔ اسلام، برای مدنیت وحضارةجامعه ،برای استقلال‌سیاسی واقتصادي ملل مسلمان، برای اینکه مسلمانها باید بمقابل دشمنان دین خود قوت ومادهٔ بالمثل تهیه کنند، برای ایجاد میدان سعی وعمل وامثال اینها ، که این‌صفحه ازبیان آنهاعاجز است. اینک امسال چهل و چهار سال است ،که ازرحلت آن‌سیگذرد و بذرهاي افشاندهٔ آن درافغانستان و ترکیه ومصر و ایران، وحتی درتمام جامعهٔ اسلام و بلکه درتمام شرق، یکی بعد دیگری برومند شده میرود والی ماشاءالله خواهد رفت.

سید جمال الدین درمحفل :

زعماء علاوه بر ذکاءو اخلاق ، مالک یک چیز دیگرند، که آن مهمترین عوامل زعیم بودن شان است. و آن یک قوه و جذابیتی است، که در بشره و چشم هاي شان‌است، و بهمین قوه‌است که افکار شانرا دراعماق قلوب مستمع نفوذ داده،و هر کس بزودي زیر اثرات سحري چشمهاي نافذ شان میرود ، و همین است که این اشخاص میتوانند سرکزشونده‌و جمعیتها تشکیل کرده و بعد از آن جامعه ها بسازند .

اینها باصطلاح اروپائی ها ملت سازمیگویند، ولی طبعاً باید پیش از ینکه ملت و جامعه سازمیشوند، باید فرد سازباشند ، میگویند هر کس‌که بصحبت آن‌ولو بمدت کمی میرسید، سید بصورت جاد و کارانه ملکات شریفه و همت و ارادهٔ شخص‌راتحریک کرد، و شخصی که ازنزد آن بیرون میشد مـــی دیدند که‌نشاط و انرژي و اعتماد بنفس آن خیلی تحریک شده و آنشخص همیشه باین صفت مانده و همیشه عضو حزب وطنی میبود .

مگر سید ماعلاوه برین جذابیت چنانچه‌گفتیم، حجت و ناطقه فوق العاده را نیز مالک بوده خوي بسیار خوشی هم داشت. مجلس آن‌ادبی بوده وزایرین خود را استقبال و مشایعت میکرد .

دربین خردو بزرگ هیچ فرقی‌نمی گذاشت و همیشه بلغت فصیح زبان ها تکلم میکرد، و اگر میدانست که شنونده بخوبی نفهمیده بعبارت ساده تر آنرا تکرارمیکرد، تا آنرا می‌فهماند. مزاح کم داشت .

متین و کاتم اسرار بود، نفري زیادي رادرهر روزملاقـــات نموده و بـــا

هر کدام‌شان‌در یک‌موضوعی‌جداگانه‌بحث‌مینمود. همه‌موضوعات بحث‌و مکالمات آن عیناً دروس سقرا طی بوده که همه را برای آن غایهٔ مقدس خود مهیا و فداکار بسازد. سقراط مرد ساز بود و درس اخلاق میداد، اما غایهٔ آن قدری مستک بود. لاکن سید ما غرض خیلی حقیقی داشت که دفع ظلم و رفع استعباد و نشر توحید و اخوت باشد.

سید جمال الدین افغان درمنبر :

اینجا،سید افغان دیموستن بود.اگر دیموستن فیلسوف و ریفا مرو سردجامعه ساز باشد . اینجا چشم های گشاده و سکوت مطلق صحنه را فراگرفته ، و فقط یک سلسله جوامع الکلمی‌بود که بدل ها نفوذ و از دیوار ها انعکاس میکرد.

زعمأ درین خطابه های خود، از همان مغنا طیسی که در چشم های خود دارند نیز پنهان نکرده اند .اولین خطابهٔ سید که‌و قوهٔ آنرا در خطابت بـه درجهٔ سحر نشان میداد ، آن خطابهٔ بود که در دارالفنون استانه بزبان‌ترکی ، که‌درآن وقت بان‌زبان مبتدي محض‌بود در باب‌تشویق بصناعات و بروایتی دربارهٔ تعلیم معارف ایراد نمود.

سید جمال الدین افغانی درصحایف :

دنیاي اسلام، بفن صحافت و داشتن صحایف و جرائد بیشتر از باقی اصلاحات خود ، سر هون این سرداست. چه این مرد میدا نست که جرائد در نهضت ممالک ، رول مهم تري بازي میکند و چون عجول بود ثمرات و معارف را دیر ترد و به جرائدخیلی توجه میکرد . درلایحه که بحضور مرحوم امیر شیر علیخان‌تقدآم نمود، اشاره‌بتا سیس جر آیده هم نموده بودوچون آن لایحه مفصل و مدلل تاثیر خود رابخشیده بود ، امیر مذکور جریدهٔ « شمس‌النهار»

را درکابل تاسیس نمود. گو یا این اولین جریدهٔ سید بشمار میرود. عروة الوثقی که ستارهٔ بزرگ در جو سیاست شرق و غرب اندا خته بود، اولین جریدهٔ شرقی بود که مشت سیاست غرب را باز نمود. این جریده قوهٔ نویسندگی و ایمان این سرد شرقی را خوب ترجمانی میکند، و درهجده شمارهٔ خود مطالب وسیع و بس عالی را نوشته و ا مید است، که در آتی بعضی از آن ها را برای حاضرین ترجمه و طبع کنیم.

جریدهٔ ضیأ الخافیین سید، که بزبان عربی و انگلیسی نوشته و بعد از مراجعت ما یوسانه از ایران که شاه بین او و شاگردان رشید او ، حمایل شده بود، بایک لهجهٔ تند تر شایع نموده است.

وعلاوه برین صحائف، جرائد لندن و پاریس و برلن و پترزبورگ مقالات زیادی راازعروة الوثقی و خطابه هاي آتشین سید نقل نموده اند. وعلاوهٔ برین ها عدهٔ خطابه هاهم از سید بصورت رساله طبع شده است که یکی از آن همان تتمة البیان و دیگر آن رد دهریین و غیره است.

سیدجمال الدین افغانی مجاهد درشرق وغرب

الف ــ درشرق :

فعالیت سید شجاع وفدا کارمادرین حصهٔ زیاده تر مقرون به مخاوف است. ایستاده شدن درقبال شاهان وحق گفتن درقرن نوزده، شجاعت ادبی مثل شجاعت سعید بن جبیر میخواهد. سید درافغانستان، بااینکه امیر شیر علیخان آنرا طرفدار دشمن خود میدانست، وا ز طرف دیگر محمد رفیق خان لودي که دست راست شاه و دشمن شخصی سید بود، باز سید ا ز مجاهده عطف نظر نکرده لوایح تشکیلاتی و اصلاحی خود را پیش نمود. اگر چه شخص خودش

از میا ن رفت و لاکن لو ایح آن پنجاه فیصد به‌روي کار آمد . در ایر ان که سید آنجا عا ئله قوي و پیر و ان قبائلی ندا شته و خطر ه اش‌نسبتاً زیاده تر بو د، باز هم علناً نظر یا ت خو د را پیش می بر ده اما بو ا سطهٔ که مهمان بو د حیات آن محفوظ ماند . درمصر و استانبو ل و هند بادشمنا ن قوي خو د اجل و تنبلی و شعو ر به نقص جنگیده و تو انست تاحدي سر نو شت شر ق را تبدیل نماید.

سید ا و لین مر دي است که باتجمع اینقدرفضایل ، تاکنو ن ازشر ق بر آمده و ا گر بنظر دقت دیده شو د با ستثناي معلو مات عصري دیگر همه فضایل آن، محصو ل محیط طبیعی و تر بیوي سیدبو ده است.بلی این خاک مر د زاي است و سید او لین و آخر ین فر زند این خاک نیست.ما بلخی ها و بو علی ها،احمدها و محمو د ها ، اکبر هاو نادر شاه هاهم دار یم.

ب ـ در غر ب:

گما ن میکنم سید ما را « و ایت ها ل » و « پیتر س بر گ »
بیشتر از ماسی شناسد. فر عو نیت‌استعمار ، او را مو ساي خو د میدا نست، وجو سیا ست ارو پا از ین مر د چپن پو ش گیسو در ازما، همیشه مر تعش بو د. هر جا ثو رت‌و شو ر شی بو د که به مثل‌گر د از دامنهٔاین گر د باد بر میخو است. پاخو ب میداند ، تاکنو ن‌مر دي‌باین‌صفت که‌شعو ر و ار اده را گو ش بگو ش د ر مید ان فضیلت و حر یت با ین تند ي بر اند ، ندیده بو د.

فقیري‌را که‌عالم باشد ، عالمی را که متجدد باشد،متجددي را که صو فی باشد، صو فی را که ا هل طموح باشد، طامحی را که فیلسو ف باشد، فیلسو فی را که سیاس باشد، سیاسی‌را که سپاهی باشد، سید جمال‌الدین در نظر غر بی ها نمو نهٔ خلق و ذات و دهأ و عقیدت تمام شر ق، و به عقیدهٔ بلنت و رنا ن نما یندهٔ ذکأ و شهامت قو م افغان است.

اگر بدقت دیده شود، سوقیات بلاممانعت ترکتازان نصف اول قرن هجدهٔ اروپا را از فتور شرق واقف ساخته ومعنا اورا بسوقیات بممالک شرقیه تشویق داد. وتنها این شیر سرد کنري بود، که سنگ پیش پاي شان انداخته وشرقی ها را بدیگر صورت وسیرت بایشان معرفی نموده واگر ملاحظه شود معلوم میگردد که از ان تاریخ ببعد غربی ها در مسئلهٔ شرق قدری تکیه بر جلو رفته اند.

شخصیت و خدمات سیاسی سید

کنفرانس جناب سید قاسم «رشتیا»

حضار گرامی :

دوست عزیزم آقای سرورخان گویا، خلق و ذات حضرت سید نابغهٔ شهیر افغان را به بهترین طرزی بیان فرمودند. بنده میخواهم با بی استعدادی که دارم نظر به تکلیف جمعی از رفقا و بنابر، وعقیدتی که نسبت بان ذات جلیل القدر در قلب خویش احساس میکنم، شرح مختصری راجع به شخصیت سیاسی حضرت جمال‌الدین رحمة الله علیه و شمهٔ از خدماتیکه در این رهگذر بدنیای مشرق بالعموم و خاصة بعالم اسلام فرموده اند، بعرض رسانم:

اجازه بفرمائید قبل از شروع بمطلب، چند کلمه درخصوص عصریکه درآن سید جمال‌الدین نبوغ فرمود، صحبت کرده شود. چی‌به‌این قسم شخصیت ممتاز و اهمیت کارنامه های عظیم آن مرد بزرگ، خوبتر در نظر شنوندگان مجسم خواهد شد.

عصر یکه درآن حضرت سید جمال‌الدین افغانی ظهور کرد، بطور قطع یکی از تاریک ترین دوره‌ هائی بود که گردش روزگار برای مشرق و مشرقیان پیش آورد، وخداوند کریم مهربان است که بارد یگر چنین دورهٔ مظلم وننگین را برسر زمین خاوری وامت اسلامیه نازل و مسلط نگرداند!

قرن نوزدهم، که این نابغهٔ عظیم الشان درآن بدنیاآمده و هم درهمین قرن از جهان رفت، بزعم اکثریهٔ مورخین معاصر «قرن انحطاط شرق» نامیده میشود. در همین قرن است، که دربین اقوام مسلمان یک اخلاقی فاحشی جریان یافته، موجودیت مادي ومعنوي آنها را سردچار سقوط وفناگردانید. ودرنتیجه این تنزل اخلاقی،سرتاسردنیاي اسلام ودول اسلامیه یکی بعد دیگري، طعمهٔ استعماریون غربی گردیده، استقلال سیاسی اقتصادي وتمدنی خویش راباختند.

درهمین قرن بود، که امپراطوري عظیم عثمانی، که چشم وچراغ تمام عالم اسلام ودرمدت چهارقرن، دربرابر دول بزرگ عالم قد علم کرده بود، دچار شکست وانقراض علاج ناپذیري گردیده مستملکان وسیعی را با مبلغ بزرگی ازنفوذ معنوي خویش درشرق وغرب، ازدست داد.

درهمین قرن بود، که کشور پهناور هند طور قطع تحت استعمار رفته، مقاومت ملیه درآن منقرض وسرتاسر اینخاک تاریخی درزیر استیلاي فرنگ درآمد.

درهمین قرن بود، که امپراطوري با عظمت سدوزائیهاي افغانستان، که چند زمان پیش صیت آوازهٔ آن بگوش مغرب ومشرق رسیده، وشاهان راببتاج وشاهنشهان راخراج گذار خود ساخته بوده روبزوال گذاشت. و شیرازهٔ

آن شاهنشهی عظیم از هم پاشیده، سرزمین باستانی افغانستان از استقلال سیاسی محروم، و خاک مقدس وطن بار بار مورد حملهٔ بیگانگان و متجاوزین اجنبی، گردید.

در همین قرن است، که دولت قوي شوکت قاجاریهٔ ایران، دچار اختلال و تشنج شدیدي گردیده و هم دستخوش دسیسه بازي هاي همسایگان مستعمره جو، واقع شد.

در همین قرن است، که سلطه خدیوهٔ مصر بطور قطع از آزادي و حاکمیت ملیه محروم ودرزیر سلطهٔ اجنبی افتاد.

در همین قرن بود، که آخرین مقاومت هاي ملي و مجاهدات باز پسین ملل شرقي و اسلامی در راه حفظ استقلال شان، در زیرفشار پنجهٔ فولادین امپریالیستی اروپا درهم شکسته امثال جزایریها، اعرابی ها وسودانی ها... با دلهاي پر ارمان، بزیر خاک رفتند.

و بالاخره، درهمین قرن است، که سرتاسر دنیاي شرق و عالم مسلمان را موجه هاي کثیف سؤ اخلاق، ظلم، نفاق، خیانت، وطن فروشي، جهل برادر کشي و اجنبی پرستی استیلا کرده یک فتور معنوي و مادي سنگین و شرمگینی، این سرزمین مقدس رابالتدریج بسوي زوال و نیستی سوق میـــــداد:

پس درچنین یک عصر تیره و تاري بود، که ارادهٔ ایزدي که بر بقاي ملت اسلامیه رفته است، آفتاب درخشانی را از پشت کو هاي بلند خاک مردم خیز و مرد پرور افغانستان، براي هدایت و رهنمائی امت محمدي(ص) بیرون آورد، و یک بار دیگر خارقهٔ قدرت یزدانی رادر دیدهٔ اهل عالم جلوه گر ساخت.

بلی، حضرت سیدجمال الدین از آن بندگان خاص و از آن عباد الصالحین بود که صرف باتکای ایمان راسخ و عقیدهٔ محکم خویش، توانست دنیای مشرق را بیک ندای عالمگیر و بیک نفخهٔ عالم‌شمول خویش از خواب گران هزار ساله بیدار و بکار دین و دنیا هوشیار سازد.

سیدجمال‌الدین، از آن علمای ربانی بود که اولین مرتبه توانست مدنیت امروزه را بادین مقدس اسلام تطبیق، و باین وسیله هزاران درهزار منکران اسلامیت را، به حقانیت دین مبین احمدی (ص) معترف و مقام و عظمت آنرا سر از نو در انظار ازخود و بیگانه استوار گرداند.

سید جمال‌الدین ، از آن حکمای جید و متفکرین روشن فکری بود، که فلاسفهٔ مغرب راپس ازچندین قرن بازبذکاوت و دهای شرق قائل ، وبا هوش سرشار خویش استعداد و لیاقت ملت افغانیه رابدنیا اثبات ،و القاب از دست رفتهٔ بزرگان سلف وطن، امثال ابن سینای بلخی رادوباره کمائی کرد(۱).

سید جمال‌الدین ،از آن سیاسیون بزرگی بود، که بقوهٔ ذکاوت فطری و دقت نظر و احاطهٔ معلومات خویش، نقشه های سیاسی بسی دقیق و پیچیده، ولی اسرمهم وخطیری رااشخصاً طرح و به‌موقع عمل گذاشت.و رول های دیپلوماتیکی درخشانی رادرصحنهٔ سیاسیات شرق و غرب بمهارت عجیبی بازی کرده، بساپلان های دول معظم فرنگستان رابه نهج‌های ماهرانهٔ خویش باطل و بی اثر گردانید(۲).

(۱) صفحه۳۰۴کتاب«نطق‌ها و کنفرانس های» ارنست‌رنان‌طبع پاریس ۱۹۳۵ که بجواب انتقادسیدنسبت به «کنفرانس اسلام وساینس» درسوربون ایراد کرد.

(۲)سیدجمال الدین اسرآبادی اثرلطف‌الله خان صفحه (۷۷)

افسردهٔ ملل خاورزمین دسیده بالعموم در اثر افکار و اقدامات حضرت سید جمال الدین افغانی بوده است.

برای آنکه مطلب ماخوب تر و اضح خاطر حضار محترم شده بتواند، بهتر است فعالیت های سیاسی سید را بدو عنوان فوق تقسیم و اول اقدامات ایشان را در راه بیداری شرق مورد صحبت قرار داده، برجسته ترین رولهای سیاسی آن مرحوم را در هر مملکت مختصر آتذکار نمائیم.

در افغانستان:

اولین کوشش سید در داخل وطن عزیز، عبارت از تالیف قلوب و اصلاح در بین شهزادگان سلطنتی بود، که نفاق و اختلافات ایشان در قرن نزدهم، یگانه علت انقراض امپراطوری عظیم الشان سدوزائی و بزرگ ترین عامل ضعف و فتور سلالهٔ مقتدر محمد زائی بوده همین کیفیت سبب شد که دست اجنبی درین خاک مقدس دراز، حاکمیت سلیه روز بروز رو بزوال گذاشت، چنانچه حضرت سید جمال الدین بافکر متین و عقل سلیم خویش، در راه اصلاح بین اعلیحضرت امیر شیر علیخان و اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان، تا آخرین درجه کوشیده و گاهی بایکی و گاه بادیگری متحد شده برای پیشبرد مقصد خویش اقدامات میکرد. و از بدگمانی پادشاه وقت نسبت بخود باکی نداشت، و آخر الامر در اثر

همین کوشش موقعیت خویش را کاملاً از دست داده، مجبور به ترک وطن گردید(۱)

دیگر اقدام درخشان وي در مملکت، عبارت از اصلاحات در امور مملکت داري بود که در سلطنت اعلیحضرت امیر شیرعلیخان توسط پادشاه موصوف به‌صورت بی سابقه‌در مملکت بهم رسید.

این پلان را سید جلیل القدر بوقت عزیمت از افغانستان، درضمن طوماري به پادشاه تقدیم کرده (۲) و درآن از اعلان استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکرعصري، ایجادمکاتب، راه‌ها وپوسته‌خانه ها، تاسیس‌روزنامه، تعمیر شهر عصري، و توجه بسوي زبان ملی پښتو (که درقدم اول جمیع اصطلاحات عسکري اززبان اجنبی بزبان پښتو تبدیل یافت) شرح مفصلی نوشته بود.

دیگر ازخدمات سید براي وطن عزیز همانا این کیفیت است که سید با

(۱) «سید جمال‌الدین افغان» اثر آقاي غلام جیلانی خان اعظمی صفحه(۱۶) طبع کابل۱۳۱۷،وصفحه ۳۱۸ جریدهٔ مرکوردوفرانس‌اول‌دسامبر ۱۹۳۸

(۲) یاد داشت هاي شخصی میر غلام محمد غبار» صفحه (٥) یاداشت هاي آقاي عبد الله خان افغان نویس‌ازروایت جناب کاکا سید احمدخان لودي و ماماغلام حسن خان صوفی که اخیر الذکر هم در اصلاحات عصر امیرشیر علیخان سهم کافی داشته و جریدهٔ کاوه سال دوم دورهٔ جدید شمارهٔ ۳صفحه (۱۱) و رسالهٔ سید جمال الدین افغانی اثر مکتبه جامعهٔملیه اسلامیه دهلی(۶۳) و سید جمال‌الدین اسد آبادي اثر لطف الله خان صفحه (۷۷).

وجود نداشتن وقت برای تالیف و تصنیف، باز هم راجع به تاریخ افغانستان نوشته و درآن از یکطرف صفات بارز ملت نجیب افغان را روشن و به این وسیله ملت را به سوی نوامیس فطری و سجایای حمیدهٔ موروثی آن، متوجه ساخته و ازطرف دیگر نظریهٔ دنیای خارج را نسبت به این قوم اصلاح فرموده است(۱) و بالاخره اگر این حقیقت در نظر گرفته شود، علامه محمود طرزی بسلسله پدر خود سردار غلام محمد خان طرزی، ازجمله شاگردان د بستان سیاسی بشمار میرود. پس چنین نتیجه گیری میتوان کرد، که نشرات و تبلیغات موثر و دامنه دار سراج الاخبار افغانیه که زمینه را برای بیداری مردم افغانستان و روی کار آمدن و بثمر رسیدن جنبش مشروطه خواهی واستقلال ملی آماده ساخت، نیز تا اندازه زیاد ناشی وملهم از همان افکار وآرزوهای عالی سید عالیمقام بوده است:

در هند:

سید جمال الدین افغان، برای بیداری ملل هند مجاهدات زیادی کرده، روابط او با سرحوم سید احمد خان موسس دارالعلوم علیگر و بانی تعلیمات عصری در بین مسلمین(۲) سرکردگان دارالعلوم دیوبند و نواب حسین هندی یک امر مسلم بوده کذا درایجاد موافقت بین مسلم و هندو که بنظر

(۱) این رساله درضمن کتاب حیات سید جمال الدین افغان تالیف آقای محمد امین خان خوگیانی ترجمه و نشر شده است.

(۲) صفحه ۱۷۰ مجلهٔ ارمغان سال ۱۵ و صفحه ۲۰ کتاب حیات سیدجمال الدین افغان تألیف آقای محمد امین خان خوگیانی طبع کابل ۱۳۱۸ بحواله مولینا منصور انصاری و صفحه ۸۰ رسالهٔ سیدجمال الدین اسدآبادی اثر لطف الله خان، چاپ طهران.

سید یگانه وسیلهٔ پیشرفت سیاسی هندوستان بشمار میرفت، (۱) . از صرف هیچگونه مساعی دریغ نفرموده. ازطرف دیگر در دوران مسافرت اخیر خود بهند، چون تفرقهٔ مذهبی رادربین مسلمین بشدت مشاهده کرده و نفوذ دهریون رادرآن سرزمینو خیم میدانست.بواسطهٔ نشر یک کتاب وایراد بسا کنفرانس هاي اجتماعی(که بنام مقالات جمالیه طبع شده)و امداد به نشر جریدهٔ معروف حبل المتین(۲) براي بیداري و تولید اتفاق بین ملل هند، خصوصاً تر بین طبقات مسلمین، کوشش زیادي فرموده .

دراپران :

سید در بیداري ایران، سهم بزرگی داشته براي رفع ظلم و استبدادسلاطین قاجاریه وهمچنین جهت جلوگیري از دست اندازیهاي اجانب، خیلی کوشیده و میتوان گفت که نهضت ارتقائی که دراخیر قرن ۱۹ واوایل قرن ۲۰ درایران شروع گردید، بانی‌آن سید بود که بدستیاري یک‌دسته‌علماي‌صالح ، امثال محمدمجتهد طباطبائی ، و میرزاحسن شیرازي و آیة اللهمیرزاي آشتیانیو میرزاآقاخان کرمانی،وشیخ احمدروحیومیرزاحسن خیرالملکوغیره (۳) رولهاي مهمی رابازي کرده و اقعهٔ معروف ترک تمباکو که اولین جنبش ملی درایران بشمار میرود، اساسا ازطرف سید تلقین شده بود ، همچنین تحریک مشروطیت راسید و معتقدین او اداره میکردند ، و همین جنبش

(۱) مقالات جمالیه طبع طهران (۸۳)

(۲) کتاب بیداري ایران اثرمرحوم ناظم الاسلام کرمانی صفحه۲۰۱.

(۳) بیداري ایران اثر ناظم الاسلام کرمانی صفحه (۱۰۱) مقالات جمالیه صفحه (۱۷۳).

ملی بود که مملکت ایران را به ترقیات امروزه رسانید (۱).

در مصر:

شک نیست که بانی نهضت ملی در مصر، سیدجمال‌الدین افغان بوده است زیرا بزرگترین رجال آزادیخواه و وطن پرست مصر، مستقیماً باو سمت شاگردی دارند. مثل شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر و مرحوم سعد زغلول بانی حزب وفد و محصل استقلال آن مملکت و مجاهد بزرگ اعرابی پاشا که هر سه تن چه در راه بیداری ملت و چه در طریق حفظ و وقایهٔ استقلال مملکت، مساعی بلیغی بکار بردند (۲).

یکی از بزرگ ترین کارهای سید در مصر، عبارت از عصری ساختن پروگرام تعلیمات جامع معروف الازهر، و دیگر تاسیس حزب الوطنی بوده که هر دو در اساس ترقیات امروزه مصر واقع میباشد (۳).

در ترکیه:

گرچه نهضت بیداری ترکیه چندسال پیش از ورد جمال الدین بـــه استانبول شروع شده و جمعیت (اتراک جوان) از طرف منورین

---

(۱) کتاب بیداری ایرانا اثرناظم‌الاسلام کرمانی طبع طهران صفحه ۹۹ و ۱۰۱

(۲) اثر پروفیسر برون موسوم به انقلاب ایران و اثر بلنت موسوم «به گوردون در خرطوم» منقول از کاوه سال دوم دورهٔ جدید شماره ۳ صفحه ۱» و سید جمال‌الدین اسدآبادی اثر لطف الله خان (۱۱۱) و (۱۱۶).

(۳) جریدهٔ ضیأ الخافقین، ماه فروری ۱۸۹۳، طبع لندن ـ مشاهیر الشرق جرجی زیدان منطبعه مصر ۱۹۰۵، و کتاب انقلاب ایران اثر برون.

ترکی، در اویلا تاسیس یافته بود، اما زمانیکه سید در پاریس و لندن مشغول کار بود، با تمام‌مراکز ملیون و احرار ترک‌روابطی‌داشته (۱).
وعلاوتا نوشته جات او ،که در جریدهٔ« عروة الوثقی» نشر میکرد ، در اذهان جوانان و علماي ترک بی تاثیر نبود ، ،خصوصا در دورهٔ دوم ، که به ترکیه رفت‌و تا وقت مرگ‌درآنجا اقامت داشت ، محیط مخصوصی ازعلماي منور و جوانان صحیح دور خود تشکیل داده زمینه را براي اصلاحات‌پیش از پیش‌آماده میساخت، بطوریکه بعد هادر اثر همین آمادگی ها بود ، که کمی بعد از وفات سید حزب (اتحاد و ترقی) از طرف طلعت پاشا، تاسیس و غازي کمال و انور بیگ در آن شرکت کردند، و اساس حیات نوین در آن مملکت گذاشته‌شد(۲) .

در ممالک سائره :

علاوه برین ،سید باملیون بخارا و مراکز احرار کریمیه و قازان (۳) روابطی داشته ، و مخصوصا بانهضت مجاهد کبیر متمدي‌سوداني،مناسبات قریبی‌رادارا بود (۴) حتی در الجزائر و تونس‌وطرابلس و مراکش‌و

(۱) رسالهٔ سید جمال‌الدین اسد آبادي اثر لطف الله خان صفحه ۲۵ و ۸۳ و بقول آقاي‌حکمت سلیمان مشاور وزارت معارف که از پیشقدمان نهضت ملی ترکیه بشما میروند.

(۲) دائرةالمعارف بریتانیکا تحت عنوان ترکیه.

(۳)اثرفون‌گرهاردفون موسوم‌به‌مبارزهٔ ملی‌در ترکستان‌روس‌طبع برلن ۱۹۳۶ .

(۴) سید جمال‌الدین افغانی (بزبان اردو ازطرف جامعهٔ اسلامیه ملیهٔ دهلی صفحه (۳۰) و کتاب « گوردون درخرطوم » اثر ویلفردبلنت صفحه ۱۴۸ طبع ۱۹۲۱.

یمن و حجاز، مراکز خرد خرد ی راتشکیل داده اداره میکرد(۱). چنان‌چه د رمکهٔ مکر مه بنیا د ا نجمن اسلا می «ام‌القري» راگذاشته بو د (۲).

خلاصه در هر نقطه ازممالک اسلامی، مشعل فروزانی رادرسینه هاي افسردهٔ مر دمان می افر و خت.

این بو د شمهٔ ازخدمات سید در راه بیداري ملل مشرق، اکنو ن به بینیم درشق دو م یعنی درقسمت ضد استعمار چه اقداماتی کر ده‌است.

سید جمال‌الدین ، یکی از اولین اشخاصی‌بو د، که خطر استیلا ي فرنگ رابرعالم‌شرق احساس و نتائج و خیمهٔاین تسلطرابراي دنیاي‌اسلامی، حدس زده بو د. بنابر آن‌یکی ازهدف ها ي اساسی زندگانی خو یش را عبارت از مبارزه بر علیه استعمارغر بیو ن قرار داده، درتمام ادوار حیات شر یف خو د، لحظهٔ از ین ارمان مقدس دست بر دارنشد. اما او این مقصو د بزرگ قلبی رابمانندبسا اشخاص دیگر ، صرف نظر بعوا طف و ا حساسا ت خو یش جستجو نمیکرد. بلکه بمثل یک سیا ستمدار متین و بااستقامت ،درراه حصول این منظو ر کو شیده، درین راه از هیچیک و سیله فرو گذاري نداشت و از همین جاست‌که وي‌رادر قطار یکی ازبهتر ین سیاسیو ن شمار کر د ه اند.

مثلا زمانی، بادولت انگلیس، براي اقداسات بر خلاف حکو مت زارروس طرح اتحاد میر یخت و از ین راه میخو است قدمی بطرف مقصد اصلی خو یش ،که عبارت ازآزاد ساختن ملل شر قی ازقید اسارت باشد، نزدیک شو د. و گاهی بر خلاف‌نظر به ظروف‌بفکر اتحاد باروسیه می افتاد تابه کمک آن

---

(۱) صفحه ۳۴ کتاب حیات سید جمال‌الدین افغان تالیف آقاي خو گیانی.

(۲) کتاب بیداري ایران اثر ناظم الاسلام کرمانی صفحه (۱۰۲) .

دو لت ،دست انگلیس ر ا از اقو ام اسلامی کوتاه ساز د. و و قتی هم، که از این هر دو نقشه مایو س میگشت در صدد استفاده از اختلافات و رقا بت های ذات البینی دو ل بز ر گ غر بی می بر آمد، و باالاخر ه در او قا تیکه از تمام جهات امیدش قطع میگشت‌میگر فت از خو د ملل اسلامی‌اتحادي‌بو جو دآو ر ده آنر ا بمقابل استعماریو ن استعمال نماید(۱).

چنانچه در مدت پانز ده سال فعالیت سیاسی خو یش، هر یک از ین نقشه های ضد و نقیض‌ر اچندین مر تبه مو ر د امتحان قر ار داده ، امید های خو یش ر ا بر آن و ضع میکر د و بساا و قات‌از این اقدامات خو یش‌نتائجی‌نیز حاصل‌مینمو د.

همین مسئله ، نشان میدهد که سیدجمال‌الدین قبل ازهمه ، یک د یپلو ما ت ما هر و مو قع‌شناس بو د، که باو ضاع سیاست بخو بی پی بر ده نظر باقتضاآت زمان ن و مکان و سائل و قو ه های جدیدي را (۲) بر اي پیشبر د مقصد خو یش بکا ر من‌انداخت.

شاید سید جمال‌الدین او لین مسلمانی بو ده باشد ، که به ا همیت سیاسی عقید ۀ پان اسلامیز م (اتحاد اسلام)پی‌بر ده ، (۳) و د ر صدد استفا ده‌ازاین

---

(۱) جر یدۀ کاو ه شمار ه ۳سال دو م دو رۀ جدید صفحه ۱۰) و سید جمال الدین اسد آبادي اثر لطیف الله خان صفحه(۵۵) و مجلۀ دنیاي اسلام ماه مارچ ۱۹۲۲ .

(۲) اثر بر او ن مو سو م‌به انقلاب ایر ان‌نقل از جر یدۀ کاو ه سا ل دو م دو رۀ جدید شماره۳ صفحه (۱۰)

(۳) دنیاي جد ید اسلام اثر لاتر ب ستو ر دارد طبع لندن ۱۹۲۲ فصل دو م (پان اسلامیز م)

عامل بزرگ افتاده، زیرهر باریکه کار را بر خود دشوار میدید، دست باین حربهٔ مدهش زده و دول استعماري رابلرزه سی آورد، و آنها را وادار بقول مقاصد خویش میساخت.

چنانچه وقتی برای بار اول در جریدهٔ عروة الوثقی، که در پاریس بزبان عربی و فرانسه انتشار میداد، موضوع «اتحاد مسلمین» رابشدت تمام تحت بحث قرار داد، بزودي ویلفرد بلنت سیاس و نویسندهٔ انگلیس، او را از طرف گلیدستن رئیس الوزراي بریتانیا دعوت آمدن به لندن داد. وراند ولف چرچل وزیر هند، باناسبرده مذاکرات را درخصوص اتحاد انگلستان با ممالك اسلامی بر علیه دولت زاریه شروع کرد(۱). و زمانی هم دولت بریتانیا ناسبرده را، براي سیانجی گري بین خود و مجاهد معروف محمد احمد سوداني، دعوت کرده ولی موافقت بعمل نیامد (۲) همچنین در سال ۱۸۸۶، کهسید از طرف انگلستان مایوس شد، به روسیه مسافرت نمود و ابتدأمدت چند ماه در ولادي کوکاز (در قفقاز) به تبلیغ عقیدهٔ پان اسلامیزم، در بین مسلمانان روسیه پرداخت، (۳) و وقتیکه حکومت روسیه را ملتفت شخصیت خویش ساخت، به مسکو و به پترزبورگ مسافرت و با (کاتگوف) مدیر جریدهٔ (مسکوي) مراوده راقائم نمود.

(۱) جریدهٔ کاوه دورهٔ جدید سال دوم شمارهٔ ۳ صفحه (۸) سید اسد آبادي اثر لطیف الله خان صفحه (۵۴)

(۲) بیداري ایران اثر ناظم الاسلام صفحه (۹۳)

(۳) سید جمال الدین افغان اثر مکتبهٔ جامعهٔ ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی صفحه (۳۴) و جریده کاوه سال دوم دورهٔ جدید شمارهٔ ۳ (صفحهٔ ۸)

نام بر ده راتااندازۀز یادباخو د همفکر ساخت، که دو لت ر و س بادو ل مسلمان اتحادي قائم کر ده دست انگلیس ر ااز ین ممالك کو تاه ساز د. و لی در این بین کاتگو ف درگذشت، و نقشۀ سید جمال‌الدین عقیم ماند .

و کذا بار دیگر حینیکه ناصر الدین شاه قاجار با و ما مو ر یت سیاسی در در بار ر و سیه داده‌بو د، با«دیگر س» ر ئیس الو ز ر أ و «ز ینو و یف»مشاو ر و زارت خار جه و جنر ال «ر یختر »ملا قاتهاي مفصلی بعمل آو ر ده، نقشۀ خو یش ر ا بایشان تلقین نمو د. و لی ز مامدار ان ر و س با او همر اهی نکردند(۱).

معلو مات او در سیاسیات ار و پائی از ین و اقعه، خو بتر و ا ضح میشو د که در سال «۱۸۸۳» ،ز مانیکه در سر مسئله تصرف انگلیس بر مصر ، عقایدعامۀ فر انسه بر خلاف انگلیس سخت‌بر آشفته بو د، سید عز م مسافر ت پا ر یس را کر ده بز و دي با« مو سیو ر و شفو ر » مدیر ر و ز نامۀ« انتر انسیژان» که از دشمنا ن انگلیس، و مخصو صا درقضیۀ مصر بشدت متاثر شده بو د ، ار تباطی قائم نمو ده مدت‌خیلی در ازي بو سیلۀ جر یدۀ مو صوف‌اذهان عامۀ فر انسه ر ابر خلاف‌انگلیسها ، تحر یک میکر د (۲) و مو قع د یگر ، حینیکه حکو مت ناصر الدین شاه، امتیاز جهاز ر انی ر و د کار و ن ر ابه‌انگلیس‌و اگذار نمو د درجر ائد المان ،یک سلسله مقالاتی دایر بر بر مفاد انگلیس در قر ار دادامتیاز مذکو ر منتشر ساخته، دو لت ر و سیه ر ابمخالفت انگلیس در ایر ان تحر یص نمو د. (۳) تابا ینصو ر ت ازاثر رقابت دو لتین استقلا ل دو لت

---

(۱) سید جما ل‌الدین افغان‌اثر مکتبۀ جامعۀ ملیۀ اسلامیه دهلی صفحۀ (۳۹)

(۲) مجلۀ سر کو ر د و فر انس ماده‌دسمبر ۱۹۳۸

(۳) کتاب بیدا ري ا یر ان اثر ناظم الا سلام کر ما نی صفحه (۱۰۳) و سیدجمال‌الدین اسد آبادي‌اثر لطف الله خان صفحه (۱٦)

ایران که از اثر قرار دادهاي معادن و انحصار تمباکو وغیره تحت الشعاع بر یتانیاقرار گرفته بود، مصئون بماند.

امابر جسته ترین پلان سیاسی حضرت سید جمال‌الدین عبارت از: همان نقشهٔ اتحاد دول اسلامی بود، که به سلطان‌عبد لحمیدخان تقدیم کرده، به موجب پلان مذکور بایستی دول اسلامی‌جامعهٔ مللی رابراي خود تشکیل داده، و مسائل مشترکه رادرآن باتفاق فیصله میکردند. ازجملهٔ مواد دلچسپیکه‌در نقشهٔ مزبور درج کرد، یکی این بود که ممالك اسلامی گرچه هدف اصلی ایشان مبارزه و جلوگیري ازاستعمار یون میباشد، ولی این مقصود رانظر بوقت و مکان بدوصورت انجام بدهند:

۱ــ وقتیکه خودراقوي وحریفان راضعیف‌و سست‌حس‌میکنند، بصورت مجموعی اعلان جهاد را صادر نمایند و درمو اقعیکه خویشتن رادر برابر آنان ضعیف و بی قوت می بینند، عموماً ازخریداري اموال اروپائی خود داري کنندگو یا موجد و مبتکر اصول مقاطعه(بایکات) سید بوده است (۱).

با لجمله‌سیددرسیاست‌یدطولایی‌داشته‌وچنان‌نقشه‌های‌دقیق‌وبی سابقه‌راازفکرخود طرح وایجاد میکرد، وبچنان مهارت و تردستی آنها را شخصا بموقع عمل میگذاشت، که سیاسیون بزرگ دنیا دربرابر او دچار حیرت میشدند.

ازین است، که علما وسیاستمداران بیگانه، که‌بااو رو برو شده اند، عموماً حضرتش رایک سیاس ماهر و چیره دست شناخته، دستهٔ ازایشان دربارهٔ او بقرارذیل اظهار عقیده کرده‌اند، «سیدجمال الدین نابغهٔ بود که باسرمایه

(۱) سید جمال‌الدین اسدآبادي اثر لطف‌الله خان صفحه (۵۷و۵۸)

زبان‌وقلم، علم و عشق‌به اسلام، پادشاهان رابلرزه آورد وطرح های سیاسیون اروپائی رابر همزد، وقوتهاي مجهولی را درین راه بکار انداخت‌و بالاخره هم‌عامل نهضت‌اصلاحی عالم اسلام، و مخصوصا نهضت ملی وحزب وطنی مصر، گردید» (۱) خلاصه، سید مرحوم همچنان از دیگر جنبه ها شخصیت ممتاز وفوق العادهٔ بشمار میرفت، ازلحاظ سیاستمداري نیز ستارهٔدرخشانی درافق دیپلوماسی شرق بشماررفته، کارنامه های‌مشعشه‌او زیب‌صفحات تاریخ جهان باقی مانده است.

شک نیست، که سید بااین همه فعالیت سرشار سیاسی، و با اینگونه مهارت و تر دستی که خداوندبه او عطا فرموده بود،درانجام کلیه نقشه هاي‌خویش موفق نگشت، و باقلبی پر ارمان ازجهان چشم پوشید... و لی‌تخمیرا ، که او درمزرعهٔ ممالک شرق و اسلامی کاشت، چنان یک جنس باروري بود که صدفیصد نتیجه داده، عوارض روزگار نتوانست ریشهٔ آنرا قطع نماید، بلکه‌دیر یازود این تخم‌هاسبز شده کم‌کم نشوو نما یافت و اکنون قریب

(۱) انقلاب ایران اثر پروفیسر براون و« کتاب گوردون در خرطوم» اثر ویلفرد بلنت(نقل‌از جریدهٔ کاوه شماره ۳صفحه ۱ سال ۲دورهٔ جدید).

است بثمر برسد (۱) .

جاي بسيار خوشبختي است، که آن دنياي مشرق که سيد مرحوم روزمرگ خويش در يک عالم اسارت و پراگندگي ، جهل و استبداد، يأس و فتور ترک گفته بود، امروز بحمدالله از يمن همان مجهودات و رهنمائي هاي صحيحۀ وي ، و از اثر همت و فرزانگي ديگر ديگر فرزندان لايق خويش امثال اعليحضرت نادر شاه غازي شهيد، رحمةالله عليه، اعليحضرت رضا شاه پهلوي، مرحوم اتاترک، مرحوم سعد زغلول و مرحوم امير فيصل و امثال ايشان به ممالک مستقل و منظم تشکيل و اقوام مشرقي و اسلامي با العموم بـــا عقيدۀ راسخ و اطمينان و اميدواري کاملي بسوي آينده هاي درخشاني روان ميباشند .

---

(۱) اثر گف مو سوم به «نظري بر جنبش جديد در دنياي اسلام» طبع لندن ۱۹۳۲ فصل سوم .

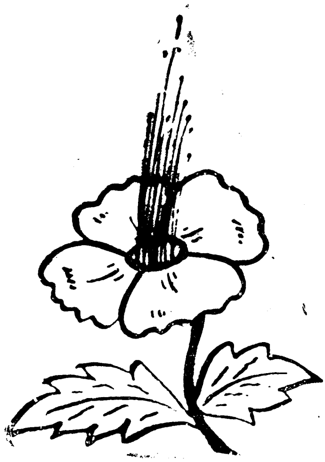
ذواتيکه در ترتيب اين کنفرانس باينده کمک فرموده اند باين مختصر از ايشان تشکر ميکنم :

از ذوقمندان خارجي: آقاي کومپتر وکوارونی، وزير مختار ايتاليا مقيم کابل، آقاي گاسپاني پيش نماز سفارت ايتاليا، آقاي موسال مدير مکتب عالي استقلال آقاي حکمت اسماعيل مشاور وزارت معارف، آقاي شاکر طورال معلم فاکولتۀ حقوق، آقاي جوادبي معلم خريطه سازي مکتب فنون حربيه .

از علاقه مندان وطني: جناب شرافتماب سيد حسين خان پاشاي کنري ، جناب مير غلام محمد خان «غبار» جناب عبدالله خان« افغان نويس » ،جناب محمدصالح خان، کاتب صدارت عظمي و رفقاي محترم انجمن ادبي.

پس‌جادار د، که نسل موجوده و نسلهاي آیندهٔ تمام اقوام مشرقی، نام ناسی آن‌سرد بین المللی خویش و آن هو اخواه حریت و آزادي مشر قیان یعنی حضرت سید جمال‌الدین افغان را با حترام یاد کرده، خاطرهٔ حیات با افتخار و محبت و حقشناسی وي‌را درقلوب خود هـاحفظ و باولادان خویش‌منتقل

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما



شرح حال سید جمال الدین افغان

کنفرانس جناب عبدالرحمن پژواك

حضار گرامی!

موضوعی که میخواهم درباره‌آن صحبت کنم، تنها سفر و سیاحت و سیر وگردش سید افغان است، که نظر به قلت وقت مختصراً از کتاب هاي که راجع به شرح‌حال سید بزرگ در نقاط والسنهٔ مختلفه دنیا نوشته شده، و قسمتی را از برخی مدارك محلی، گرد آورده و ترتیب داده‌ام.

همانطوریکه انسان تابه ظلمتی بر نخورده‌است، در پی روشن کردن شمعی نمی‌افتد، طبیعت نیز تااُفق زندگانی بشر رااز ابر هاي ظلمانی مستور نبیند، مردان بزرگ و نوابغ نامی را اجازه‌نمیدهدپا بعرصهٔ وجود گذارند. وقتی پرده از روي این گنج هاي شایگان بر داشته میشود، که با مشت انسانهاي عادي باز شده و دیگر در کیسهٔ سعی و استعداد شان چیزي نمانده باشد، که درمیدان گیر ودار زندگی بدرد شان خورده، ودر راه دفع شر ودفع ضرر وجلو گیري از تباهي وفنتا بایشان خدمتی کرده بتوانند.

هنگامیکه مشرق ومشرقیان سیاه پوشیده، ترك وایران، در ماتم نشسته دودهاي تیره ومدهشی آسمان امن اسلام، راحت وآزادي سواد مصر،سودان، هند وبلوچستان‌را پوشیده و رایت سپاه استعمار در قلمرو ترکستان، برافراشته‌شده‌بود،درموقعیکه‌فرزندان‌نجیب‌وکوهسار باعظمت‌افغانی‌مصداق «وقودهاالناس والحجاره» گردید، آتش خانه جنگی و نفاق دامان پاك وطن را فراگرفته، وشعله هاي سوزان آن، از گریبانی سر میکشید، که دست تطاول خارجیان نیز بسوي آن‌دراز شده بود،اواینکه‌بیرق خونین‌جهانگری

در اهتز از و سر تاسر دنیاي آزادي کش‌به بیماري خو فناک «جوع الارض» گرفتار بود، زمانیکه، دیگر نزدیک بود خو رشید نیز مطلع‌خو یش‌را تبدیل و مشرق‌را به ظلمت بیکران‌و لو له هاي محشر نماي آن‌تسلیم کند، و در آن کران‌تاافق شرق‌نور امیدي بچشم مسلمین نمی خورد از کنارهٔ آسمان کهسار پاك وطن ستارهٔ تابناکی طلوع کرد که فضاي اقبال شرق را روشن ساخته، و در عین زمان فروغ پاکش را از دنیاي عرب نیزدریغ نکرد. یعنی سردي‌بجهان آمد، که اینک نام‌بزرگوار و ذکر خیر او بعد از صد سال، ما نندپیام آسمانی و مژدهٔ خوش، قلب و روح دوستداران بشریت و اسلامیت راشادمی کند. این مرد بزرگ و نابغهٔ نام دارکه، «وجودش براي تو هم وجمودیک پیغام مرگ‌بود»(۱). بنام علامهٔ روزگار سید جمال‌الدین افغانی شناخته میشود.

سید ستارهٔثابتی نبود، بلکه از سیاره هاي بشمار میرفت، که همواره در گردش اند. آفتابی که‌این سیاره دور آن میگردید، همان نظریهٔ عالی و مفکورهٔ بلند وي، یعنی تنویر و نجات شرق و اتحاد مسلمین بود، که در راه‌آن دمی از پا ننشسته و لحظه‌یی فرو گذار نمیکرد، و با قلبی شیداو بیقرار، زوایاي شرق و غرب را جسته‌به تسکین قلوب مضطرب و ناقرار و تحریک دلهاي ساکن وجمود، می پرداخت. گاهی مانند ستارهٔ بامداد، ببالین‌خواب‌شبانان مسئول سر زده، و وقتی رمه هاي‌مظلوم و بیچاره‌را به حرکت وامید اشت.

---

(۱) فقره فوق در اخبار افغانستان در زیر تصویر سید نوشته شده است.

شاها ن ر ابیدار و رعایا ر ابه جنبش می آو ر د و زمانی هم چو ن سهیل به بستانها شتافته، و همینکه نهال بر و مند سیدید میو ه هاي مستعد آنر ا آب ر نگ مید اد .

سید در شعبان سال ۱۳۰۵، در قر یه‌اسعد آباد که در سمت مشر قی کا بل ، در ساحل شر قی‌در یاي کنر، مقا بل پشه و اقع بو د، و ا کنو ن متا سفانه جز خر ابه‌یی از آن دهکدهٔ تار یخی بجا نمانده و در اثر آب خیزي د ر یاي کنر ، از بین ر فته است، بدنیاآمد. مادر محتر مش، ازطر ف پدر یو سف ز ائی و از طر ف مادر سید بو د. سید تاسال هشتمین ز ندگی خو یش د ر آ ن جاماند و د ر نز د و الدبز ر گو ار خو یش،تحصیل‌میکر دو مدتی‌هم از مر حو م سیدفقیرپاچا جد سید حسین پاچا(۱) درس میگر فت .

در سال ۱۲۶۲، هنگامیکه اعلیحضرت امیر کبیر د و ست محمد خا ن ، بر ار یکهٔ سلطنت جلو س‌نمو د، و بنابر بر خی ایجابات سیاسی ، علامه بز ر گ سید صفدر پدرِ بز رگوار او ر ا به کابل جلب کر د، سید نیز باپدر همر ا ه بو ده و تاسن هژ ده محتر مانه در پایتخت ز یسته و در مسجد گدر گذري نز د ماهر ابن‌علی در س خواند، (۲)، علو م دینی، صر ف ، نحو ، هیئت و نجو م و غیر ه‌ر ا آمو خت .

د رین مو قع، اعلیحضر ت امیر کبیر عاز م قندهار گر دیده و جنا ب

(۱) قر ار معلو مات سید حسین خان پا شا

(۲) از د ستهٔ اشخاص بز رگ اثر یک هیئت علمیهٔ تر کیه تحت ر یاست ابر اهیم علاءالدین.

سیدصفدراجازه یافت که به کنر مراجعت فرماید، ولی دیری نگذشته بود که با جهان‌فانی وزود گذر وداع گفته وفرزند بزرگوارش را، تنها گذاشت.

سید بعد ازمرگ پدر مدتی در کنر مانده بالاخره در سال ۱۲۷۳، برای مرتبهٔ نخست از وطن عزیزش افغانستان سفر کرده، داخل هند گردید. درنیمهٔ سال بیستم سن شریف خویش، یعنی در اواخر سال ۱۲۷۳، به مکهٔ معظمه عزیمت فرموده و بعد ادای فریضهٔ حج و زیارت مدینهٔ مکرمه بجانب شامات و بیت المقدس واز آن جا به عراق و از عراق به بعضی شهرهای ایران سیر و سیاحت فرموده از راه کرمان وارد بلوچستان و هندوستان و در سال ۱۲۷۸ هجري حینیکه اعلیحضرت امیر کبیر در شهر جلال آباد توقف داشتند، وارد خاک وطن گردیده و در سلک مصاحبین شاهی شامل گردید، و باذخایر علمی و تجارب عملی که در ضمن مسافرت اندوخته بود، کمر به خدمت وطن بسته و شهزاده محمد اعظم‌خان را که بیشتر باو محبت و الفت داشت، تحت تعلیم و تربیه گرفت.

در سال ۱۲۷۸ به معیت امیرکبیراز جلال آباد برای دفع حملهٔ سردارسلطان احمد خان مرحوم ازفراه، بجانب قندهار عزیمت فرمود. موقعیت امیر دوست محمدخان، دراثر تدابیر برجسته او باعث نفوذ و اقتدار سید گردید. حمله دوم سردار سلطان احمد خان بر شهر هرات، که به مرگ خودش و مقاومت بی ثمر شهنواز خان پسرش، تمام شد نیز به مصلحت و مشورهٔ صحیح سید به موفقیت امیر کبیر انجامید. متاسفانه این پیروزي با روز مرگ و پایان‌عمر امیر دوست محمدخان تصادف نموده و سلطنت افغانستان مورددعوي هاي مختلفه شهزادگان قرارگرفت، و سلامت مملکت

درورطهٔ خطر افتاد و شهزاده شیر علیخان با وجود آنکه از برادران خود به سن کمتر بود، اعلان پادشاهی کرد. سید وخاست موضوع رادریافته بفکر اصلاح افتاده و شهزاده محمد اعظم خان رابه بیعت وادار ساخت، امیر شیر علیخان نیز سید را مشیر و مصاحب خاص خویش مقرر فرموده و مصروف امور مملکتی و کشوري گردیدند.

درسال ۱۲۸۲ سید در اثر مخالف رفیق‌خان لودي، که از نقطهٔ‌نظرخدمات و نفوذ قوي‌وزیر اول دربا اعلیحضرت شیر علیخان بود، مجبور شد که ازدربار سلطنتی کناره جویدو بعنوان مسافرت‌موقتی ازحضور شاه اجازه گرفته داخل هند شد.

سید درسفر دوم خویش‌به هند، از طرف مامورین بر تانوي پذیرائی مجللی‌دید، ولی حکومت هند چون‌نفوذ افکاراو را میدانست، هر چند ظاهر اورا به میل‌خودش‌باز گذاشت. ازو مراقبت مینمود تا آنکه خبر حملهٔ امیرمحمداعظم خان، هزیمت‌امیر شیر علیخان، تصرف کابل و جلوس امیرمحمدافضل خان،قتل‌محمدرفیق‌خان‌لودي،آمادگی‌اعلیحضرت امیرشیر علیخان براي استرداد تاج و تخت ورفتن امیر محمد اعظم خان براي دفاع ازو بجانب قندهار اطلاع یافت، وازراه چمن وکویته داخل افغانستان گردید. درین موقع، چون سید استرداد سلطنت را به امیر شیر علیخان، باعث‌مزیدخونریزي و تباهی وطن‌میدانست، ازامداداو منصرف‌گردیده بطرف داري امیر محمد اعظم خان همت گذاشت، تا آنکه کامیاب‌گردیده وبا او بکابل آمدو بعد ازوفات امیر محمد افضل خان، وجلوس امیر محمد اعظم خان براریکهٔ سلطنت،بحیث‌وزیر اول،داخل کارشده و بیشتر از پیشتر

به‌امور کشوری مشغول و مصروف گردید. تا بالاخره امیر شیرعلی خان به همراهی پسرش امیر محمد یعقوب خان، دوباره تخت کابل را تصاحب نموده و زمام امور را بدست گرفت.

دراین موقع سید در کابل بوده و شاه نظر به شخصیت سید درصدد انتقام نیفتاد، لیکن درینوقت چون وضع خاک وطن را برای عملی ساختن نقشه های بزرگ خویش کافی نیافت، لاجرم بعنوان سفر حج، از حضور شاه اجازه خواسته درسال ۱۲۸۵، از کابل رهسپار هند شد.

حکومت هند، ماندن او را در خاک خویش صلاح ندانسته، محترمانه ازاو خواهش کرد که خارج گردد. سید نیز بزودی داخل دریا گردیده، بعد ازیکماه اقامت در هند بجانب سویز وازآن جابه مصر تشریف فرما گردیده، در جامع ازهر اقامت گزین و حوضهٔ درسی قایم نمود. دیری نه گذشته بود، که افکار بلند و خیالات عالی سید افغان، حکومت مصر را که تازه درتحت سلطهٔ اقتصادی انگلستان درآمده بود، به خوف انداخته بهانهٔ برای اخراج سید ساخت. تا آنکه بالاخره تیر حاسدین در اثر مسلمان شدن یک نفر کشیش نصرانی و انقلاب اقوام عیسوی مقیم مصر، به هدف خورده واسباب اخراج سید را فراهم آورد.

لابد، سید به طرف استانبول حرکت کرد، و از طرف عالی پاشا صدراعظم مملکت ترکیه، که سید را بخوبی شناخته و قدر او را می دانست، پذیرائی خوبی دیده و اسباب راحتش فراهم گردید. درینجا، نیز سید دست ازکار نکشیده و هیچگونه معاونت فکری خویش در راه تصحیح افکار درباریان و اصلاح امور کشوری، و خط مشی سیاسی

حکومت، دریغ نکرد. دیري نگذشته بود که دراثر اخلاص و عقیدت صدراعظم، ازحضور سلطان بحیث عضو انجمن معارف باب عالی، منظور و منصوب گردید. بالاخره، درپایان خدمات معارفی و کشوري شهرت و محبوبیت او به درجه‌یی رسید که دیگر شیخ الاسلام بر او برافروخته شده و از رشکی که‌به مقام شهرت و بزرگی او برده ،شاه رادرحق او بدگمان و اندیشناک ساخت. درنتیجه، سید افغان درسال ۱۲۸۷ قمري، دراثر درخواست شاه از ترکیه خارج، و دوباره داخل خاک مصر شد. هر چند درین سفر، سید بزرگوار خیال نداشت به مسایل آن کشور تعلقی داشته باشد، و صرف میخواست آثار قدیمه و اماکن مهمهٔ تاریخی رااز نظر بگذراند، و مدت کمی در آن جا بماند، دوستی و گرمجوشی، تشویق و دلجوئی ریاض پاشا، او را معطل ساخت. سید بعد از تاسیس مدرسهٔ علمی، و تدریس و نطق درمجامع عامه،‌ک انجمن سیاسی و حزب ملی ازفضلا و دانشمندان مصر تشکیل داد، و به تزریق افکار حریت سیاسی و اقتصادي پرداخته،منافع خارجه رامورد تنقید قرار داد، که درنتیجه ویونانی قونسل انگلیس‌اخراج سید راازحکومت‌مصر ،تقاضا کرد.دراین موقع ،زمام‌امور دردست توفیق پاشا بود لهذا خواهش انگلستان پذیرفته شده و سید درسال۱۲۹۶، بایکی از شاگردان افغان خویش‌بنام ابوتراب، عازم هند و وارد حیدرآباد دکن، گردید. ولی سفر سیداز مصر، براي مملکت انگلستان خیلی گران تمام شد و حزب وطنی بعد از خارج شدن او منقلب گردیده، و با انگلیس ها آویخت . و براي اداره وانتظام امور خویش‌ازسید، کتبا خواهش کردند که دوباره‌به مصر مراجعت

فرماید، ولی حکومت برتانیه سید را بصورت فوری به کلکته جلب و تحت نظارت قرار داد.

سید درسال ۱۳۰۰ قمری، بروایتی برای مطالعهٔ اوضاع اجتماعی، قوانین و اصول مشروطیت، به امریکا سفر کرده و بعد از چند ماه گردش در آن دیار، به لندن تشریف برد و میخواست دراینجا مورد اقداماتی شود. اما محیط انگلستان را برای پیشبرد افکارش مساعد نیافته به پاریس عزیمت فرمود. قبل از رفتن به پاریس، با پرنس ملکم خان سفیر ایران آشنا شد. و این شخص باعث رابطه بین شاه ایران و سید گردیده و پیشنهادات سید را درباره اصلاحات کشور ایران به شاه ایران فرستاد.

در پاریس، شاگرد معروفش شیخ محمدعبده نیز باو ملحق شده، و از آزادی که درآن جا نصیب شان شده بود، استفاده کرده باب مراودهٔ العروة الوثقی را در پاریس تاسیس و به نشر مجلهٔ عروة الوثقی پرداخت. این مجله تاثیر بزرگی بخشید، و چون مخصوصاً به سیاست استعماری حمله میکرد، در مستعمرات شرقی برطانیه، مورد سانسور شدیدقرار گرفت. سید علاوتاً راجع به مسائل سیاسی ممالک اسلامی شرقی مقالاتی نوشته و نشر میکرد و فضلا و علمای فرانسوی رابه صحبت خویش می پذیرفت. در همین موقع بود که با ارنست رنان فیلسوف قرن ۱۹ فرانسه، داخل مناظرهٔ قلمی شده و بعد از آن باا و مصاحبه نموده و رفقای قدیمش ابن سینا و ابن الرشد رابیادش آورد(۱).

پس از آن بلنت نویسنده وسیاس انگلیس، که دوست سیدبوداورا به لندن دعوت نمود.

---

(۱) صفحه ۳۰۴ کتاب نطق و کنفرانس های ارنست رنان طبع پاریس ۱۹۳۵

سید بلندن رفت، ولی چون درمسایل سیاسی با سیاسیون انگلیسی موافقت حاصل نشد، دوباره به پاریس مراجعت کرد. در همین موقع بود که سید در مجلسی که بلنت نیز حاضر بود درباره حیات خاندانی و زندگی اولی خویش در افغانستان، کنفرانس داد(۱).

بالاخره، شهرت بزرگی سید درشرق و غرب انعکاس یافته ممالک شرقی، قدرو منزلت او را فهمیدند، وازاو درخواست مراجعت کردند. وازسیانه ناصرالدین شاه قاجار، مقدم از همه تلگرافات متعدد باو کشید. سید نیز که سفرش رابه ایران موافق آمال و خیالات خود میدانست، خواهش او را پذیرفته از راه نجد، عراق، اصفهان و از آن جا وارد طهران گردید.

ناصرالدین شاه باحترام زیادی او را بدربار خویش راه داده و زمام امور رابدست او داد.

سید در ایران، معیار اشغال رتبه و منصب راتغیر، و لیاقت رامقیاس ترقی قرارداده و یک عده ازمامورین راکه از راه دیگری پیش رفته بودند، معزول ساخت و به این ترتیب مخالفینی برای خود تهیه کرد، که بالاخر شاه رااز وی گردانیده و ناراض ساختند. سید از راه انزلی عازم خاک روسیه شد. حکومت روس که به شخصیت عالی او پی برده بود، سید را به احترام زیادی پذیرفته و به قطار مخصوص شاهی به مسکو فرستاد، که بعداز چندی به پترو گراد، تشریف برد.

سید افغان، درخاک روس با علما و فضلاآمیخته و در مجامع علمی نطقها و خطابه های غرا ایراد نموده بر سیاست روسیه و مشرق و نواقص خطمشی حکومت، بنای انتقاد راگذاشت و طرفدارانی یافت. ضمناً اجازه طبع قرآن مجید

(۱) «قبضهٔ مخفی انگلیس بر مصر» اثر بلنت.

را از زارروس حاصل نمود، اما در آخر مامورین دولتی با او همراهی نکرده و بنا بران سید در ۱۳۰٦، از راه پولیند باآلمان عزیمت فرمود.

درین موقع، ناصر الدین شاه قاجار، که ملتفت اوضاع گذشتهٔ خویش بسا سید گشته و ازآن متاثر بود، به مقام مسیونخ باوملاقات، و از سید خواهش نمود که باوبه ایران برود. وضمنا یک ماموریت سیاسی در دربار روسیه باو داد، که سید پس از انجام آن به تهران بازگشت فرمود.

این مرتبه، سید انجمن بزرگی درایران تاسیس و درس وطن پرستی را شروع کرده شهرت، فضیلت ولیاقتش سرتاسر کشور را فراگرفت، درباریان باوحسد برده وبه همدستی بعضی رجال مقتدردربار، شاه را از اورنجانیدند. لابد، سید باخاطري افسرده ونا شاد، بزیارت شهزاده عبدالعظیم رفت ولی درینجا نیز مردم که طبعا باوگرویده شده بودند، بدورش اجتماع نموده واو نیز خطابه هاونطق هاي موثرش را ایراد می کرد، تابالاخره شاه با شدت تمامی بقوهٔ عسکري متوسل شده، سید رااز مزار شهزاده بیرون وبا وضع رقت بار واسف آوري از خاک ایران، اخراج کرد.

سید از ینجا بعراق تشریف برده ومدتی از طرف شاگران مخلص و وفادارش، مورد خدمت گذاري و پرستاري بود.

بعد از اخراج از خاک ایران، و صحت یافتن درعراق، سید سر راست به لندن رفته و اخبار ضیاالخافقین را به انگلیس و عربی تاسیس و درآن براي بیداري ممالک شرقی مقالاتی انتشار میداد، اما بزودي اخبار او را توقیف کردند.

پایان کار، سلطان عبدالحمید ترک نامهٔ بدو نوشته و خواهش کرد به استانبول تشریف فرما گردد.

سید چون خلق و ذات سلطان را بخوبی میدانست، در رفتن تردد داشت، ولی تجدید خواهش سلطان او را به سفر ترکیه واداشت. مدتی، سلطان وقع زیادی باو گذاشته و او را در ردیف مصاحبین و مشاورین شاهی شامل ساخت، و سید نقشهٔ اتحاد ملل اسلامی را باو ارائه و سلطان آنرا خیلی پسندیده اجازهٔ عملی ساختن آنرا بخود سید عطا کرد. سید مکاتبی بنام زمامداران و رجال خبیر شرق نگاشته وجوابهای مساعد، گرفت. ولی، متأسفانه نامهٔ ناصرالدین شاه قاجار، که حاوی برتخویف سلطان ترک از سید افغان بود، عبدالحمید را نسبت بوی مظنون ساخت. این مسئله چون مصادف با پیشنهاد بزرگ و عالی سید راجع به مقصد اتحاد مسلمین و تشکیل خلافت که برای اسلامی بود، طبعاً به منافع نمایندگان دول اجنبی برمی خورد، ازچند ین طرف صدای مخالفت سید را بگوش سلطان رسانید و سلطان را ازو برگردانید.

دیری نگذشته بود، که سید بزرگ، علامهٔ کبیر افغان به مرض سرطان که در فک اسفل او ظاهر شده بود، گرفتار و مورد عملیات جراحی قرار گرفت، و بنابر روایتی چون یک نفر گماشته یکی از سفارت ها که پرستار

سید بود در زخم او ادویه التهاب دهندهٔ رامخلوط کرده بود ، در حالیکه سید نزدیک بود شفایابد، مرضش عودت کرده و بزندگانی او خاتمه داد ودرسال ۱۳۱۴ هجري قمري، مطابق ۹ مارچ ۱۸۹۷ میلادي، برحمت ایزدي پیوست ونام،نامی خودرا بر صفحهٔ تاریخ روزگار براي ابد بیادگار گذاشت .

جنازهٔ او را،جم غفیري که شاید زیاده و اکثریت نفوس پاي تخت ترکیه راتشکیل میداد، و درتاریخ آن شهر بی سابقهٔ مثال بود (به شیخلر مزارلغی) رسانیده مدفون نمودند.

میگویند هژده نفر دربین راه لگد کوب شده ،مردند.

شماره ۱۰ سال ۹مجله کابل
جدی ۱۳۱۸ ش
صفحات ۴۲- ۴۹

تعلیمات و هدایات اسلامی

بقلم میا اوراد الدین

هرگاه به صفحات تواریخ عالم ، نظر عمیقی افگنیم ، و چندصد سال پیش را به قهقرأ ملاحظه کنیم، با کمال وضوح می بینیم ، که ملت اسلام یکی از ملل بزرگ عالم و مذهبش آخرین مذهب رسمی دنیا بشمار میرود ، که مدتی از دریای چین تا اوقیانوس اطلس ءرا، ممالک اسلامی در تحت تصرف داشتند .وحدودش از طرف مشرق بچینن ، و از مغرب به اوقیانوس اطلس، و قسمی از فرانسه و اسپانیا و از طرف شمال به(وین) و به سائیبریا و از جنوب بدریای عمان و خطاستوأ منتهی، میشد. و از طوایف متنوعه و ملل مختلفه دنیا، چون عرب، چین و مغول، ترک و تاتار و خراسانی و هندی و فارس مرکب و متشکل و در تحت کلمهٔ مقدسه محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم هم آواز برادر و شریک در نفع و ضرر بودند.

حینیکه از تاریخ ٦٧٣ هجری‌قمری، که دو رهٔ بنی عباس خاتمه یافت ، و خلافت بدیگر سلاطین اسلامی رسید. هر قطعه از ممالك فوق‌در تحت سلطنت یك پادشاه ادارمیشد. و زمانی در تاریخ دیده میشود، که بیشتر از ۲۸ ملیون فرسنگ مربع در تحت‌تصرف‌تاجداران اسلامی‌بود. و درین‌مدت روز بروز بر عدهٔ مسلمانان افزوده و اسلام قوی‌تر میشد. چنانچه در عهد خلفای امویه، تا ساکنین‌شمال‌افریقامسلمان‌وقانون‌محمدی‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم‌راتااسپانیه‌وفرانسه‌جاری نموده بودند؛ همچنین خلفای عباسیه بامنشور اسلام تاهندو چین رفته فتوحات بزرگی‌نمودند‌چنانچه سلطان محمد فاتح و دیگر سلاطین‌وآلی‌عثمان‌بقوت شمشیر اسلامی ،تمامی‌بالقانات و آسیای کوچك و مجارستان‌رافاتح و کتاب الله راتا(وین)بردند.

داکترگوستاولوبون فرانسوی‌میگوید :

«اروپایان‌درتحت نفوذ علوم‌وفنون مسلمانان ،دربن نزد یکی خود را خارج‌نموده اند، درخشندگی و نورانیتی که‌دراروپا و آسیا ازمدنیت این قوم ذکی حاصل‌شده‌است ،اصلاًفراموش شدنی‌نیست، آیانامدداران بزرك اسلام مانند ابن‌سیناو ابن‌رشدو امام‌رازی‌رافراموش کردن‌امکان دارد.»

دیگری ازفلاسفهٔ اروپاسیگوید: «نمیدانم که اسلام چگونه عطا کرد برما درظرف مدت دوقرن این‌همه ازفلکیون وعلمای هیئت و نجوم وفلاسفه‌را که شمار افراد آن ،وقت طولانی رالازم‌دارد باوجودیکه کلیسای مامدت ۲۰ قرن‌بر عالم مسیحت مسلط بود، یکنفر فلك شناس‌و نجومی رابرمارو اند اشت »

سیدجمال‌الدین افغانی رحمته‌الله‌علیه‌میگوید: که‌پس از ظهور محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌و سلم که‌تمامی قبائل‌عرب رامتحدنموده‌امت‌واحد قرارداد ، و وآنانرابسوی‌مقصدواحد دعوت مینمود، امت‌بزرگی تاسیس یافت که‌جناح

مملکت وحکومت آن‌از رودخانه «تاج»دراسپانیا «اندلس»تارودخانه گنگ در هند یعنی‌ازآخر مشرق تااول مغرب کشیده شدو بیرق‌های تمدن عالم اسلام ،در کرهٔ زمین بر افراشته گردید در آن‌زمان‌اروپا در ظلمت‌و تاریکی‌جهل گرفتار بود.

آن‌مسلمانان حقیقی ،چون بحقیقت مذهب شان‌دلبستگی و بحقانیتش یقین داشتند جان و مال را فدای اسلامیت نموده و برای نگهداری آن‌از همه چیز بچشم‌پوشیده ودر راه ترویج دین اسلام از هرعلاقه دست کشیده ، فتح‌اسلام راشادی مسلمین وشکستش را عزا داری‌خوددانسته ،جان‌دادن رادراه اسلام باکمال اعتقاد واطمینان ، بگفته پیغمبر صلی الله علیه واله‌وسلم‌با یك وجد ومسرتی افتخار دانسته وجان‌سپرده اند.

نهصدسال ،این عقیده‌پاك‌مسلمین راخداوند گاردنیا گردانید ونفوذشان رادرشرق وغرب‌عالم ساری‌وجاری ساخت .تاسنه ۸۹۸ هجری که تفکیک وتجزیهٔ ممالك اسلامی شروع وبدوا‌اندلس‌بتصرف ملت‌عسوی درآمد ماجد وکتاب آسمانی مسلمانان طعمهٔ آتش‌گردیدو در ۱۲۱۱عسیویان ، مشرق اروپا عثمانیان راکه تادروازهٔ وین رفته‌بودند ،عقب‌نشانیده ازآن‌روزعالم اسلام روبضعف گذاشته چنانچه در۱۱۳۱ پلونی‌وضرب ازدست اسلامیان بیرون‌رفت، ودر۱۱۸۸قریم وتاتارستان ودر۱۲۳۵ یونان وارمنستان وهجده شهر ایران ،ودر۱۲۵۷ الجزائر وهندوستان در سال ۱۲۸۱قفقاز، و در۱۲۹۰ خیوه‌وبخاراو ترکستان،ودر۱۲۹۱تونس،ودر۱۳۰۲ خطهٔ مرو ودر۱۳۲۶ بلغاریه وبوسینا،وهرزگووین ودر۱۳۲۹ مراکش ،ودر ۱۳۳۰ طرابلس‌غرب.

خلاصه اینکه باستثنای نفوس همین‌چند دولت‌اسلامی افغانستان ،ایران

ترکیه، مصر حجاز، عراق، بقیه در تمام ممالك مختلفه عالم منتشر و در تحت سلطنتهای مختلفه مسیحی و غیره حیات اسیرانه رابسر میبرند امروز، که ۱۳۵۸ سال از هجرت محمدمصطفی خاتم النبین پیغمبر اسلام میگذرد، اسلام بدرجه ضعیت و مسلمانی باند ازهٔ بی‌مقدار شده که بواسطه نفاق و شقاق و عدم اتحادیکه دربین عالم اسلام‌است، هرقطعه ازقطعات مقدسهٔ‌اسلام، درچنگ دولتی و هر قسمتی ازخاکش دستخوش سلطنتی گردیده است همان اسلامیکه هزار سال‌بعد ازهجرت، بیشتر از۲۸ ملیون فرسخ‌مربع درتحت تصرف تاجداران اسلام داشت، امروز دول‌اسلامی منحصر به افغانستان، ایران، ترکیه، مصر حجاز و عراق و بیشتر ازچندهزارفرسخ مربع درتحت تصرف شان نیست. این‌است حال‌تفرقهٔ قوای‌اسلامی و تشتت عالم‌اسلام.

سید مرحوم میفرمایند:« ازبسکه همدردی و تعاون دربین عالم‌اسلام مفقود و مسدودگردیده هیچ‌قوسی رابا قوسی وملتی، را با ملتی رابطه و عاطفهٔ اسلامیانه نمانده‌است، باوجودیکه خداوند متعال‌به‌تمام‌عالم اسلام باعتصام و تمسك برقرآن عظیم الشان، ومنتها درجه اتحادو اتفاق شان،و خود داری ازتشتت و تفرقه و اختلاف آنهاهدایت بلکه‌امر و نهی صریح فرموده.

« واعتصموا بحبل‌الله جمیعا ولاتفرقوا» محکم کنید و چنگ‌بزنید بر رسن‌محکم و متین‌الله‌تبارك‌و تعالی که‌قرآن شریعت‌غرای محمدی‌صلعم‌است، باتفاق‌وجمعیت‌تام، وهر هرگز تفرقه و اختلاف راپسند نکنید.این دو امر بزرگ و خطیر ستون قوی‌و رکن متین اسلام است و هر که‌ازین دو امر بزرگ مخالفت و بی‌اعتنائی نمود گرفتار و ذلت و فلاکت دنیاوعذاب آخرت‌خواهد شدچنانچه نبی کریم صلعم فرموده«من شذ شذ فی‌النار» کسیکه ساندجمعیت اسلامرا میماند درآتش دوزخ«آن‌المؤمنین للمؤمن

منزلته احداعضا ئه اذاسی احدهما المتاثر له‌الاخر» و نیز ازتفرقه و تشتت نهی فرموده «الاتقاطعموا ولاتحاسدوا وکونوا عبادالله اخوانا»مناسبات دوستی و برادری‌خود را قطع نکنید، و کینه و حسدنکنید و بشوید بندگان خداو باهم‌برادر این‌است هدایات و تاکیدات‌نبی کریم‌صلعم،درموضوع همدردی‌و مواسات و اخوت و اتحاد ،و نهی‌ازتفرقه و تشتت و اختلاف‌عالم اسلام.

علامهٔ سید مرحوم ،دراین‌موضوع بسابراهین قاطعهٔ قرانیه را ایراد فرموده «انماالمومنون‌اخوة»جز این نیست که‌تمامی مومنین‌شرقا و غربا باهم برادر هستند. اگر در بین شان کدام‌تفرقه واختلاف‌و جدال‌و قتال‌پیداشود‌آنرا احتماً‌اصلاح‌و شرو فساد شانرامحو‌و نابود کنید.

چنانچه الله‌تبارک‌و تعالی میفرماید:«و ان‌طائفتان من‌المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهمافان‌بغت‌احداهماعلی الاخری فقاتلواالتی تبغی حتی‌تفئی الی‌امر الله»اگر دو طائفه از مومنها با هم‌قتال‌و جدال‌داشتند آنرا احتما اصلاح کنیدپس‌اگر یکی‌از ایشان‌بر دیگری تجاوز و تعدی میگردند،پس‌شما باطایفه باغیه‌و متجاوز بین قتال‌بکنید ،تا ایشان از تجاوز و تعدی خود به انقیاد حکم‌خدار اجع‌و قانع‌شوند،پس‌چه‌جائیکه ملت اسلام باجنبی و مخالفین دین‌مشغول‌محاربه‌و قتال‌باشند.

و دراسر صریح‌قرانی وجوب‌نصرت‌و تعاون‌است برمؤمن ،برای‌برادر مسلمان‌خود بهترین‌و بلندترین نصرت‌و تعاون، عروج‌اصلاحات و شئونات جامعه‌اسلام‌است‌و بس.

چه‌اعز از اعتلاء کلمهٔ حقه‌عبارت‌است از تمسک بعروة و ثقی اسلام—و اتفاق و اتحادو جمعیت تام‌شان‌همین‌مراداست و بس‌زیرانبی کریم صلی‌الله‌علیه و سلم‌فرموده (این یدالله مع‌الجماعته و کفی بالقدرةالهیته عوناذاصح الاجتماع و صدقته‌الالفته»

بدرستیکه یدخداقدرت خدا کمک خداعون خدا باجامعۂ اسلام است، و کافی است قدرت و نصرت و عون الهی برای کسانیکه جمعیت شان و ایمان و صداقت شان و نیات و احساسات شان قوی و صحیح باشند.

ازفرمایشات سیداست که درقران آیتی نیست که بصدای بلند و واضح تمام مسلمانها رابطرف سعی و مجاهده، برای نشر و اعلاء کلمۂ حقۂ اسلام، و بسط و توسیع مملکت و سیادت و حکمرانی بر بلاد اجانب دعوت نکرده است، و درصورت تنبلی و کسالت شان از پابندی و علمی کردن آن حکم و آیت خطر و گناهی، بلکه مذلت و حرمان عظیم است چه از فرایض مذهبی مسلمانها است که ملت خود را برای وسعت ممالك خویش و حکمرانی و جهانگیری و نشر دین مقدس اسلام تعلیم و تربیه صحیح داده «حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله الله» تاهیچ ملت کفره بدنیانمانده و دین حقۂ اسلام محضاالله بر تمامی کرۂ زمین نافذو جاری کرده شود.

نهضت و تمدن مسلمانان، اسبق، غیر از تمسک بعروۂ وثقی و حبل متین اسلام، دیگر چیزی نبود معذلک باوجود همان دین پاك اسلام، ملل اسلام امروز ضعف و از حکومت و تسلط جهانگیری محروم، بلکه دستخوش اجانب است جز این نیست که که اولاً آن تعالیم بزرگ و تمدن پرور اسلامی عموماً صرف عدو ماصرف نظر گشته و اگر قدری هست باز هم کسی بدان عقیدۂ راسخه ندارد و عمل نمیکند. و نور تائیده و ایمان شان خاموش است زیرا آن رگ حساس جامعۂ اسلام، که اگر انگشت اجنبی بدان رسد، جامعه تکان بخورد کجااست ؟

بجای تشبث به تعلیمات اساسی و تهذیب اخلاق اسلامی یکمشت عادات و آداب اباطیل مز خرفات بر جامعۂ اسلام حکومت میکنند. و ذرۂ از آن عقایدی که ۱۳ قرن قبل عالم اسلام رابطرف ارتقاو تمدن اسلامی سوق داده بود وجود ندارد.

علامه‌سید مرحوم میفرماید:«که‌عقایدمقدسهٔ دینی بسامغشوش و ضعیف گشته) اسم مقدس دیانت سلعبهٔ هوا و مقاصد فاسده واله اجرای اغراض سخیفه، شده است. مسلمانهای ۱۳ قرن پیش، برای تسخیر عالم دنیا، قیام میکردند و در راه پیشرفت عقاید صحیحه و اعلاء کلمهٔ حقهٔ اسلام باستقبال مرگ میرفتند و میشتافتند. و ماغیر از حیات شخصی و تن پروری خود دیگر چیزی رادوست نداریم». .

و تهاجم اجانب رابممالک خود باچشم خالی از تاثر تماشا میکنیم. مسلمانان اسبق، عقیده داشتند که اگر مسلمانی دیگر مسلمین را بکمک خود خواست وجواب باو ندادند آنها مسلمان نیستند. و ماهم عقیدهٔ داریم. اما اختلال و اضمحلال تونس و الجزائر. ریف و مراکش. قفقاز و اندلس، هندوسوریه، یابین النهرین و جاوه، خیوه و بخارا و غیره و غیره مسلمانها بچشم خود میدیدند، و یک فردشان هم بیرون نیامد و ایمان داشتند و هیچگونه فداکاری را روی کار نکردند، تاممالک خود را باتفاق و اتحادنامهٔ از پنجهٔ اغیار گرفته احراز مینمودند لذااجانب مالک و وارث دنیا گشتند، و ما مسلمانها بغیر از خویش و منافع خویش بدیگر چیز ها کار نداریم.

چون ثابت شد که، خیلی پست و دون همت هستیم، باوجوداین هم اگر بگوییم که ما وجدان ملیت و جذبات اسلامیت داریم، مثلیکه دروغ گفته باشیم و ندانسته باشیم که دروغ وخلاف گفته‌ایم و نسبت بدیانت خود هیچ رشک و غیرت و همت را اظاهر نساخته‌ایم الذر زجانب مستحق سیادت ومالکیت دنیا گشتند، وماشایسته حرمان وهجران.

حضرت سید میفرماید! بزرگترین مطمح نظر دیانت اسلام در اجتماع این است که مسلمین قوی و توانا باشندو بتوانند سائر ممالک دنیارادرتحت اطاعت خوددرآورند، آن اسلامیکه خاتم انبیاً آورد، مستلزم این بود که مسلمانهانه تنهاتابع دول کفرنشوند، بلکه درد نیاسیادت نموده و ملل سایره رابه متابعت خود دعوت نمایندودر تزاحم گیتی

فاتح و مظفر و ارجمند مفتخرباشند. بلکه یک قسمت ازتعلیمات اسلام برای این مقاصید عظیم و منبع روی کار بود و تعلیمات امروزهٔ ما باآن دسته از تعالیم اولیه که راجع به سعادت فردی مسلمین است ، محو شده بجای آن ساعادات واوهام مجوس و بت پرستها و اخلاق منزو یانهٔ هندو ها و بدعت های بی اساس مبتدعین و رواج و مراسم جهلاء بر نفوس مسلمانان، مستولی گردیده است. »

جهادو دفاع که سخترین و متکرین قوانین نظام اجباری است، وهمین یك حکم اسلامی در ۳ ، قرن قبل سند فتح دنیارا امضانموده و بدست ملل اسلامیه داد ، امروز از بین رفته . لذاعزت و سعادت مسلمین نیز در زیر پای سرباز ان مللیکه هنوز حس فدا کاری در آنها زمرده است پایمال میشود. مسلمانهای ۳ ، قرن پیش ، علوم و صنایع را دوست میداشتند و تعالیم دینیهٔ آنهابانها گفته بود که برای مقاومت بادول متمدنه دنیا باید بعلم و صنایع و همان عناصر مدنیت آنهامجهز شوند. لذاتمام علوم و صنایع و فنون در کمتر از یك و نیم قرن بملل اسلامیه منتقل شده بود.

اما خیلی جای تأسف است که اخلاق کسالت آلود ها و اعصاب ضعیف متکارسلانهٔ ما مخالف مجاهدت و زحمت کشی و کوشش و تحصیل علوم و فنون است.

تعالیم دینی رابصبغهٔ روحیات خود، رنگ آمیزی گرده ایم مثلاً این جمله بزرك که «طلب العلم فریضته علی کل مسلم و مسلمته » « اطلبو تعلم و لوکان بالصین» «اطلبو العلم من المهد الی اللحد» را تفسیر کرده ایم یعنی کلمهٔ علم را فقط بعلوم تفسیر کرده ایم یعنی کلمهٔ علم رافقط بعلوم دینی تفسیر کرده وتصور کرده اند که نبی کریم صلعم فقط آنها را به تحصیل علوم دینیه تشویق داده است، و باز از علوم دینیه هم فقط بر مسائل فرعیهٔ فقهیه اکتفأ کرده اند، بلی صحیح است او بر هر فردی واجب است که روابط خود را با خالق خود و تکالیف شرعیه خود رابدانند ولی تحصیل علم شامل

تمام اقسام علوم است یعنی تمام علومیکه برای دین و دنیای مسلمین لازم است، از آنها کار بگیرند. زیرا علومیکه مقصود شارع اسلام است و مسلمین را به تحصیل آنها تشویق میفرمایند علومی است، که مسلمین را از ذل احتیاج بیرون آورده و ایشانرا در تزاحم حیات توانا و نیرومند کند خلاصه آنهارا به سعادت و سیادت بر سایر امم رهنمائی کند باوجود این حالت ماچه میکنیم؟ ما از علوم دینی باستثنای بعضی از مسائل فرعیه فقهیه دیگر چیزی رانمیدانیم و میگوئیم که بیغیر از تحصیل مسایل فرعیه وفنون ناروا است و بس.

فیلسوف سید میفرماید «بچه دلیل، دیروز مسلمین کرهٔ زمین را مطیع خودساخته بودند و امروز بچه دلیل دنیا مسخر یك شرذمهٔ قلیل و یکمشت اروپائی شده است؟ مبلغین مسیحی باپول و سرمایهٔ کافی، شرق و غرب دنیارا در زیر پای خود درآورده اندسر یض خانه ها، مدرسه ها و دار اسلا یتام تاسیس مینمایند. در بیغوله های افریقا و صحرای مغولستان، درمیان طوایف سیاه و سرخ و زرد و وحشیهای اوقیانوسیه مشغول تبلیغ دیانت مسیح هستند، علما و روحانیون ما چه میکنند؟ بهر یك از مبادی دینی که مراجعه کنید از نظافت و امور صحی گرفته، تا تحصیل علوم و فنون و وسئلهٔ جهاد و دفاع و اجرای احکام اولیه اسلام، همه را فراموش کرده و بجای آن بعضی از فرعیات مذهبی و برخی از عادات و مراسم بدعی حکمفرما است اگر بجای تمام فضایل و مزایای ملل، فقط تعالیم قرآن و مبادی اسلام در ممالك مسلمین موجود میبود، ممالك اسلامیه تماماً قوی و باعظمت و یك تمدن قوی مانند تمدن زنده ترین ملل دنیامیداشتند، وتمدنی که برین اساس باشد از زیباترین مدنیتهای دنیاخواهد بود.

اما شرق، ظاهراً مسلمانان هستند. ولی بمبادی اسلامی عملیات شان خیلی کمتر

به‌نظر میخورد. هر کسیکه از شرایع حضرت خاتم الانبیاء مطلع باشد، و در روحیات و معتقدات ملل اسلامی غور کند، دیوانه میشود. باید به‌احوال موجوده عالم اسلام مرتبه و ندبه سرایی شود.

پس باید در هر امتی از امم، جماعتی علی‌الله الدوام به‌تعلیم و مواعظ حسنه و تبلیغات سائرین مشغول بوده‌باشند و در تحلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند، و در تعلیم طرق سعادت تقصیر نکنند. و همیشه در تقویم و تعدیل نفوس قوم و ملت خود، بکوشند و اوصاف فاضله را بیان و فواید آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی و مضار آنها را تبیین و از امر بالمعروف و نهی عن المنکر غافل نشوند زیرا آنکه جمیع معلومات اتان مکتسب است اگر او را معلمی نباشد، از عقل خود بهره و فائده نخواهد گرفت و چون حیوانات در ین عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم خواهدماند.

پس معلمی واجب شد. و شهوات و خواهشات نفس را حدی و اندازه نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوت را نباشد لامحله صاحب آن خواهشات سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود، بلکه خودرا هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا به‌دار الشقا خواهد رفت. پس امر بالمعروف و نهی عن المنکر و معدل اخلاق لازم شد.

دین مقدس اسلام، اعظم فروض و واجبات آن این دو امر بزرگ است. چنانچه خداوند پاك در قرآن عظیم فرموده «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئك هم المفلحون» میباید که هر آینه باشد از شما گروهی که بخواهند مردم را بطرف خیر و نیکی و بهبود دنیوی و اخروی شان و امر کنند برای شان به نیکی و خوبی و منع کنند ایشان را از کارهای بدو ناشایسته و حال آنکه این گروه موصوف کامیاب و رستگاراند.

از فیضان سیداست که میفرماید اندک مرور باتعمق در تواریخ ملل قدیمه وجدیده این نکته را برما روشن خواهد نمود، هرملتیکه دارای ملکات فاضله و اخلاق عالیه بوده اند، عالم را مسخر گردانیده و برعکس وقتیکه محامد اخلاق از آنها سلب و اخلاق رذیله دربین آنها شایع شده محو و منقرض گردیده اند.

پس ازاین مقدمه و اعتراف باینکه بقای هرملت منوط وباخلاق نیکوی آن ملت است، گوییم که اغلب ازاوامر و نواهی شریعت مقدسه اسلامیه نظر تهذیب اخلاق بشر دارد و به همین لحاظ است که نبی کریم صلی الله علیه و سلم فرموده «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» من فرستاده شده ام تااخلاق مردم را تهذیب کنم، و رذایل اخلاقی رااز جامعهٔ بشر دور نمایم.

اینک قرآن مبین و اخبار و ارده از اولیاءدین، وقتیکه بانها مراجعه میکنیم میبینیم که ما راامر میکنند به تخلق باخلاق حسنه و کسب خصال و ملکات فاضله مانند دیانت، امانت، راستگوئی، خلوص عقیدت، استقلال فکر، صبر بر مکاره، محبت و رافت، وفا بعهد، شجاعت، سخاوت، اعتراف بخطا، اعتماد بحقیقت، کف نفس از مشتهیات نفسانیه حسن معاشرت ترک امور لغو و ملاهی عدل، تواضع، قبول پندو نصیحت استقامت عفت و مروت علو همت اذعان بحق، صلهٔ رحم حفظ دوستی مشوره در امور التزام بحقیقت، احترام بزرگان و اهل نوازش و زیردستان، مساعدت بامظلوم، تنفر از ظالم عدل قبول ظلم، تامل در امور رحم امور خیریه، اعانت به فقرا، تعاون در امور خیریه تقوی و راستی عزم و ثبات در کارها، تحصیل علم، تهذیب نفس ادای حقوق مردم ایثار بر نفس، حلم و بردباری، حکم بحق، اجتناب از هزل و استهزاء دلالت بخیر، عیادت مریض، حفظ حقوق همسایه پاس حقوق داشتند شکرنعمت، اصلاح ذات البین، احسان بوالدین، ترغیب در تحصیل علوم و فنون سعی در کسب معیشت

و ادار کردن دیگران باسو رو اعمال نیک، امر بالمعروف ، باز داشتن دیگران از اسو رو افعال بد، و تشبث باخلاق و ملکات فاضله این است تعلیمات برجسته اخلاقی دیانت مقدسهٔ اسلامیه. آیا در دنیا کسی پیدا میشود ، باداعیهٔ عقل و شعور بگوید که این قبیل دستو رو تعلیمات بد است؟.

و اگر کسی چنین بگوید بغیر از نادانی و بی‌خردی و عاری بودن گوینده از فضایل و کمالات انسانیه بچیز دیگر میشود حمل کرد؟ پس باید اعتراف و تصدیق به‌خوبی و حسن تعلیمات مذبو رو اذعان برینکه هادی و از رهنمای ما حضرت سید المرسلین مؤسس اساس مدنیت معدن اخلاق حسنه و فضایل انسانیه بوده، چنانچه خداوند پاک درشان صاحب لولاک فرموده «انك لعلی خلق عظیم» و در صدر اسلام در پرتو ملکات فاضله بملل ، مقتدر و ثروتمند عالم فایق و فاتح و مظفر و حکمران آمده‌ایم حالالازم است که خود را قاضی نموده محاکمه کنیم به‌بینیم — که امروز از اخلاق و فضائل ممدوحه که قسمتی از آنها مطور شد کدام یك را دارا و از کدام بی‌بهره هستیم افسوس که با خجالت تام باید تصدیق کرد نه تنها دست ما از جواهر گرانبهائی اخلاق راقیه خالی و تهی است، بلکه اخلاق و عالات رذیله فحشاو منکرات بقدری در ین ایام نشر و شیوع یافته و قبح آنها از بین رفته که اکثر یه بارتکاب آن فخر مینمایند

پایان

سید جمال الدین افغان او دقضا او قدر عقیده

صدیق الله «رشتین»

دسید جمال‌الدین شخصیت او دهغه علمیت او قدر منزلت څه پټ‌پناه شی نه دي، دازه و یلی شم چه کوم شهرت چه خداي سید جمال‌الدین ته په ټوله دنیا کښی ورکړی‌دي داسی شهرت به دمشرق په خلقو کښی‌بل چانه وي سو ندلی.

سید جمال‌الدین هغه نابغه او د مشرق په افق کښی ځلید و نکی ستوري دي چه تر اوسه پوري خلق داسارت په تور ه شپه کښی دد ه په برکت او دده په شغله او رنائی‌قدم اخلی او ځان دمطلب ځای ته رسوي. دسید جمال‌الدین داعلی نه‌اعلی قابل‌قدر وصف دادي: چه‌ده هغه پرده چه(داسلام او دسیاست او ددین او دترقی په مینځ کښی دهغه دغه خلقو په‌نظر کښی‌ښکاریده)له مینځه پورته کړ ه او داحقیقت ئی دنیاته و ښودلو:چه اسلام په پور ه معنی

سره دهر قسم ارتقأ سر چشمه او دهر قسم تمدن چینه او منبع دي .

سیدجمال‌الدین خپل‌غوره او برگزیده خیالات او خپلی کمیا وي نسخی او خپلی پیش قیمته ملغلري د اسلام او د مذهب په احاطه کښی دننه خلقوته ښودلی‌دي، هر څو سره‌که دي‌په خپل‌قلم کښی بلند او تیر راغلی دي مګرچه داسلام‌پولی له راغلی‌دي،نو په ډیر احتیاط سره‌ئی‌قدم پورته کړي دي.

سیدجمال‌الدین په خپل‌حیات‌کښی‌همیشه‌داسلام‌او داسلام دحقوقو مدافعه کړي ده‌او په هره‌وسیله سره‌ئی چه‌لاس رسیدلی دي‌نو داسلام دمخالفینو مقابلی‌ته ودریدلی‌دي.

لکه هغه رساله چه‌ده ددهریانو او نیچریانو په‌رد کښی لیکلی‌ده بهترین شاهد او دلیل دي .

څرنګه چه سید جمال‌الدین دهغو کسانو سره چه (داسلام په سادي حقوقوئی حملی او تجاوزونه کړي دي) سخته مقابله کړي ده دارنګه دهغو کسانو په مقابله کښی (چه د اسلام په معنوی‌حقوقو او عقایدوئی حملی کړي دي)دیودلاوړاو باغیرته‌افغان‌پشان‌کلک او سلاتړلی ولاړ دي.

دلته‌زه فقط دسید جمال‌الدین هغه خیالات ښکاره‌کوم‌چه‌کم ده دقضا او قدر په مسئله او دمتعصبینو په مقابله کښی ښکاره کړي دي.

هر کله‌چه دډیر بحث‌دپاره‌موقع‌نشته نو امیدکوم چه محترم لوستونکی په‌ددي‌یوي مسئلی نه«دمشت نمونه خروار»کاروا خلی) .

پدي کښی‌هیڅ‌شک نشته‌چه عقیده‌په بدنی‌اعمالو کښی ډیر دخل او تاثیر لري او داعمالو صلاح او فسادښه او بدعقیدي دصلاح او فساد ښه او بـد

پو ري تعلق لري. عقیده دبدني اعمالو او دانسا ن دټو لو کا رنا مو مر کز او محو ر دي که عقیده پاکه او درسته او بی الایشه وي نو اعمال هم ضر و ر پاک او در ست او بی الایشه ر اځي او که عقیده فاسده اوګډه وډه وي نو اعمال افعال هم هماغسی فاسد اوګډو ډ ر اځي. هو کله داسی هم کیږي چه یو ه پا که عقیده یا داصو لو ددین یو صحیح اصل انسان ته ور اند ي شي نو یاداوي چه دي پر ه پوي نشي او یادو ا ي چه استعدادنلري خو په اشتباه کښی ولو یږي او هغه سمه او پا که عقیده تر ینه پدي سینځ کښی ګډه و ډه شي او باطله او فاسده عقیده ئی په ز ړ ه کښی ځا ي و نیسی نو خا مخا پدي و خت کښی چه دده نه کوم اعمال صادر یږی دعقدي دفسادله کبله فا سداو خر اب راځی و لی چې د عقیدي مثال خو لکه د دیو ال تادو دی . که چیر ته دد یو ال په تادو کښې یو ه خښته کږ ه ر اشی نو تراخر ه پوري ټو ل دیو ال کوږ راځی هم دغسی که دصحیح عقیدی سر ه دذ کر شوی عو املو په اثر فاسده عقیده ګډه او خلطه شی نو ټو ل اعمال او کارنامی به تر آخره پو ري صحیح ر نګ قبو ل نکړی بلکه ټو ل به ګډو ډ او خرا ب تر اب وي. پدي مو قع کښې تجد د او ظاهر پسند خلق داخیال کو ي :چې دغه ا نحطاط او دغه تنز ل او پستی چه مو نږ ته را رسیدلی دی ددي سبب او علت فقط دعقیدي او دمذهب پابندي ده او داهر څه چه دي ددغی اصل او ددغی عقیدی له کبله مو نږ ته پیش شوي دي. همدا ر نګ د کمو نیز م پیر و ان (یعنی هغه کسان چې ددین او د عقیدی پابندنه وي او په ز ړ و نو او سترګو او غو ږ و نو ئی دتیا ري پر دي پر تی دي او د حقیقت د پیژ ند لو نه عا جز د ي) په دین ا و عقید ه او ددي مسلک په پیر و انو (یعنی هغه کسانو باندي چه دمذهب او ددین تابع وي)طعن او بدردوائی

او دفلاح او د کامیابی او دبنی نو ع دارتقا د پا ره د غه پا بندي مهلکه او مضره بو لی و لی دوي هغو خلقو ته گو ر ي.

چه ظا هر ا دمذهب او دعقیدي دبیر غ لاندي ر وا نوي مگر صحیح عقیده تر ینه و ر که او گېه‌و ډه‌شوي‌وي او تش دعقیدي په نوم صحیح وي که غلط ر وا نوي او خیال ئی داوي: (چه گو ندي مو نږ به کامیاب او مقصدته و رسیږ و) دلته نو خبر ه داده: چه صحیح عقاید دفطرت سره موافقی او بر ابري دي، په دي لا ر ه کښې هیڅ قسم نقص ا و کمی ز یا تی نشته. مگر چی عقیده غلطه شی نو عقید ي ته خه گناه ده دا خو د عقید ه کو نکی نقصان او کمز و ری ده. «تر دي ځایو پو ري خو صر ف د مطلق عقیدي په نسبت خه‌و و یل شو او س دخاصی عقیدي په نسبت خه لږ ډیر و یلی شی»

دعقایدو دجملی نه یو ه دقضاا و قدر عقیده ده چه داعقیده داسلام دا صو لو خخه شمیر ل کیږي او داسلام یو اساسی او متین ر کن دي. ډیر خلق داگمان کوي او دائی جز م دي: چه هر ملت او هر قو م چه په دنیا کښې خو ار او زلیل اؤ ضعیف شوی دي او خپل ذاتی یافطری همت او قوت و ر نه تلی دي. یگانه علت او سبب ئی هم دادقضا او قدر عقیده ده. گو یا په مو جو د ه و خت کښې چه مسلمانان دغسی بیطاقته او بی لا سو ا و بی پښو د ي ا و د ټو لی دنیانه په حر بی سیاسی او نو ر و طاقتونو کښې و روسته پا تی د ے نه ئی په دنیا کښې خه‌شو کت نه ئی دبد به نه ئی شا ن و عز ت شته دي. دظا هر بینو خلقو په خیال ددي علت او اصلی مو جب دادي:

(چه دوي دقضا او قدر معتقددي او هم داعقیده ده چه دوي ئی له پښو او لاسو نو نه تړ لی د ي هیڅ کار روز گار نشی کو لی ټو ل افعال ئی قضا او قدر ته سپا ر لی دی په خپله بی لاسو او بی پښو ناست دي.

نو که چیری مسلمانان پدي عقیده باندي همیشه دپار ه پاتی شی او پدي

عقیده کښې خه تغیراو تبدیل راشي نو ز ر ده چه دمسلمانانو شان او عزت او نوم به ددنیا نه ورک شي او همیشه دپاره به دبل دروازې ته ناست وي هیڅکله به په خپلو حقو قو کامیاب او بهره مند نشي .او نه به د خپلو حقو قوحفاظت اونه به دخپلوحقوقونه مدافعه وکړي شي.

یعنې ددوي په باطل اوفاسد خیال کښې داده«:چه دقضا اوقدرعقیده چه داسلام یومهم اصل دي او دمسلمانانو په زړه کښې کلکه اومحکمه پرته ده»دذلت او دبربادي او دفنا کیدو یو لوی سبب دي او دترقي او دار تقا پلاره کښې یو لوی سداو مانع دي.نو تر څو پورې چه مسلم ددي عقیدي پابندوي او دغسي به زبون خراب تر اب په بده و رځ په بدحالت وي)دلته نو پدوي باندي رښاو رځ تو ره شپه شوي ده او دجرندي او دجمات فرق ئې نه دي کړي.او دائی خیال دي(:چه دقضا او قدر دعقیدي او «مذهب جبر یه»د عقیدي هیڅ فرق نشته بلکه دو اړه یو شي دي.او دجبر یه و عقیده خو داده چه انسان په ټولو افعالو کښې مجبور دي او انسان په خپل عزم او ارادههیڅ نشي کولی انسان لکه یو ه بڼه دهچه باد پري ر او الو زي او یو خو ابل خوائی وړي را وړي یالکه دریاب چه خوک راو اخلی او دبر سه او طاقته ئې وکاږي هر طرف ته چه پري چپه راشي هغه طرفه ته ئی یو سي دغسي انسان هم دقدر ت دلاسو پښو وي دي هر طرف ته چه ئی رغړوي او هر طرف ته چه ئی غو رزوي.) هو ! دغسي عقیده چه دکوم قوم په زړونو کښې کلکه او راسخه شي او دائی یقین وي(:چه مونږ دلاسو او پښو نه تړلی شوي یو د کار رو زګار دخوځیدو راخوځیدو اختیار نه لرو او داهر څه چه دي داټول په مونږ په زور او په جبر کیږي).نو هیڅ شک نشته چه پدي صورت کښې ددوي هغه طبیعي استعداد و نه او طاقتو نه معطل پاتې کیږي او هغه قوه چه ددوي په وجود کښې پرته ده بالکل ورکیږي او دکسب او دکار شوق ئی دزړو نو نه وځی،تش کالبوت او خالی هیولی پاتې کیږي .نو پدي و خت کښې ډېره عجیبه نه ده

چه پهٔسر ئی خاوری انبارشی او د«عالم وجود» نه«عالم عدم» ته لاړ شی ددي خیال پیروان پهٔ مشرق کښې هم لږ ډیر پیداشوي دي او دادخره لکۍ ئی ټینګه کړي ده .
مګر که دوي دجر ندي او دجمات فرق کړي وي نو ډیر بهٔ وي دقضا او قدر او د جبر په مذهب پهٔ مینځ کښې دځمکې او داسمان هو مره فرق دي — دقضا او قدر عقیده ځانله شی دي او دجبر یه عقیده ځانله شی دي.

هو ! که دجبر یه عقیده وویلی شی نو لایوه خبره دهٔ ییشکه چه دجبر عقیده د تنزل او دبربادي دپاره علت او سبب کیداي شی مګر دمسلمانانو پهٔیوه طائفه کښې بهٔ هم دجبر معتقد پیدانشی بلکه هر څومره مسلمانان چه ګوري ټول پدې معتقد او داعقیده لري چه څمونږ افعال ټول اختیاري دي مونږ چاد پښو او لاسو نه نه یو تړلی ښهٔ او بد اعمال او افعال ټول اختیاری امور دي په زوره باندی کلی نه کیږي او نه پهٔ مونږ څوك پهٔ زوره کلی کوي که دانسان افعال اختیاري نه وي نو ثواب او عذاب بهٔ پري څنګه مرتبیدلو ولی چه داخو دحکیم مطلق دحکمت نه بهر خبره ده چه پهٔ غیر اختیاری امر باندي سړي ساخوذه کړي .پهٔ هر صورت انسان دغسی د پښو او لاسو نه نه دي تړلی شوی لکه چه دځینو خلقو خیال دي بلکه دانسان اعمال افعال ټول اختیاري دي او لدي کبله انسان مکلف شوي دي او شرعی تکالیف پري اچول شوي دي. که چیري اعمال او افعال اختیاري نه وي نو بیا دانسان مکلفول دعدل او حکمت نه لري خبره وه نو معلومه شوه چه دقضا او قدر دعقیدي او دجبر دعقیدي پهٔ مینځ کښې دځمکې او اسمان هومره فرق دي.نه داعقیده پهٔ خپله د هغې عقیدي پهٔ رنګه ده او نه ئی مقتضیات دهغی پهٔ رنګ دي.دقضا او قدر عقیده هغه پاکه عقیده ده:چه هیڅ «فطرت سلیمه» به ترینه انکار و نه کړي ولی چه ددي عقیدي پهٔ حقیقت باندي ډیر دلائل او براهین موجود دي مثلاً که ظاهرا پهٔ عالم اسباب کښې نظر واچوو نونوهر یو حادث امر ضروري یو محدس او مادی سبب غواړی

ځکه چې اسورحادثه ټول دوجودا ثاردي او هر اثرمؤ ثر او علت ته محتاج دي او داسبابو سلسله کډخه هم ډیره اوږ ده ده مګر په هر صورت انساني اراده هم ددغې سلسلې یو ه حلقه او کړې ده او هر اختیاري فعل «مسبوق لارادہ» بلل کیږي ځکه چه ارادہ دفعل او دعمل نظري پلان او نقشه ده نو خو پو رې چه نقشه او پلان تیار نشي تر هغې پو رې عملي تطبیق ممکن نه دي او س نو پاتې داخبره ده: چه اراده څه شی دي؟ ارادہ دادرا ك دآثارو نه یو اثر دي نو څنګه چې ادارا ك یو ه منبع او سرچشمه لري او د هغې منبع نه چې هغې ته مبدأفیاض وائی د هرچا داستعداد سره موافق ادارا کا ت راتو ئیږي. دغسې ارادہ هم منبع او سرچشمه لري او دهغه منبع نه (چې هغې ته مبداءفیاض یا فاعل مختار وائی) منفعله او متاثره کیږي.

او دارادې، دتاثراو دانفعال نه به یو قمقل هم انکار و نکړي پاتې لاهو ښیار. نو معلومه شوه چه ددي ټولو ظاهري اسبابو مبدأ او منشأ دهغه فاعل مختار او مدبر عظم پلاس کښې ده : چه داټول اشیائی د حکمت موافق پید اکړي دي. او دانه ده مګر دقضااو قدر عقیده ده . بالفرض که یو جاهل د صانع حکیم دو جودنه انکارو کړي (نعوذبالله منها) نو د طبیعي عللو او ددهري موجبا تو نه به هیڅ کله انکار و نکړي شی ځکه چه دي مجبور دي چه په خپل خیال باندی دحوادثو دپاره اسباب او دا نسان دارادي دپاره مو ثر پیدا کړي نو پدي وخت کښې انساني اراده ضرور دطبیعي فواعلو تابع بلل کیږي . (و لی چه اثر دمو ثر تابع وي) او طبیعي فواعل خو (پو رې چه دي طبیعت مو جودوي)دوي هم مو جودوي . نو باید چه انساني اراده هیڅکله دیوه حالت نه بل حالت ته و نه ګرځی او همیشه دپاره سرې نیغ موګی و لاړوي . ځکه چه دده دارادي مؤ ثر خو طبیعت دي او دطبیعت مقتضی خو همیشه دپاره واحده او غیر متعدده وي

اودا خو ښکاره با طله خبره ده نو ضرور بالضرور د قضا اوقدر منلو ته محتاجيږو. اګرچه ځنی انګريزي حکما وا وسیاسی علما ودقضا اوقدر په مقابل کښی دتسلیم سرښکته کړي دي. او پدي باره کښی ئی خه دلایل او براهین بیان کړي دي.

مګرمونږ ه‌دي خداي دوسره هم نه‌خواره وي: چه ددوي په اراو به استشهادکوو ـ او په ـ پردو دلائلو به خپله مدعا ثابته و: (داخه فخر نه دي چه سړي ديو خارجی عالم نوم واخلی او دهغه په خوله‌خپل مطلب ثابت کړي).

ولی مونږ ه‌په خپله خه شوي‌يو. او س دقضا او قدر په نسبت خه لږ ډير بحث کولی شی: له ټولونه ړومبی دايوه لنډه خبره ده: که چيرته انسانی اراده يادبشرقدرت دحوادثو په ايجادکښی مستقل‌وي نوولی به يوبادشاه دتخت نه کوځیدلو او په ځاي به ئی يوخوار غريب دبادشاهی په‌تخت کينا ستلوـ دچاپه ځان پيرزو شی چه بادشاهی پريږدي اوغريبی غوره کړی.

(داددنيا په‌سخ‌چه هره ورځ انقلابات وي او ساعت په ساعت اوګړي‌په ګړي دد نيا مخ بدليږي رابدليږي) آيا دايوه‌نقشه او پلان لري که نه داسی‌هم‌نه ده چه دابه‌بی نقشی اجرا کيږي ځکه چه اجمالی علم دتفصيلی علم پلان او نقشه ده او لايوشی په فکر کښی‌اجمالاوسنجول شی نو بيا عملاً او تفصيلاً اجرا کيږي.

ښه نودادنيا نقشه اوددي دوسره‌انقلاباتو او تبدلاتو پلان دچاپلاس کښ دي‌او داچا جوړ کړي‌دي قضااوقدرنور تور وي که سپين قضا اوقدر خو بعينه دغه شی دي. قضااوقدر داعمالو نظري نقشه ده‌چه دتماموموجوداتو خالق جوړه کړي ده او داسی بهترينه نقشه ده: چه دهرقسم نقصان او تغيراو

تبدیل نه‌محفوظاوساو نه ده ـ بله داده:چه«علم‌تاریخ »بلکه‌د تاریخ‌خه خبري چه دي ټولی ددي عقیدي پوري‌اړه لري. او په تاریخ کښي‌ضرور د اعقیده‌پکار ده(چه دبشرقوا دکائناتو دمد بر په قبضه کښی‌دي)ځکه چه تاریخ خوداسی شی نه‌دي چه خوك ئی له ځانه جوړ کړي بلکه تار یخ دحقیقی حوادثاتو بیان او دصحیح واقعاتو عکس دي، او دغه واقعات ټول دایجاداو دنه ایجادله خاطره «فاعل‌مختار» ته منسوب‌دي دقضا اوقدرعقیده داسی یوه پاکه عقیده ده چه (هغه اوصاف‌افعال‌اطوار:چه‌دانسانی‌شان‌سره‌لائق‌دي) په انسان کښی پیداکوي . لکه:جرأت شجاعت دلاوري،زړورتیا، دلویولویو او مهموکارونو اقدام ـداسی نور ډیر اوصاف‌لدي عقیدي‌پیداکیري ـ همدا عقیده ده چه مسلمان هرقسم قربانی جانفشانی فداکاری‌ته‌په هره موقع په پرځای کښی تیاره‌وي‌اود دي عقیدی‌له برکته ورته دخپل سراوینو سره لوبی کول ټوکی هم نه‌ښکاري او په هرمیدانکښی‌له خپل‌سره تیر هري پیښی ته غاړه غږي ورځی او په داسی ځایو نونیغ اوزړور ورخیژي چه هلته دزسریانو زړونه ریږدي او دپړ پړانگانو تریخی ویلی کیږي. داپاکه عقیده ده چه‌په انسان کښی ثبات‌استقامت تمکین دلویوتکالیفو او مشقتونو برداشت تحمل بردباري پیداکوي ـداعقیده‌ده چه مسلمان دخپل سر ،روح‌اومال ښندلوته تیاره وي .

ددي عقیدي له کبله مسلمان دخداي او درسول په لاره کښی‌دسراومال نه تیر ناست دي. او هرقسم تکلیف ته تیاروړاړدي‌ولی به ولاړنه وي څوك چه داعقیده لري چه خیر ،شر، مرگ ، ژوند ،فقر ،غناټول دخداي په‌واك او اختیار کښی دي او مرگ فناداټول‌موقتی‌امورد ي .

هرچاته‌په خپله نیټه او په خپل وخت‌رسیږي او دهرچا روزي رسان.

پالونکی او سر بی‌یو خدای دي) نو دغسی سړي‌به‌خر نگه له‌مر گه‌و یر یږي .
او یا به دغسی سړي دفقراو دخواري او د عاجزي څه خیال وساتی ـ کوم وخت
چه‌دده دزړ ه‌نه دغه ویره پو ر ته شي نو نور بیاخه دي دانسان‌په مخکښی‌خو دغه
مو انع دي چه داله سینځه لري شي نو بیاپه‌هسکه غاړ ه او نره سر ه دخپلو حقوقو
مدافعه کو لی شی. دخپل امت او دملت داعلاو د ترقی دپاره زړو ر زړو ر
قد مو نه اخستی شي او په کلکه ار اده سر ه د خپلو فرضو د ادا کو لو د پاره
ملاتړلی‌شي . او دخداي په‌لار کښی په ډیره خو شحالی سره خپل سر او مال‌قربانو لی
شي دغریب مسکین سره په ښه صو رت‌امداد او کو مک کولای‌شي‌په دین
او اجتماعی لار و کښی‌دخپل‌مال او جایدادنه تیر یدلی‌شي . خلاصه هرقسم فدائی
او جانفشانی ته تیار او تکړ ه و دریدلی شي، هغه‌مسلمانان چه له‌مشر قه‌نه تر
مغر به‌پو ري ئی ټو له دنیا و خو زو له ـ او ملک‌گیري او فتو حات ئی دي اندازي
ته و رسیدل چه داسلام جنډي او بیر غو نه د (پیر نی) دغر و نو نه د (چین)د
غر و نو پو ري و ر پیدل. هغه مسلمانان چه ددنیا په دري بر اعظمو نو ئی داسلام
بیر غو نه و درو ل . هغه مسلمانان‌چه‌دنیاور ته‌په‌حیر انتیا کشی‌ورته‌پاتی شو ه او له
حیر ته‌ئی و رته په خولی کښی گو تی و نیو لی هغه مسلمانان چه داتیا کالو په
مده کشی‌ئی دا کاسر ه او قیاصر ه و نو م له جهانه و ر ك کړ و هغه‌مسلمانان
چه له‌خپل هیبت او شو کته ئی غر و نه و خو زو ل او دتماسی دنیا په زړو نو کښی
ئی رعب اوو یره و اچو له، هغه مسلمانان چه ددوي داسو نو د سمو نو دلاسه
دلو یو لو یو غرو نوسر و نه لاتر اوسه پو ري سو لیدلی پر اته دی .ددو ي ددي
ټو لو کار ناسوباعث او علت‌دقضا او قدر عقیدي نه‌په‌غیر بل شی نه و و بلکه
ددوي یگانه قاید ء او ر هبر هم داعقیده و ه ـ داپا که عقیده وه . چه د

مسلمانانو توري ئی‌په مشرق او په مغرب کښې‌و ځلولی داپا که عقیده‌وه‌چه دمسلمانانو و اړه اوښځې ئی دجنګ میدان ته پداسی خوشحالی روان کړل‌ـ لکه چه‌څوك دباغ‌او دګلزار په سیل ځی سرګ‌او فنا خودوي ته یو معمولی او عادي‌شی ښکاره کیدلو داعقیده ددوي دپاره فولادي او آهنی قلا ګانونه‌هم زیاته وه‌ـ په فولادي قلعه ګانو کښې‌به دننه هم څو داسی خاطر جمع‌نوی لکه دوي چه پدی‌عقیده کښې‌خاطر جمع او ډاډه‌ؤ دي پاکی عقیدي مسلمانان‌دي حدته راورسول چی دمسلمان نوم به‌چا او ریدلونوپهٔ وجود اواندامو نوبه ئی لرزش راتلو. اولکه‌یخنی چه سړي راواخلی داسی به ئی‌له ویري نه جاســـی ریږدي دلی حتی چی‌د دوي تش‌نوم به له خلقونه زړونه وښکل ـدي اندازي ته‌چه مسلمان‌رارسیدلی ؤ . داټول‌ددي‌عقیدي برکت ؤ ـ ورنه دمسلم‌سره‌دومره طاقت نه ؤ .لکه چه ددښمن سره‌ؤ هیڅکله مسلمانانو دکافر وسره په طاقت قوت تعداد شمیر کښې برابر شوي نه‌ؤ مګر د دوي سره دغه معنوی‌آهنی طاقت‌موجودؤ چه‌دهغی مقابله‌چانشوه کولی ـدازه ویلی شم : چه‌دابتداده‌الم‌نه تراوسه پوري که داجتماع بشري په تاریخ باندي نظر واچولی شی نوداسی یوعظیم فاتح او یوداسی جنګجواو ناستو اومشهور شخص به پیدانشی چه دقضا اوقدر دعقیدي معتقدبه‌نه‌وي‌هرڅوسره ناستو اومشهوره خلق (چه په اوسطو طبقو او په عامو خلقو کښې‌پیداشوي دي . او بیاپه خپل همت او استعدادلو یو درجواو اعلی مراتبوته رسید لی دي او په دنیاکښې ئی داسی‌کا رنامی او خارق العادات کړي دي چه سړي ورته حیران‌پاتی‌کیږي) ټول‌ددی عفیدی منونکی او معتقددي‌او هیڅکله‌ئی‌ددي عقیدي نه غاړه‌نه ده غړولی . بلکه ددي په برکت سره دغه مقام ته‌رسیدلی دي دغه انسان (چه‌په‌خپل حیات خوسره

مین دي اوډژوند یوه ورځ ورته دلکاو رو پوپه مقابل کښې ار ز انده ده) ددي عقیدي په اثر دمرګ اودهلاکت پروانه کوي ـ داسی اوقات پیښیږي چه په خوا او خاطر کښې ئې هم نه تیریږي چه دامرګ لاهم څه شی دي او یاباید دي ته سړي اهمیت ورکړي ! نه ! نه ! هرګز ! تاریخ مونږ دغسی ډیر امثال ثابتو لی شی :

(سکندر کبیر یونانی) (چه ددنیادناستو اوناموړ وفاتحینو نه یوفرددي) ددي عقیدي معتقدو (چنګیز خان تتري) (چه له چینیه ئی تراسیا او اورپا پوري ټول وطنونه ګزوګام کړل) ددي عقیدي طرفدارو او په زړه کښې ئی داعقیده پرته اومحکمه وه بلکه لاهغه ناپلیون اول فرانسوي (چه ټول مغرب ئی په بل مخ اړولی واو په هره موقع کشی ډیرلږ عسکر سره په ډیرو مملکتونو ننوتی واو په هرځای کشی ئی د کامیابی او دفتح میدان ګټلی ؤ)دقضااوقدر دعقیدي ډیر سخت پابندو ـ دغه ټول دجهان مشهور او ناستو فاتحان چه (تر اوسه پوري ئی دنیا نوم نه دي هیر کړي او هیڅکله به ئی هیر نکړي) دقضا اوقدر دعقیدي پابند او معتقدو ـ وه ! وه! هغه اعتقاد دڅه عجیبه او بختوردي ! چه انسانی نفوس او ټول زړونه د (بزدلی او دیبزړتوب نه پاك او صفا کړي . ځکه چه دابیزړ ه توب دانسان دترقی او د انسان د کما ل اوعروج دپاره اولین مانع دي.یو واري چه دسړي پښی وښویږي یاپه بل عبارت سپینی یی وتښتی نو دهغه دلاسه بیا هیڅ نه کیږي . دبیزړه او بزدله له سړي د پا ره هر بو بووي ـ او دځپل پروګرام او دځپلی نقشی دعملی کولو دپاره زړو رګا مونه نشی اخستی .

نو هغه عقیده به خرنگه بختو ر ه او ښه نه وي !! چه دسړی دحیات نقشه بدله او په بل رنګ کړي او ددغسي بی‌نتیجی او بی فایدي‌حیات نه ئی یو باشرفه‌او با افتخاره حیات ته راو کاږي .مګر په موجوده وخت کښی‌چه‌ددي عقید ي سره دځینو مسلمانانو په زړو نو کښ دجبر عقیده ګډه‌شوي د‌ه‌حتی چه صحیحه اوسمه‌لاره تر ینه ورکه او په باطله او فاسده عقیده باندي اخته شوي دي .او داغالب یقین کیدي شی چه‌ددوي دو رسته‌پاتی کیدو او د تنز ل‌او دبر بادي سبب به‌هم‌داوي . نو پدي موقع کښي‌دعلما و کر اسو نه ځمو نږ داطمع او دااسیددي چه دوي ضرو ر با لضرو ر پدي لاره کښي‌پښی او لاس‌و خو زوي او خپل طاقت او همت‌ټول پدي لاره کښي‌صرف کړي چه د اپا که عقیده دبعضی عوا ر ضو او دنو ر و باطلو عقیدو دګډون او اختلاط نه خلا صه او پا که کړي . او عامو خلقو نه دپخوانو خلقو لاري او دهغوي‌افعال اعما ل و ښائی او ددوي په سنیخ کښي(هغه‌تبلیغات‌هغه و عظو نه نصیحتو نه جا ری کړي) کو م چه‌ځمو نږ ه پخوانواسامانو دخپل ژوندپه دوره کښي کړي دي. لکه‌چه‌امام غزالی (رح) او نورو پدي‌لاره کښي ځانونه ستړي کړي‌او خو لی کړي‌دي ـامام‌غزالی و ائی :

«چه‌په‌خداي باندي تو کل خو بهتر شی دي‌یادقضااو قدر سنل هم‌یو ه پا که عقیده مګر شر یعت ځمو نږ نه دادو اړه کارونه دعمل په و خت کښی غوا ړي‌یعنی باید (چه‌انسان اول په عمل‌او کار و بار لاس پو ري کړي‌او د هر شی سادي اسباب ټو ل برابر کړي) نوو رسته دي په خداي تو کل‌و کړي دا سی نه‌د ه(چه‌سړي‌دي بیکار ه او بی کسبه ناست وي . او لاس او پښی‌دی نه خو زوي اودي دی و ائی چه ماپه‌خداي تو کل کړي او څه چه تقدیر وي

هغه به رسيږي) بيشکه چه خداي خو هر څه کولی شي مگر انسان لهٔ ئی لا س او پښې صحيح او تندرست وجود سرا او سترگی دڅه دپاره ورکړي دي دا هر يو ئی دخپل مخصوص کار دپاره ورکړي دي چه بايد انسان ور نه څه ناڅه کار واخلي خداي پاك هيڅ کله مونږ ته دا امر نه دي کړي او نه پدي باندي راضي يا راضي کيږي .چه مونږه خپل فروض و اجبات کار رو زگار کسب او عمل پدي بهانه پر يږدو (چه خداي سو شته دي او په خداي سو توکل کړي دي) په موجوده وخت کښې هيڅ شك نشته چه دملت او د اسلام نه دفاع کول له فرضونه گر ځيدلی ده او دا د مسلمانانو دپاره يومنصبي او ديني فرض دي .چه نن و رځ دخپلو حقوقو دساتلو او دوطن دو يښولو دپاره ملاو تړي او دي مهم خدمت ته ور ه و رته کړي او دهغه دراني خوب نه چه دوي پري او ده پر اته دي راپاځيږي او د ځان دپاره په دنيا کښې دژوند حق او دگټې و تې ځاي پيدا کړي. مگر داوظيفه ټوله دعلما ءو په غاړه پر ته ده چه خلق بيدار او جامعه و يښه کړي او دخلقو دغوږونو نه داباتي راوو کاري ـ د مسلمانو دتنزل او دانحطاط په نسبت چه چا کم خيال کړي و هغه نو محض يو «پا بر هوا» او بی ثباته او بی دليله خبره ده .

دمسلمانانو دو رسته پاتی کيدو سبب نه دقضا او قدر عقيده ده او نه د اسلام د عقايد و نه بله کمه عقيده ءده او دغه نسبت که چر ته خو ك کوي نو داداسی يو نسبت دي چه لکه دگرمی نسبت خوك واوري ته وکړي او يا د يخنی نسبت خوك او ر ته و کړي بلکه پدي موضع کښې دامتل ډير ښه مستعمليږي « چه باران په تير او شه او خره ئی دلړ مسوړي يو ړ ل »هو !مسلمانانو ته پس د هغې د بدبی او هغه شوکت او هيبته (چه په ټوله دنيا کښې ئی لرلو)

دو ه لو ي صدمې و ر سیدلی. چه دهغې‌صدمو په اثر دوي‌له خپل‌شان او شوکت نه‌پر یو تل‌یو ه صدمه‌دمشر ق‌و ه او بله‌دمغر ب و ه، په مشر ق کښې‌خو دچنګیز خان او دده داو لاد سیلاب و چه په تمامه آسیا او په ټو ل مسلم‌زمین با ندي‌په چپو چپو ر اغی‌نه‌ئی چر ته و چه لو ټه‌پر یښو و ه او نه ئی چر ته‌آباد ګنډ ر پر یښو دهر څه‌ئی دمځې سر ه یو ړ ل او په مغر ب کښې خو دارو پایانو سیلاب‌و چه دمسلمانانو په ملکو نو او سینو باندي ر اغی او ټو ل‌ئی‌سر ه بې کو ر ه بې او ر ه ګډو ډ کړ ل‌نه‌ئی‌و ر ته پو له پټې پر یښودنه ئی و ر ته دو تر ا وجا ئداد پر یښو دنه‌ئی و ر ته خپله هستي پر یښو دله دپو لی تر ق ته ئی کینو ل .او داطبعي ده :چه د نشو نمااو دابتدائی ا ر تقاپه و خت کښې لو ه صدمه هم سړ ي ته ډیر نقصان ر سوي او دډیر هیبت او ددهشت موجب‌ګر ځي کوم‌و خت چه داو ر پایانو قدم ددوي په خاو ر ه کښې‌داخل شو او و اك اختیا ر ئی د نو ر و خلقو په‌لا سو کښې پر یوت ا و حاکما ن او امر ا ن ئی بعینه دفسا د او دشیطانت میکرو بو نه و چه ددوي په اخلا قو او طبیعتو نو کښې ننو تل‌نو و ر ځ په و ر ځ پد و ي کښې ضعفا و کمزو ر ي‌ښکاریدله او هغه قوت او طاقت به‌ئی کمیدلو مګر پداسې صو ر ت سر ه چه دوي پرې نه‌پو هیدل دوي چه خو پو هیدل نو بیا کار له کار ه تیرو او به له‌و ر خه‌ا و ښتي و ي هیڅ‌نه کیدل . لکه په ا و د و چه خوك یو سړ ي د مري نه و نیسي «چه خو ر ا و ښیري د هغه کار ئی کړي وي» دغسې مسلما ن په تیر او په چل و ل کښې و و هل‌شو ا ګر که‌ا و س لاسو نه‌مر و ړې مګر وخت‌تری‌نه‌تیر دی بر سیر ه‌لا په‌دوي کښې‌عیش پر ست خلق‌هم پیداشو ل‌او د دیوسر ه‌معمو لی یاد یوي و ر ځې خو شحالي او آر ام دپاره دخپل قدر نام او عزت هر څه نه‌تیر

شو ل دیو بل سره ئی بدنیتی‌عداوت بغض‌کینه حسد را واخستل . تر دي پوري چه دي اندازي ته اراو سیدل او دحیات او دژوندون ثمره‌او میوه ئی‌داشوه : لکه چه گوري ئی .

سره د هغی‌هم زه ویلی‌شم: (او داخبره به تر یوي اندازي پوري حقه هم وي) چه ددي است اوملت په زړونو کښې‌چه ترخو پوري داپاکی‌او شریفی عقیدي پرتی‌وي .نو هیڅکله‌به فنااو بربادنشی که دایر گزیده خیالات او پاك احساسات ددوي په ذهنونو کښې ځلیږي او داحقائق د محقیقینو علما و پلاس کښې چلیږي نو امید دي‌چه داملت‌به خداي بیابلنه او څرگند کړي‌او بیا به‌ئی هغه حال‌شي لکه‌څنگه چه پخوا و او داکامل‌امید کیدي شي مسلمانان به بیادپاکو عقاید و په واسطه‌سره دنفساني او اخلاقي امراضو مدافعه وکړي ـاو په کلکئ‌عزم سره به دپردو دتسلط او دتصرف نه‌ځان خلاص او اوړي سپکی کړي او انشاالله دخپلو ملکونو په خلاصولو کښې‌به‌دهښیارتیااوتدبیر نه کارو اخلی اودي اوړوستر گو او طمعه کو نکو ملتونو ته به‌خه یره وښائی او په خپلوحدونو او په خپلو پلوباندي‌به‌ئی ودروي. چه‌نور دي خواقدم راوانخلی او نور دغسی آزاد او بی پرو تجاوزونه ونکړي .

امیدکوم چه دا به لږي‌هم نه‌وي‌ځکه چه‌نن‌پرون دمسلمانانو په زړونو او طبیعتونو کښې یوحرکت او هیجان پیداشوي دي . غوږونه‌ئی خلاص او ښویدوته متوجه شوي دي .ددنیا حوادثو او ددنیا تغیراتو او سریعه انقلاباتودوي هم‌راابیدار کړي دي .او س دخپل ځان په‌بندوبس او تجویز کښې‌دي .

او دځان دپاره دفلاح او د کامیابی لاري لټوي او دا کثر یه و په دماغ او فکر کښی تازه رنګک نوي حرکت بیدار مغزي روشن خیالی پیداشوي ده.اسیددي چه داحرکت بهبی اثره او بی ثمره نهوي ولی چه تاریخی حوادث ددي خبري ډیره سرسته او تائید کوي. نو څرنګه چه (عثمانیین دتتر اودصلیب دجنګونو دلویو صد سونه ورسته بیاپه دنیا کښی پورته شول شول او خپل فوځونه ئی ددنیا په کونجونو کښیو زغلول او دلویو باد شاهانو پوزي ئی په خاورو ککړي کړي. اولویو لویودو لتونو ورته لکی و ځنډ ولی. تر دي پوري چه سلطان پاچا بیا په دنیا کښی پــــه «سلطان اکبر» سره یادیدلو) دغه رنګک داملت به هم خدای پاک بیاله خا ورو پورته کړي او هغه شان وشوکت اوقدر منزلت به ورته بیا ورعطا کړي-په اخر کښی له خدا یه پهخپلو اعمالو او افعالو کښی کامیابی او نجاح غواړو. او داسوال کوو چه شرقین عموماً او مسلمین خصوصاً دا غیارو اودبیګانه و دتسلط او دتصرف نه خلاص او آزاد کړي. او پهخپلو پښو کلك او محکم ودریږي - امین.

سید در نظر دیگران

احمدالله «کریمی»

نابغه‌شهیروسیاستمد ار کبیر، استادچیره دست‌حریت ،معلم فیا ض ر مز حیات محور تطورا ت سیاسی‌عصر،عارف مقضیات زمان، که‌صیت‌شهرت آن در شرق و غرب پهن گشته، محرر سحر بیان و خطیب‌آتش زبان، که باندای حق و حقیقت هزاران نفر راچون ولکان بخروش وغلیان آورده‌و بهٔ یک‌اشا ره انگشت‌به‌این سوو آن سو سوق میداد ،داهی‌بزرگ وفیلسوف‌عالیمقام ومجدد نهضت اسلامی که‌دست‌فاطرهٔ قد رت جهته فوزوفلاح مسلمین ارخطر سموم‌استعمار وجوع الارضی استعمار یو ن بعا لم اسلامی ارزانی نموده‌بود، نسیمی که تخم حریت وبیداری، استقلال وخودداری‌را د ر سرتاسر ممالک اسلامی‌ریخت که‌یکی بعددیگری‌سرزد،سبز شدوثمرآورد ، مشعلهٔ بس‌مقروزانی ، که‌هزارا دست درظلمتکده مخوف مشعلهٔ خود را از ان فروع بخشید ، و تا ر یکستا ن قوم خو یش را منو ر سا خت سر دی بود مسلط یه‌قوه قویه‌بود مسلط به‌وآقعات انسانی بو د، ممتا زو عالی . شخصی بو د مجا هد و بیدار که نام‌ناسی آن سید جمال الدین است، آیابه تحقیق‌میدا نید که ا یـن این کو کب د ر خشان،از افق کدام سر زمین‌طلو ع کر ده و نخست از مجمو ع

بارقه هاي كدام محيطمشعل آن فروغ يافته ، و شخصيت ممتاز و كلهٔ پرشور آن ابتدا از كدام خاك منبع گرفته ، اجداد و عايلهٔ آنكه حسب قانون توارث كر كتر سيد از آن متاثر شده ، كجائی اند ؟

آيا كدام مناظر و محيط و كدام و اخلاق بر روح آن هميش خطاب میكرد؟ ايام طفوليت، كه انطباعات و تاثيرات خيلی قوي بر روح ميگذارد و شخصيت انسانی از آن قوام ميگيرد در كجا سپري شده است؟ جواب اين سوالات ، در نگاه كسانيكه حادثات و وقايع را از نقطهٔ نظر تحقيق و انصاف مينگرند و با عينك ذره بين نقادي ميكنند، پوشيده و مشكل نيست. اما براي كسانيكه قدرت ته و سر نمودن كتب و محاكمه در آن نيست و ضمنا آرزوي دانستن اين مسئله رابد ماغ سی پرورند، بر خود التزام نمودم تا دراينخصوص مدارك و وثايق چندي از آثار ديگران كه بدسترس بنده گذاشته شده ، و خالی از غرض و معتمد عليه ميباشد به پيشگاه علاقمندان و ارباب تحقيق يك يك بگذارم:

مدارك عربی :

مجلهٔ الثريا، منطبعهٔ مصر، در صفحه(۲۶۴ و ۳۳۴) جزء(۱۳) سال ۴ سنه (۱۸۹۶ ع) مستندبه اثر موسوم به (تذكرهٔ سحر هاروت)مولفهٔ سليم بيك عنحوري اديب معروف دمشقی منتشرهٔ (۱۸۸۵) كه از آن تاريخ تاامروز (۴۵)سال سپري گشته و سيد هم در وقت انتشار اين تذكره حيات داشتند ، می نويسد كه: «عالم و فيلسوف شهير سيد جمال الدين افغانی در بلده‌ای از بلاد افغانستان پيدا و در آنجا زبان فارسی، علوم دينی، منطق و چيزي از علم اخلاق را آموخت و از كسانيست كه در انتظام سلك نظامی دست دارد .

و او آیه ئیست از آیات قرن ۱۹ و معجزه یست از بدایع معجزات این عصر و الان سن وی کمتر از پنجاه میباشد..»

صاحب مجله در تمهید اقتباس خویش مینگارد که :

«گرچه ترجمهٔ حال آن بصورت مختلف نشر نه یافته ولی ما این ترجمهٔ حال تا صحیح یر یافتیم زیرا بقلم دوست و رفیق آن تحریر یافته است» این وثیقه، ما نند بیان دوست و رفیق دیگر آن، محمدعبده از جملهٔ وثائقیست که دربارهٔ موطن و منشأو موضع تحصیل اولیهٔ سید صحیح تر ازان سراغ نمیتوانداد».

محرر شهیر و محقق معروف جورجی زیدان، در یکی از شماره های الهلال (۱) در طی یک مقدمهٔ بلندبالا، پیش از خدمات و مقاصد و عالم گردی سید، دربارهٔ شخصیت و نصب و مقام تولد و تحصیل و تربیهٔ آن فیلسوف عالی مقام افغان چنین مینویسد :

«بسیار سردان پیداشدند که زمانه نسبت بر کمالات و احساسات که داشته، به ایشان بمروت و مواسات پیش نیامد و نه کما حقه تعظیم و تکریم در حق شان ادا کرد، همچنان اوراق تواریخ از تذکره و محامد ایشان سفید و خالی ماند پس به جنسه همین کیفیت بآن شهیر ترین فلاسفه و خطیب و فیلسوف افغانستان تطبیق گردید، که اسم مبارکش سید جمال الدین افغانی بود.

ما دامیکه این نامور زنده و بقید حیات بود بطل فلاسفه و رکن اعظم سیاست دانسته میشد، زمانیکه وفات نمودند نه کارش به انجام رسیده بود و نه تصنیفی

---

(۱) این قسمت در صفحه ۳و ۴ شمارهٔ ۳ سال ششم سراج الاخبار افغانیه ترجمه و نشر گشته ولی مع الاسف عدد شمارهٔ الهلال قید نشده است .

بطریق یادگار از خود گذاشته، با این هم در عظمت و شوکت و جلالت این مرد بادیه پیمای طریقت کسری، خللی وارد نشد زیرا که سقراط که قدوهٔ فلاسفهٔ یونان زمین بود، هم کتابی و یاداشتی نگذاشته بود . لیکن تلامذه و خوشه‌چینانش، فلسفه و خیالاتش را حفظ و صیانت نموده، کتابهای بسیاری بر آن تصنیف و تالیف نمودند، که این دم بطریق تذکار ادبی و یادگار علمی نسلابعد نسل موجود و در دستهای مردمان، متداول است.

پس تعجب ندارد که شاگردان علامهٔ دهر، سید جمال الدین افغانی، نیز همچنین کنند، خیالات و مقولاتش را بصورت کتاب تدوین داده ابنای جنس خود را عموماً و افغانستان را خصوصاً موقع تشکر دهند .

نام پدر سید جمال الدین سید صفدر بوده و در سنه ۱۲۵۴ هجری مطابق (۱۸۳۹ع) در قصبهٔ اسعدآباد که از توابع کنر است تولد و سلسلهٔ نسبش تا محدث شهیر ترمذی رسیده و بحضرت امام حسین ختم میگردد. خاندانش در مضافات کنر آباد است، خیلی معتقد به موثوق علیه افغانان میباشد. تسلط این خاندان تا زمان دراز بر جایداد بزرگ و وسیع بود، مگر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مغفور آن جایداد را ضبط کرد و سید صفدر و برادرانش را حکم داد که در دارالسلطنهٔ کابل جنت تقابل، سکونت اختیار کنند. در آن وقت، عمر علامهٔ سید جمال الدین هژده ساله بود. سید صفدر، در تعلیم و تربیتش جد و جهد بلیغ نمود. چونکه علامه از آوان صباوت، ذوق سلیم و ذهن رسا داشت. از علوم متداوله و مروجهٔ افغانستان در سن ۱۸ عبور

نمو ده فراغت گرفت. درصرف و نحو، تاریخ و جغرافیا تفسیر، حدیث، فقه کلام، سلوک، منطق، فلسفه، طبیعیات، الهیات حساب وجبر، و مقابله ریاضی، طب، و تشریح، ماهر و بدرجهٔ کمال رسیده بود.

جورجی زیدان، که حذاقت تحقیق و صحت نوشته جاتش بر همگان ظاهر است، در مسئله منشأ و موطن و موضع تحصیل اولیهٔ سید هم ترجمان حقیقت شده است.

و نیز این محقق شهیر در صفحه ٥٦ جزء ثانی مشاهیر الشرق، نویسد که: «سید جمال الدین بن سید صفتر (صفدر)، در فامیل صاحب شرف و علم، بقریهٔ اسعد آباد که قریهٔ از قراء کنر نواحی کابل است، بتاریخ ١٢٥٤ هجری (١٨٣٩) میلادی تولد یافته سلسلهٔ نسب وی به سید علی ترمزي محدث مشهور، و از آن بلند تر تا امام حسین بن ابی طالب، میرسد. خاندان وي عشرهٔ ئیست بزرگ در خطهٔ کنر که از باعث نسب خود در قلوب افغانها منزلت و مقام عالی دارند.

ایشان پارهٔ از خاک افغان را در دست داشتند. امیر دوست محمد خان جد امیر عبد الرحمن از ایشان گرفته و به پدر سید و بعضی از عمام شان امر انتقال بکابل داد. درین زمان سید ۸ ساله بود. پدر سید به تعلیم و تربیهٔ وي همت گماشته مبادي علوم عربیه، تاریخ و از علوم شرعیه تفسیر، حدیث، فقه، اصول کلام، تصوف و از علوم عقلیه منطق، حکمت عملیه و سیاست منزل و تهذیب و حکمت نظریهٔ طبیعه و الهیه و از علوم ریاضیه حساب، هندسه جبر، هیئت افلاک و نظریات طب و تشریح را آموخت.

در صفحه ۶۶ همین کتاب مینو یسد که «لسان افغانی (۱) و فارسی ، عربی ترکی و فرانسوي رابصورت خوبی میدانست. .. »

اینعالم‌شهیر ،بطور وضوح و بدون‌تردد در نوشتجات‌خود سیدجمال‌الدین راافغان گفته و هم اینکه درآن ایام که لسان رسمی و دفتري تماما فارسی‌بود، و سید زبان پښتو رابدرجهٔ خوب وعالی میدانست، دلیل قوي این است بر افغانیت سید .

شمارهٔ ۱۷۳۶۶-۲ حمل ۱۳۱۲روزنامهٔ الاهرام‌مصر که‌نظریات(مؤسسهٔ تذکار سید جمال‌الدین افغان رادرقاهره)تذکر نموده به تأسی‌نظریات آن مؤسسه مینو یسد که :

«سید جمال‌الدین افغانی، یگانه محرک تجدید سیاست و اجتماع شرق‌و اسلام ، دارای اثر عظیمی ست نهضت قومی جدید مصر که آن‌هم از بعض تفکیر و

(۱)دانستن لسان‌افغانی سید ازطرف دیگر محققین هم ثابت است ، چنانچه بموقع‌ذکر رفته دست . و نیز هم وطن ومصاحب و رفیق دیرین سید شخص معروف به‌حاجی‌سیاح‌قندهاري، که‌اکنون‌درمزارحضرت‌شاه اولیا کرم‌الله‌وجهه مشغول اطاعت و عبادت است ، اعتراف دارند . عمر این ذات از صد متجاوز بوده وبااین کبرسن‌هنوز قوای‌عقلیهٔ آن‌سالم است. مشاراليه چندین سال درمصر و ترکیه باسید یک جا بوده واکثر باوي بلسان پشتو صحبت نموده است. و ازسید وفرموده های‌آن حکایاتی زیاد مینمایند که دراتی انشأالله نشر خواهد یافت .

کذا سید درشاه عبدالعظیم همراي جناب سردار عبد الله خان مرحوم پښتو صحبت نموده اند .

جهد گران‌قیمت او استفاده شده از مهمات ست که تسجیل آن بر مالازم است »
مثلکه‌شرق و تمام بلاد اسلامی، ازجهاد او مستفید شد ند . مصر هم ازین ناحیه حظ کاملی دارد، حقیقتا، سید جمال‌الدین باعث اصلاح و تجدید طرز تعلیم از هرو سیاست‌مصر گردید. روح حریت و و طنیت و نیز احساسات شجاعت و عداوت اجنبی را، در پیکر مصریان‌تر زیق‌نموده ،لغت، کتابت ، نطق‌و خطابت را ترقی داد. نوابغ مصر مانند عبدالسلام مویلحی پاشا، امام محمد عبده ،ابراهیم لقانی، عبدالله ندیم، علی مظهر، ادیب اسحق از جملـــه تلامیذ رشید او میباشند. ما یقین‌داریم که بیاد خدمات فقید مبرور محفلها ي دیگري نیز تأسیس خواهدشد .

سید جمال‌الدین مذکور بقریهٔ اسعد آباد، منطقهٔ کابل‌عاصمهٔ افغان در ۱۲۵۴ مطابق (۱۸۲۸ع) ، تولد گردیده پدر اوسوم به صفدر و نسب او به ترمزي محدث مشهور اسلام‌و سیدنا حسین(رض) ترقی میکند . خاندان فتح‌ید، مالک‌ثروت‌وداراي‌ورسوخي‌بود که(دوست‌محمدخان)امیرافغانستان‌از اقتدار خاندانی او اندیشید ،به جلب پدرو اعماش در کابل امر نمود ، درآنجمله جمال‌الدین افغانی نیز باپدر خود وارد کابل گردیده ، تاسن رشد علوم‌عربی شرعی، تاریخی، تصوف، منطق ،ریاضیات و طب‌رااز علماي معروف آن‌وقت تعلیم گرفت. بعد از آن چون‌طبعاً بسیاحت و بسط تحقیقات علمی مائل بود، بجهت تکمیل علوم ریاضی بهند مسافرت نمود (۱) .

---

(۱)ماخوذ از صفحهٔ ۱۸و۲۲ شمارهٔ اول‌سال سوم مجله کابل‌ترجمه همکار سابق‌و دوست‌فاضلم‌غلام‌جیلانی‌خان‌جلالی‌مدیرمعارف‌قندهار .

این جریده باقتباس مؤسسه (تذکار جمال‌الدین درقاهره) بدون تردد، سید راافغانی الاصل دانسته و از یک سلسلهٔ تحصیلات وی درافغانستان به صراحت بحث رانده است. همچنین همه مدارک مصری که در زیر قید شد وی را افغان گفته اند.

چنانچه: محمد سلام (مذکور) در کتاب خویش که باین تازگیها(۱۹۳۷) به اسم«جمال‌الدین افغانی »نشر نموده بعداز آنکه شخصیت ومقام علمی و فلسفی وسیاسی سید را به‌آسمان‌می‌برد،وپس از آنکه ازاختلاف روایت،در بارهٔ منشأوموطن سید بحث‌میراند افغانی بودن‌وی‌را چنین ترجیح میدهد که:«بسی ازتاریخ وادبا ئیکه چیزی از(جمال) نوشته‌اندبدین معتقداندکه سیدافغان و ازقریهٔ اسعد آباداز توابع مرکز کنر نواحی کابل (پایتخت افغانستان)است و این روایتیست که استاذمحمدعبده که تلمیذو شریک وی در سفر و اجتهاداست درمقدمهٔ رسالهٔ(رد دهریون به‌آن استناد نموده....» (۱)بدیگر جا مینویسدکه« خاندان وی‌درسیاست و سیادت، مقام‌عظیم داشت و مدت‌درازي بصورت‌آزاد بسر پترهٔ‌ازان مواضع تسلط داشت تا آنکه دوست محمد خان پادشاه افغان حکمروائی ایشان راسلب و امر انتقال بکابل داد(۲) جمال‌الدین دراین وقت‌بسن۸ بود، درمدرسهٔ‌محلی مشغول تحصیل گشت، درایام تحصیل ذکاوت فطري و صفائی‌فطرت و تیزي ذهن او آشکارگردیده درعلم لغت ، عرب ،صرف و نحو بدیع، معانی ، تاریخ

---

(۱)صفحه ۲۵ کتاب سید جمال‌الدین افغانی.

(۲) طوریکه اشخاص خبیر این جاحکایت مینمایند درگذر موسوم بـه گذري سکونت اختیار نمودند.

عمومی و خصوصی کتاب و انشأعربی و علوم شرعی، فلسفه، ریاضیه، منطق نظریات طب و تشریح کسب تفوق نمود و عجب نباشد اگر گوئیم در فنون حربیه ، هم‌شخص مبرزي بار آمد، و این مرد حکیم به‌این درجه تحصیل قانع نگشته‌شدت رغبت‌به علم وي‌را به‌ترک‌افغانستان‌و رفتن‌هند وادار نمود.. »

و نیز در صفحهٔ ۳۳ کتاب خود مینویسد که «سلطان‌عبدالعزیز در حین‌ملاقات احوال بلاد افغان و ....سائر بلادرا از سید جویاباشد .»

دانشمند محمدفرید وجدي در دائرةالمعارف مشهور خود دربارهٔ سید جمال‌الدین چنین‌مینویسد:«محمد جمال‌الدین افغانی‌بن سیدصفتر (صفدر)از خانوادهٔ بزرگی دربلاد افغان بوجود آمده (۱۲۵۳)نسب وي‌به محدث شهیر سید علی ترمزي،وازآن‌الی‌ابن‌ابی‌طالب‌امیرالمومنین ،میرسد. سید تمام‌علوم معروفه رافرا گرفته و درآن‌مهارت کامل یافت و نیز درفنون و فلسفهٔو فلسفهٔ‌عقلیه‌و جدل بدرجهٔ طولاپیدا نمود،که هرکه‌باوي‌مناظره مینمود تسلیم اومیشد .»

عبدالرحمن رافعی در تاریخ«حرکةالقومیه عصر اسمعیل» دربارهٔ مسقط الراس سید چنین مینویسد: «سیددراسعد آباد، یکی از قرأ کنر ، که توابع کابل (پایه تخت افغانستان)است ،تولد یافته، »

سید رشیدرضا درصفحه ۲۷جلد اول کتاب« تاریخ‌الامام »خود راجع بـــه وضع‌تولدسید جمال‌الدین چنین مینگارد ، «سید جمال‌الدین درقریهٔ اسعد آباد از توابع کنر،تولد یافته‌و با پدر خویش به کابل‌آمد».

محمدعبده، مفتی و مجددمعروف‌دیار ، مصر که ازشهر اتلامیذ سید جمال‌الدین است، و باسید دربسا جاهایک جابود،و حصهٔ‌بزرگ معلومات سید از تحریرات او بملاحظه میرسد، درمقدمهٔ عربی رسالهٔ« رد علی الدهریین » مینویسد

لاسیدجمال‌الدین از خاندان بزرگی در بلاد افغان بوجود آمده، که این خاندان، من حیث عدد افراد، خیلی فزون بوده و در خطهٔ کنر که ۳ روزه راه از کابل فاصله دارد، مسکون اند» .

جناب فاضل عبدالرحمن بیک عزام، اولین وزیر مختار مصر در دربار کابل در روز ملاحظهٔ دارالعلوم عربی سنه ۱۳۱۶ درضمن نطق خویش دربارهٔ موطن سید چنین اشاره فرموده اند :

«ای طلاب افغانی! آفتاب مشرق علامه سید جمال‌الدین افغان! از سرزمین شما طلوع نموده و این پهلوان علم و کمال و این عالم مشهور و سیاسی و مدافع حقوق اسلامی و ملی، و این نابغهٔ شرق از خاک شما بر آمده است. وجود و روح تازه یی را در مسلمانان دمیده است. او جمیع شرقیان ممنون او میباشیم»

شکیب ارسلان در تعلیقات کتاب «حاضر العالم اسلامی» بعد از تذکر اختلاف روایت ترجیحاً مینویسد که : همه کسانیکه به سید معرفت داشتند، از وی در یافتند که سید از افغانستان است، و از سادات حسینی کنر میباشد، و درین دیار شهرت دارد . پدرش سید صفتر (صفدر) نام دارد که مولد آن هم در اسعد آباد بقرب کنر (۱۲۵۴ ه) میباشد »

امام شیخ محمدعبده مفتی دیار مصر و از تلامیذ بزرگ آن استاذ، در مقدمهٔ رسالهٔ (ردعلی الدهریین) هم بدین نظر اعتراف دارد. و نیز درمدینهٔ منوره ،قبل از حرب عمومی از ملاقات با شخصی بسیار مشهوری موسوم به سیدحسین

(۱) یکی از اسرأ افغانستان که ایشان از سادات و افاضل کنر بودند، در یافت که سید جمال الدین رحمة الله سردي از ایشان است، و نیز بد ینقرار از جمیع رجال دولت افغان و سفرشان به اروپا در سر اسمیکه باهم یکجا می شدیم، بعد از تاسیس سفارت خانه هاي شان شنیده ام، پس نمیدانم که چگونه این همه روایات اهل این سر زمین (افغانستان) بر افغانی بودن سید حسینی عالی مقام، باهم اتفاق دارد و چگونه درحالیکه نسب خاندانی ایشان مانند آفتاب بوده و مقام ایشان در بلاد افغان شهرت دار تر از توصیف و تعریف است، در حقیقت از همدان و مولود همدان باشد.

یک هیئت عملیهٔ ترک، تحت ریاست ابراهیم علاو الدین بیک در « بیوک ادملر صریسی (۲) افغانیت و اتمام تحصیلات وي را در افغانستان و بودن عشیرت وي را در اینجا بدینصورت تصدیق و تائید میکند:

---

(۱) این ذات که باجناب دانشمند شکیب ارسلان ملاقات نموده بود، هنوز الحمد الله در کنر حیات دارند اما از باعث کثرت عمر، خیلی ضعیف و ناتوان میباشند، بذریعهٔ یک مکتوب خویش که بجواب استفسار انجمن نوشته اند و آن هم عینا درین شماره زنگو گراف و نشر شده، تذکر نموده اند که در ایام مسافرت من در ممالک عربیه بسی اشخاص از احوال سید جویا شده اند و من به ایشان معلومات داده ام. محققا دانشمند کور از جمله همین ذوات اند که باجناب سید حسین خان ملاقات نموده اند.

(۲) صفحه ۱۹۹ جزء اول حاضر العالم اسلامی تالیف لاتراپ ستودارد امریکائی، که از طرف دانشمند شکیب ارسلان بر آن تعلیقاتی علاوه شده است.

«دراثنائیکه این انقلاب بزرگ ترک، برای تمام اقوام مشرق خصوص بیداری و اعتلا و مدنیت فیض رسانی میکند، یک شخصیتی موجود است که باید ماجرای خاطرات و مساعی او بخاطر آورده شود، آن هم عبارت از شخص سید جمال الدین افغان است . این نادرهٔ خلقت ، که در وسط آسیا تولد یافته واسم آن در طرف دنیا یاد میشود، جهته دمیدن حرکات انتباهی خویش نیم عصر پیشتر ازین جابر خواسته و تاوقتیکه در اسلامبول حیات فانی را وداع کرده است، از مجاهده بازنه ایستاده است .»

سید جمال الدین افغان درسال ۱۲۵۴ هجری تولد یافته دربارهٔ محل تولد آن اختلاف وارداست . نظر به روایتی درقریهٔ اسد آباد همدان و نظر به دیگر روایت در قریه اسعد آباد کنر افغانستان تولد گردیده است ، این مسئله تنها بعد ازوفات ، بل درحال حیات وی نیز موجب کشمکش بوده است، اما خود او چیزی را که دائما گفته این است که :

«احتیاجی حس نمیکنم که خویش را بملتی نسبت دهم. من افغان میباشم» بعد ازقید این دو روایت که ما را چندان علاقه دار نمیسازد ، ازوقایع خارق العادهٔ حیات او که بدان علاقه مندیم بحث میکنیم .

ازآنجا که ملیت این ذات ، ایرانیها را وافغان ها را علاقه مند ساخته، جراید ایران دائما او را جمال الدین اسد آبادی لقب میدهند نام پدر سید جمال الدین افغان سید صفدر بوده نسبت آن به محدث مشهور سید علی الترمزی و باین واسطه چون بحضرت امام حسن(رض) ابن حضرت علی کرم الله وجهه میرسد ، سید است. سید صفدر درمملکت خویش مالک یک امارت مستقلهٔ محلی بوده، بعدها امیر دوست محمدخان موقع را ازآن سلب کرد، مشار الیه را ابابرادرها

و پسر ش سید جمال‌الدین بکابل جلب کر ده است سیدجمال‌الدین بعمر ۸ سالگی حیات خو در ابصرف تحصیل علم، حصر کر ده و تا بعمر ۱۸ در افغا نستان به‌تحصیل علو م و فنو ن ،دو ام داشت.درظرف ا ین مد ت علو م صر ف و نحو منطق‌معانی، بیان ،ر یاضیه ،فقه اصول فقه ، کلام‌وتصوف ر اتحصیل کر ده‌ا ست

معلمین او در ین درو س از جملهٔ علمأمتبحر ۀ افغا نستان بشما ر میر فتند که از جملهٔآن شخص‌عالم و صاحب فضلی مو سو م‌به (ما هر ابن‌علی) میباشد.

پس از تحصیل درو س‌مذکو ر ،سیدجمال‌الدین‌افغان،به تحصیل کتب مشهورهٔ اسلامیه صرف او قات کر ده تتبعات آن‌ز یاده تر در فلسفه و ا لهیات اسلامیه بو ده است.و درسال ۱۲۷۲ هجري بعمر (۱۸) بعد از تمام تحصیل د ر کا بل از افغا نستان بهندو ستان رفته .. .... »

در دیگر جا مینو یسد: «در و قتیکه امار ت افغا نستان،به سر دار محمد اعظم‌خان تعلق گر فت. بر اي ر فیق خو د سید جمال‌الدین افغان ، مو قع بز ر گی داده و او ر ابمقام مشاو ر ي خو دگر فت.

درظر ف این مدت در افغا نستان ،محار بات داخلیه دو ام داشته و در تمام‌این این احو ال سید جمال‌الدین افغان، در کابل حاضر بو د .بعد از آنکه در نتیجهٔ محار بات ، امیر محمد اعظم خان بر طرف گردیده ، و بجا ي او بر اد ر ش امیـر شیر علیخا ن، تکر ار بمو قع امارت‌افغانستان قر ار گر فت،از نقطهٔ نظر احترام عشیرت ، وی‌و ترس‌از مخالفت افکار عمومیه، نتو انیست به سیدجمال‌الدین افغان ضر ر بر ساند »در اینجا در بار ۀ افغا نیت‌سید بلند تر ازین جمله و فیصل کن‌تر از ین‌فقر ه، مو جو د نیست که‌گفته است« هیچ احتیاجی حس نمیکنم که خو یش رابملتی نسبت دهم، من افغان میباشم آیا ممکن‌است، تصو ر شو د که

سیدبااین همه‌شخصیت بزرگ، وسجایای ممتاز و عالی و قوت‌قلب و شهرت‌آفتابی، بدون آنکه تهدیدبمرگ شود، همچه دروغی گوید و مطلع‌خودرابه‌یکبارگی از نظرها پنهان کند؟

شمارهٔ (۳۰)ساه اوت جریدهٔ وطن‌منطبعهٔ اسلامبول مینویسد که: «رهبر تجدد کنونی افغان، و مرشد شرق علامهٔ شیخ جمال‌الدین افغانی، در افغانستان بتاریخ ۱۲۵۴ تولد و درآنجا منسوب بسادات معروف کنر است.»

درصفحه ۷۲۰ جلددوم«حیات‌انسایکو پیدیا» ترکی نگارش‌رفته که: «سید جمال‌الدین، یک عالم‌قیمتدار و یک فیلسوف عالیمقام، و یک مرشد خیر اندیش و یک مجاهد غیر قابل مغلوبیت و اولین سرکش در برابر اسپریالیزم‌بود. اوست که از یک قطعهٔ، بدیگر قطعه نور بخشید. روشنی نجاتی بود برای مظلومین و آتش‌سوزانی بود جهة ظالمین..... وی‌از ترک های(۱) افغان بوده، در قریهٔ اسعدآباد که بفاصله‌بفاصلهٔ ۳روزه‌راه از کابل واقع است، تولد شده (۱۸۳۸)نام پدرآن صفدر است اولین تحصیل رادر کابل دیده،به سن ۱۸در هند رفت.»

نظریات اهل فرنگ:

ارنست رنان عالم و فیلسوف شهیر:

چون‌درسال ۱۸۸۳مسیحی، سید در پاریس بافیلسوف ومورخ مشهور ارنست رنان آشنا شد، در باب‌دین‌اسلام‌و علوم‌مقالهٔ‌درروزنامهٔ«دبا»انتشارداد

---

(۱) شاید ازباعث محبت وسابقهٔ که باترک هاداشت ودر راه نهضت آنها خدمت نموده‌وی رااز ترک های افغان نوشته اند. حالانکه سید افغان خالص میباشد و خانواده اش‌به یکی از خاندان‌ی‌ها بزرگ افغان منسوب ،است.

فرداي آن روز یعنی در۹ ماه ایار ۱۸۸۳، درآن مقالهٔ جوانی خود درباره سید جمال الدین چیزهاي خوبی میگوید که گفته هاي وي دربارهٔ سید معقول‌ترین و صحیحترین گفته هاست و ازآنجمله است:

«کمتر اشخاصی در من تاثیري شدیدتر ازین تولید کرده‌اند، همین مکالمهٔ من باوي(سید جمال‌الدین) بیشتر ازهمه مرا وادار کرد که موضوع کنفرانس خودم را درسوربون بقرارذیل انتخاب کنم: «روابط روح علمی و اسلام..».

«شیخ جمال‌الدین، یک افغا نیست که کاملا از خرافات اسلام آزادو وارسته است.»

کمی پایان تراین فیلسوف فرانسوي وصاحب‌نظر یهٔ معتنابهاي ملیت دربارهٔ قابلیت ملیت افغانها میگوید که: «من پس از شناختن شیخ جمال‌الدین، آنچیز را که مستشرقین هوشیار اروپا همیشه گفته اند: که افغانستان در تمام آسیا به استثناي جاپان، یگانه مملکتیست که عناصر تشکل ملیت را بیشتر درخود دارد، قبول کردم(۱)

اوریانت فرانسوي،درمجلهٔ اول دسمبر ۱۹۳۸، درضمن یک مقالهٔ خویش دربارهٔ منشأو موطن وموضع تحصیلات اولیهٔ سید،مینویسد که:«سوانح حیات سید مانند قصه هاي عجیب (الف‌لیله) اسرارآمیز است. وي در ۱۲۵۴ ه (۱۸۳۸—۱۸۳۹ع) درقریهٔ اسدآباد قریب کسر(غالبا درطبع حروف (ن)

(۱) ص۳۰۴ نطق‌ها وکنفرانس هاي رنان طبع پاریس ۱۹۳۵

به(س) تبدیل شده » که از توابع کابل است، تولد گردیده ، پدرش اولادهٔ پیغمبر و شجرهٔ نسبش بواسطهٔعلی‌ترمزي‌ونوادهٔحضرت‌حسین پسر حضرت علی ، پسر ابو طالب بحضرت محمد (ص) میرسد، این شخص مقدس،از تمام علوم بهره مند بود .چنانچه عرب، ادبیات ، معانی ، بیان الهیات ، تاریخ جغرافیه علم،ماورا طبیعت ،فزیک ،طب ، نجوم و غیره رامیدانست، و برای فراگرفتن‌سائر علوم جانب هند مسافرت نمود » (۱) .

میخائیل‌پالووویچ (مولتمان)در پاورقی صفحه۱۱۷ کتاب‌موسوم به« ترکیه‌انقلابی» منطبعهٔ (۱۹۲۱ع) راجع به اصلیت سید چنین مینویسد : « موسس و بانی پان اسلامیزم ، شخص افغانی النسل موسوم به جمال‌الدین افغان بود، که در ۱۸۹۶ عیسوي فوت نمود ، این افغان به اثر تحریک و معاونت سلطان عبدالحمید، پان‌اسلامیزم راروي کار آورد تا خلافت‌آن سلطان‌قوام پذیرد. »

شارلز دوسس، در اثر موسوم‌به«اسلام و تجدید » نگاشته که : « سید در اسدآباد، بقرب کابل‌افغانستان ، تولد یافته » مستر بلنت سیاس معروف‌انگلیس ، درصفحه ۷۷ کتاب تاریخ سري خود نوشته که : « تا زمان وصول سید جمال‌الدین بمصر ، تجارب عالمیه وي‌در آسیأ و سطی‌محدودبود.در افغانستان تولد و دربخارا تربیهٔ دینی رافراگرفت. »

به اتفاق‌آراء سیددربخارا نرفته، بلکه‌بقازان رفته است و آن‌وقت هم زمانی بود که سید مستغنی‌از تحصیل دینی‌بود. مستر بلنت‌در « گوردون درخرطوم» و کتاب موسوم‌به «قبضهٔ مخفی‌انگلیس» بر مصر،درباره به شخصیت وجود خانوادهٔ سید در افغانستان چنین مینویسد، که :

---

(۱) مرکور دوفرانس صفحه ۳۱۷ ماه دسمبر ۱۹۳۸ .

«... جمال‌الدین یکی‌از دهایی‌بود که‌تعلیمات او یك اثر و نفوذی ایجاد کرده که‌در سی‌سال‌اخیر درنهضت اصلاحی عالم‌اسلامی بالاتر از آن دیده نشده،من‌خود درابدرجهٔ عالی مفتخر و مشرف مید انم ، ازآنکه وي سه‌ماه در زیر سقف‌خانهٔ من،درانگلستان زندگی کرد و لی‌او یك‌سر دبد وی و زمختی بود کاملا آسیائی ، که‌بآسانی به‌آداب و رسوم‌ار و پائی مانوس نمیشد ...»

(۱)جمال‌الدین درمجلس که‌باسن(بلنت)در پاریس‌حرف‌زد از خانوادهٔ خود در افغانستان حکایات و قصه‌ها گفت(۲) .

نظر یه گولدزیرعالم شهیر آلمانی

مشار الیه دائرهٔ‌المعارف اسلامی،مستند به‌مآخذ مختلفه و بالخاصه آن جرايد آلمانی که مدیرآن ،باسید مصاحبه نموده‌اندو بالخاصه روزنامه ... طبع ۳ ۲جون ۱۸۹٦ ،قبل ازینکه خدمات عرفانی و سیاسی بزرگ‌و دیگراحوال متعلق بوه‌آن‌بحث‌میکند .افغان‌بودن وي‌راحسب سطوراتی ترجیح داد ،و ضمنا بطور قطع رای‌میدهد، که‌ایام طفلی و جوانی خود را در افغانستان‌گذشتانده و تاسن۱۸ در کابل مشغول تحصیل بود،اصل‌نظریهٔ ألمانی مذکور چنین است: «جمال‌الدین السید محمدبن‌صفدر یکی ازرجال برجسته دنیای اسلام درقرن۱۹ ،و درعین حال‌فیلسوف،مصنف،نطاق ،روزنامه نگار و بالاخره‌از همه‌سر دسیاسی بود که حریفانش وی‌را(سحرك خطرناك)میخواندند. نامبرده درنهضت های‌راجع به‌آزادی و تشکیلات اساسی که‌درین آواخر در ممالك اسلامی بر پاشده بود،سهم و نفوذبزرگی داشته و برای آزادی مما لك

---

(۱)صفحه ۱۰ شمارهٔ ۳سال‌دوم‌دوره جدید کاوه سید جمالدین افغانی طبع هند (مکتبه جامعه میلها سلامیز دهلی) .

(۲)صفحه ۱۰ شمارهٔ(۳)سال‌دوم دورهٔ‌جدید کاوه و صفحه ۳۳ کتاب

اسلامی ازنفوذوانتفاع اروپاییان وبرای ارتقای داخلی آنها بوسیله معرفی قوانین ومؤسسات بجهت اتحاد دول اسلامی، (بشمولیت ایران) درتحت یك خلافت، و بالاخره به مقصد ایجاد یك امپراطوری مقتدرهٔ اسلامی، که بتواند از نفوذ و مداخلهٔ اروپائیان جلوگیری نماید، همواره مصدر اقدامات و تحریکات مهمی گردیده است. سید یکی از قهرمانان جدی فکر (پان اسلامیزم) چه بزبان و چه بقلم بوده است. خانوادهٔ سید از محدث معروف علی الترمزی و آخر الذکر از حسین بن علی، بوجود آمده.

سید بقرار بیان خودش، در افغانستان درعلاقهٔ کابل نزدیك کنر بمقام اسعداباد بسال ۱۲۵۴ھ (۱۸۳۸—۱۸۳۹)ع، در خانوادهٔ حنفی مذهب متولد گردیده است، ولی بعضی ها مقام تولد را اسعد آباد نزدیك اصفهان میگویند. و دلیل برای اینکه سید خودرا افغان نامیده این را پیش میکنند که سید میخواست از استبداد ایران رهائی یابد و بدینمنظور خودرا افغانی و تاریخ افغانستان خوانده است علی ای حال در سر زمین افغانستان بود، که سید روزگار و جوانی جوانی خویش را بسر برد.

سید در کابل تاسن ۱۸، تمام علوم عالیهٔ اسلامی را، تحصیل نموده و در عین حال برای آموختن فلسفه و علوم صحیحهٔ متداول، بین مسلمین شرق نیز همت گماشت. پس از آن، بیش از یکسال را در هندگذرانید، و به حج رفت (۱۲۷۳ھ ۱۸۵۷ع) و در بازگشت از حج، با فغانستان بنزد امیر دوست محمدخان، سمت ملازمت اختیار نموده، ودرجنگ هرات بمعیت امیر بود، و پس از فوت دوست محمدخان، در نزد جانشین او محمد اعظم خان، برادر امیر شیر علی خان، بحیث وزیر باقی باقی مانده، و در جنگ های داخلی راجع به سلطنت باوی همرائی داشت و پس از

حکمرانی مختصر و سقوط سر بی‌خود تصمیم گرفت از افغانستان خارج شود (۱)

ماخذ ایرانی

در شمارهٔ (۶) صفحه ۳۷۱ سال ۱۵ ارمغان، از قلم آقای فاضل محترم مصطفی طباطبائی مرقوم است: «در تاریخ ۹ مارس ۱۹۳۲ میلادی، اعضأ انجمن «رابطه الشرقیه» در مصر به پاس زحمات و فداکاری‌های این پیشوای بزرگ شرق، انجمن نموده نطق‌ها و قصیده‌های غرائی از طرف چندین نفر از فضلا ایراد شد ولی راجع به ایرانی بودن سید سخنی در میان نرفت. »

در صفحه ۱۸ شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین، نگارش آقای میرزا لطف الله فاضل محترم میرزاحسین خان دانش اصفهانی، مقیم اسلامبول مینویسد: « سید یك پیشانی فراخ برجسته و یك سر پر مغز، معمم و مزین با گیسوهای چین چین و حلقهٔ حلقهٔ دراز که از زیر عمامه تا بن گوش فرود آمده، یك بینی موزون و خوش ترکیب یك استخوان چانهٔ بزرگ و ستبر که، نشانهٔ صلابت و متانت طبع، با لب‌های زمخت و یك ریش فلفل نمکی کوسه، که بیشتر دلالت به افغانیت او میکرد تا ایرانیت او ....»

در صفحه ۸۵ همین ذات مینویسد که :

«سیدجمال‌الدین با وجود داشتن یك مشرب فلسفی، و علی الرغم جزئی تمایلش در ظاهر بطریقت صوفیه، سالك مذهب حنفی بود، و اهتمام شدیدی به اداء فرائض مذهبیه داشت.» فاضل مشارالیه از نقطه نظر ممیزات وجهیه و اوضاف جسمیه نیز سید را افغان دانسته‌اند، و این از نقطهٔ نظر اتنوگرافی (Ethnography) (۲).

---

(۱) ماخوذ از صفحه ۷۷ شماره اول سال ۶ جمله کابل ترجمه هم کار محترم و سابق ما آقای امینی

(۲) دانشکه شخصیت های جسمی و عادات اجتماعی گروه های نژادی مختلف را مطالعه می کند

حقیقتیست واضح، سخنیست راست، که در ین زمینه دیگر محققین و بسا از مولفین نیز تصویری را با نوك خامه افغان کشیده اند وحتی فوتوهای سید هم این حقیقت را تائید میکند. و نیز اشارهٔ فاضل اصفهانی بمنسلك بودن سید بمذهب حنفی، در آن ایام که تعصبات مذهبی خیلی شدید بود، اشارهٔ ئیست بر له افغانیت سید.

در صفحه ۵ و ۶ شمارهٔ ۳ سال دوم کاوه جناب فاضل آقای تقی زاده مینویسد که:

«یکی از اشخاص معروف و مهم عهد اخیر در مشرق زمین، سید جمال الدین معروف به افغانی بود، که در نهضت سیاسی مسلمان ملل تاثیر عمدهٔ داشت مشار الیه بلاشك یك مرد فوق العاده، و صاحب ملکات و خصائل عالیه بوده و مخصوصاً استعداد فطری خطاب و نفوذ در نفوس و قلوب داشته است.

تاریخ زندگی او، در اوایل عمرش، روشن نیست. دو روایتی مختلف که هر دو دلایل و قوانین قوی دارد، در وطن و مولد و منشأ او است یکی روایت افغانی بودن و در هند بودن و مناصب بزرگ افغانستان را طی کردن و دیگری بودن است اوست از اهل اسدآباد همدان، و تحصیل او در همدان و قزوین و اصفهان و مشهد. آنها که در باب تاریخ زندگی او چیزی نوشته اند، در بین این دو روایت مردد بوده اند. بهر حال این را باید گفت که منشاء روایت اول، یعنی افغانی بودن خود سید بوده ...» و در صفحه ۷ همین شماره نوشته اند که:

«جمال الدین در مجلس که بالنت در پاریس در ۲۱ ذی القعده ۱۳۰۰ حرف زد، از خانوادهٔ خود در افغانستان حکایات و قصه های گفت»

در صفحهٔ ۹ همین شمارهٔ قید نموده اند که در فارسی نوشتن و هم در حرف زدن لهجه و شیوهٔ عربی و شاید افغانی داشت، و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیك است انسان را در ایرانیگری او به شبهه بیاندازد.

بزرگترین خیال و آمال او همانا نهضت اسلامی، و اتحاد اسلام بر اساس ترقی و احیا عظمت اسلام، و نجات از تسلط اروپا بود. مشار الیه به تمام معنی یك انقلابی خیلی پرشور و خوش صحبت بود. ولی خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش بود، و زود خشم و کینه جو بوده و هم حرف حق را (بعقیده خود) واضح و صریح و علنی و بی محاباسی گفت و بدون واهمه حرف میزد و با هیچ چیز از میدان در نمی رفت و اهل مجالمه و تزویر نبود، لذا در هر مملکتی حسد مردم را به تحریك آورده و دشمن تراشیده و هم برخود میبایید.

زبان عربی و فارسی و ترکی، همدانی و اسلامبولی را خوب میدانست. فرانسه را هم بقدر کفایت حرف میزد و میخواند. از انکلیسی روسی اگرچند کلمه میدانست فقط بواسطه اقامتش در لندن و پترزبورگ بوده شاید افغانی و هندی را همینطور میدانست. »

آقای ناظم الاسلام کرمانی در صفحه ۸۹ کتاب بیداری ایران در بارهٔ اینکه سید در همه جا لباس افغانیت را ترجیح میداد چنین مینویسد:

«سید در همه جا بهمان لباس و زی افغانیت ملبس بوده... »

آقای غلامحسین نراقی در صفحه ۱۷۱ در« کتاب نامو ران ایران» این را تصدیق

کرده‌اند که بسا از فضلای مصری(۱) سید را افغان میدانند و علت این را که چرا سید را افغان میدانند از زبان یکی از معاصرین سید چنین نوشته‌اند. «چگونه او را افغان ندانم، در حالیکه پنج مرتبه از او میلتش را پرسیدم، هر پنج مرتبه به افغانی الاصل بودن خود مباهات نمود.»

---

(۱) ع ص سردار اسدالله خان مفتش اردوی افغانی از زبان جناب نحاس پاشاه رئیس الوزرء سابق مصر، حکایه میفرمایند که: «در سال ۱۳۱۶، حینیکه بمعیت والاحضرت سردار شاو لیخان وزیر مختار افغانی در پاریس، در مراسم تاج پوشی پادشاه انگلستان سمت نمایندگی داشتند روزی در یک مجلس که در آن جناب نحاس پاشاه رئیس الوزرء سابق مصر با ایشان در یک میز نشسته بودند، پا شاه فرمودند که من با والاحضرت شاه ولیخان اخلاص زیاد دارم زیرا در عمر بزرگترین افتخار من این است، که شاگرد سعد زغلول پاشاه میباشم و سعد زغلول را اینها به مصر داده‌اند.»

پښتون سید او ملي ژبه

کنفرانس جناب امین الله خان «زمریالی»

محترمو آوریدونکو!

څنګه چه زما محترمو ملګرو د پښتون سید جمال الدین په شخصي او ذاتي صفتو او سوانح او سیاسي خدمتو باندي رڼا واچوله، زه هم اجازه غواړم چه ددې پښتون سید د ملي احساساتو په باب کی څه عرض وکړم.

هغه لوړ او مهم شی چه نوموړی او نابغه یې خښتنان او خاوندان دي او د دوی او د عامو وګړو په منځ کښي توپیر راولي ذاتي لوړوالی او غوره توب یعني شخصیت دی او د شخصیت د دوی ته خورا ډیري ښېګړې لکه د چارو د حقیقت مېندل د ربړو او ستونزو سنل او ګڼانو رته نیول د یوه جوته او ښکاره مطلب او نصب العین لرل او داسې نور ... وربخښي او ورکوي یې د نوموړو د صفتو څخه یو د معاملاتو او چارو د حقیقت مېندل دي، یعني د اجتماعي او سیاسي چارو او اوقضایاو په تګ او تیریدو کښې هغه عوامل او حقایق وینې چه د عامو وګړو سترګي یې نه شي لیدای او د هر چا وجدان یې حقیقت ته نه شي رسیدای.

نو خنګه چه دوي دحوادثو پر حقیقت ښه پوهیږي او تر نورو ژر وربانديرسیږي دټولنې په سمون کښې هم دوي لمړي بیرغ اخیستو نکي او عاملان دي او ستونزې او ربړو نه هم دوي ته له دي اسله ډیرو رپښیږي.

پښتون سید جمال الدین هم دهغو سړو د ډلې څخه و څکه : دي دبشریت خصوصاً دمسلمانانو او بالاخص دخپل ملت په دردو پوهیدلی و اوبرسیره پر دي چه ده داسلام دیوو الې دژورو او دقیقو فکرو دخپرولو هاندو کی او دشرق دویښولو او دشرق دنجات افکار یی دارو پا بیداری څخه د شرقیانو په مغزو کښې واچول، دملیت داصلاح او سمون په باره کښې یی هم علاجونه او چاري و ښو ولی او دده افکار او وینا وي دنن ورځې ملت غوښتونکو ته هم ښه لوست او دنا سیوالیزمی دعقیدي او مسلک ښه معلم کیداي شي دي و ائي:

«نیکبختی او ښه سرغی نسته مګر په قوميت سره او قوميت نسته مګر په ژبه به سره او ژبې ته هغه وخت ژبه ویلای سو چه په ټولو هغو کارو چه د صنعت او حرفت خاوندان په ګټه و رکولو او ګټه اخیستو کښې ورته اړوي احاطه او لاس ولري» .

بل ځاي سید دانسان دیوو الې پر فلسفه بحث کوي او دا یووالی پر دوو بر خو ويشي چه یو دځان یووالی او بل دکورنی یووالی دي هر کله چه زموږ مطلب دکورنی په یووالی کښې دي نو سید یی په دي ډول بیان کوي «دځان دیووالی څخه وروسته دکورنی یووالی دي ،او د کورنی دیووالی د ژوندون د روح خو یښی او نژدي نژدیکت دي ،او له دي لامله ټولنه ډول ډول او جلا جلا دهر راز خویو او طبیعتو خاوندان سره یو ځاي کوي او دهغی یووالی نتیجې د حاصلولو هاندکوي چه د دوي ټولو ژوندون ته لازمي او ضروري شی ګڼل کیږي او

هریو دتهو لنی دډلی چو پړ ، چی په حقیقت کی‌دده د ځا ن یو و الی‌دي په خو ر اسینه پر ځا ن‌سنی او کوي یی.

هر کله چی‌دانژ دیکت او خپلوي لری شی‌لږ څه د کو ر نی‌یو و الی‌له سینځه و اخستل شی او د کلیو الو یو و الی چی عبار ت‌له خو کو ر نیو او څو ډلو څخه دي ښکار ه شی او دایو و الی‌به د کلیو الو دیو و الی په ډو ل کی‌دهستی صو رت و مو سی او ددې‌تهو لنی دډلی دژ و ندو ن ر و ح هغه مطلقه نژ دیکت دي‌او دامطلقه‌نژ دیکت هغه کلیو ال‌چی له څو تهو لګیو څخه یو ځای شوي دي و دي ته ګماري‌چی تهو له دګټی‌دحاصلو لو دپار ه په یو ه‌لاس او ز ړ ه‌هاندو کی او عمو میه ضر رو نه او ربړ و نه متحد له مخی‌لیري او هیسته کی او دنو ر و کلیو الو سر ه کو ر تو ب او دعز ت او سر تبی دحاصلو لو مقابله او هڅه و ر ته و کی او تل‌دلو ړ تو ب او غو ر ه و الی غو ښتو نکی او سی.

د کلیو الو دیو و الی څخه و ر و سته یو و الی دجنسیت دي‌او دي یو و الی ته غو ر ه‌شوي حقیقت او ماهیت او د ژ و ندو ن ر و ح نشته مګر یو و الی د لغت‌او ر ښتیادادہ‌چی‌دادلغت‌یو و الی‌عجیبه ر ابطه‌او غر یبه‌خپلوي‌اوپیو ند دي او دغه یو و الی دلغت‌دي‌چی هغه کلیو ال‌چی مختلف‌او جلا جلاغر ضو نه لري او هغه‌تیر و نه چی ځانته دمقاصد و خاو ندان‌دی دجنسیت دیو و الی تر بیرغ لاندی دیو ه‌مطلب دپار ه بیائی‌اود د وي‌پاشلي‌قوت سر ه تهو لوي‌او د عامو دګټو په لا س ر ا و ستلو او د ضر ر په دفع کو لو کی دوي تهو له یو ه خو له او یو ه ژ به ګر ز وي او دسر ستي‌او دیو ه و بل ته‌لاس و ر کو لو حس‌په دوي کی تینګوي او دعمو مو دسعادت او ښه‌سر غی‌و حاصلو لو او دبد سر غی‌و ژ غو ر لو ته یو ه لو ډله یو ز ر ه‌او یو ه ژ به ګر ز وي او ډیر و ګړي په یو ه

نوي ژوندون سره چې دجنسیت ژوندون دي ژوندي کوي او دخپلو اکي په ګینه یې ښایسته کوي».

دپښتو سیدددي پورته بیانڅخه جوتیږيچې سیددژبیمسئلیتهاو دملي ژبی ووجودته چې دملتدتفرقي دلیري کولو دوسائلو او داجتماعي د سرضو ددوا و څخه ګڼله، ډیر په درنهسترګه کتل او اهمیت یيور کاوه او په په هغهوخت کيچې سید دافغاني دربارمشاور او مصاحبؤ ده داخپل سپیڅلي افکار ترتیب او دربارتهیی وروړاندي کړهاو یقین ديچې دسیددمنو رو افکارتو ښهدملیژبي دژوندون مسئلهده او جوته دهچې ديمسئليدپادشاه په زړه کيهم لویه اغیزه وکړه،چې سمدلاسه یې ټول عسکري او کشوري نومونه او عناوین او عسکري بولی،په پښتو کړې او یو شيچېترننروځي پاته او دزماني دهردم خیالیلاس پر بر شوینه دي،همدغه عسکري او کشوري عناوین او نومونهاو عسکري بولیدي،چې په ملي ژبه ایښوولي شويدي او ټینګههیله دهچيتر ډیرهوخته پوريپه دپښتانه دملتپه محیط کي ورکنهشي.

بالعکس نوريډیري اصطلاحي او نومونهپه هرهشعبه کي رواج او وټاکل سوه مګردپا یښت عمریی دوو کالو تهونر سیدهاو دغه دپردې ژبیسبب ؤچې پښتانه سرهله ديچې ددوي ذکاوت خپلو او پر دوستلي دي،دمعارفو څخهګټهو انخستهځکه: یو ملتدمعارفو څخه هغه وختګټه اخليهاو دعلم په ګینهښایسته کیږيچې علم او معارف ددهپه ژبهوياو د پښتون سید جمالالدین څخه داسطلبهم پټپاته نهدي او داملي و ظیفه ا و فریضهیی هم اداکړې دهديوایی:

«که د یوه قوم علم، معارف، فنون او صنعت په خپله ژبه او د خپل د جنس څخه وي اساس به یې په دې کې ټینګ پاته شي، ډیر کلونه به ورکه نه شي، او د هغه ټبر یا جنس ورکه شوي او د پښتو لویدلی او لاد او احفاد کولای شي چې د خپلو نیکه ګانو د کتابو او مؤلفاتو څخه ګټه واخلی او خپل قوم او ټبر بیا ژوندي کی، او په نوي عزت او شرف ځان ښایسته کی، که څه هم د دغه یادو شوو علومو او معارفو خاوندان نه وي او که علوم او معارف او صنایع په دوي کې د بل او پردي قوم او ټبر په ژبه وي، په لږ موده او نه څه تغیر او بدلیدو سره به ورک او له سینځه و اخیستل شي».

«بل دا چې که علوم او معارف د خپل قوم په ژبه وي تحصیل به یې پر هغو ګړو آسانه او کړ ښي او نقوش به ئې په ذهنو کې تل پاته سي، او عقلو نه به یې دقائقو ته ژر رسیږي او حقیقت به یې طالبانو ته ښه معلوم سیږي او ډېر، یې اسله علما او فضلا او د هنر خاوندان به په دغه قوم کې زیاتوب و موسی او د ښه مرغی او سعادت و رو نه به د دوي و مخ ته و پرانیستل شي».

داو و د پښتون سیدو یل او افکار په دي باب کې.

نو زما محترمو مشرانو او ګرانو کشرانو!

و پښتنو ته چې د خپلو مشرانو او نوابغو په یاد و بود باندي جشنونه او د دوي د سوانح یاد هغو مهمو نکاتو بیانو نه کوي، محض تفریح یا خپل معلومات بل ته ښودل نه وي او څنګه چې په ظاهره د دوي قدر داني کوي په معنوي صورت هم په در نه سترګه و رته ګوري، یعنی د دوي پر خبرو چې بی بها سرغلري او دوي ته پاته دي ځان پوهوي او عمل پر کوي نو څنګه چې نن موږ دلته سره ټول شوي یو او دي پښتون په لوی او حکیمانه افکارو اقراریو

يو او سر لوئی باندي کوو بايد ودي چي دذي نومو وړي پښتون په حاذ قانه و يلو عمل وکو، او خپله ملي ژبه هم وروزو، او دخپلو معارفو اساس په ملي ژبه ټينګ کو او دمعارفو ښخه هغه ګټه واخلو لکه چي نوري دنيا دخپلو معارفو ښخه په خپله ژبه ګټه اخيستي ده.

پښتو کي يو متل دي چي «پر دي کټ تر نيموشپو دي» او پښتون سيد هم ددي متل مطلب په دي عبارت ادا کوي چي: «کم هوښيار به دبل فخر دځان فخر بولي او کم هوښيار به بيله خپله جنسه په پر دي فخر کوي.»

هو کي! دادپښتو متل او دسيد و يل دمليت داساس هغه ټينګ او منلي شوي قانون دي چي موږ بايد ستر ګي ځني پټي نه کو - او څنګه چي موږ دافغانستان او سيد و نکي يو ملت يو ټبر يو، سر لوړي او فخر مو هم په پښتو سره دي، نه په بله ژبه، او دغه پښتو ژبه که پوره ده او که نيمګړي زموږ اړي او ساندي به پوره کوي، او زموږ دمليت اساس به په دغه پښتو لا هم تينګيږي، او که څوک بل څه فکر کوي، يا ملي ګټه تر شخصي ګټي جار وي هغه چا ته پاتيږي چي ديوي خاشې دپاره پوستين سوځي.
او داعرض کوم چه:

اي زړګيه! دپتنګ په خير کړ يږي ته تر کله
دملت نښان دي ورک کي نپو هيږي ته تر کله

دخپل دو دپعشق کي ځان ګګنس ته سره لمبه کړه
په پردي او رخه پريږي او سوځيږي ته تر کله

«زمر يالی»

يوه رو ځی سحر و وي په خندا کي
دا قانون مدام جاري دي په دنيا کي

چي دريږي څوک دبل خوا کښي ورکيږي
ځکه ورکه شوه سپوږمۍ دلمر په خوا کي

«الفت»

انیس ۱۳۲۳

نقل تا بوت حضرت سید جمال الدین افغان

از کراچی

قرار اطلاع رادیو دهلی، از حین ورود تابوت حضرت سید جمال الدین افغانی بکراچی، جم غفیری از عموم طبقات مسلمین هند، دسته دسته برای فاتحهٔ میت حضرت سید به قونسلگری افغانی در کراچی رفتند.

تابوت حضرت سید، امروز از کراچی ذریعهٔ ریل «کرا چی میل» بطرف لاهور حرکت میکند. تا استیشن ریل، مراسم مشایعت از طرف عموم طبقات مسلمین بعمل خواهد آمد. تابوت حضرت سید روز چهار شنبه به لاهور و صبح روز پنجشنبه به پشاور وارد خواهد گردید، واز پشاور بکابل نقل داده خواهد شد.

انیس: از احساسات دوستانه وقدر شناسانهٔ برادران مسلمان هندی خود، که نسبت به احترام وتجلیل تابوت سید جمال الدین مرحوم نابغهٔ معروف افغان وخدمتگار صمیمی عالم اسلام از بدو ورود آن بخاك هند و عبور از کشور موصوف در همه جا ایراد داده اند قلباً اظهار امتنان می نماید.

خطابه ښاغلی محمد نعیم

وزیر معارف و معاون صدارت عظمی

بر تابوت سید جمال الدین افغانی

حضار محترم! امروز جسد مرد گرامی ونامور، که سالها قبل درین خاک متولد و پرورش شده بود، دوباره به وطن میرسد و ما همه اورا مشایعت کردیم، و قلب های ما ازآن در تاثر است.

سید جمال الدین افغان، در زندگی جز در جهد بیداری توده های مسلمانان، وسعی درائتلای آنها لحظهٔ به سر نبرد، تاآنکه حیات او تنها از همین تار پود بافته شد. ما امروز، جسد او را سردوخاموش زیارت میکنیم. ولی اوآنچه درهنگام حیات در عمل آورده مرد نی نیست. روح زنده او همیشه مارا برای نهضت ملت افغان یاری خواهد نمود.

یقین دارم، تاریخ حیات این مرد آزاده به هموطنان ومخصوصاً طبقات جوان، که خود شانرا برای آمال آینده وطن آماده میسازند، درس بسی مهمی است.

عزت نفس وسجایای عالی اخلاقی را، نزد ماتقویه و حس شرافت ملی و حفاظت آزادی راکه در مرور قرون غریزه طبیعی این ملت شمرده شده، تائید میکنم.

جای بسی خوشبختی است، که جسد این مرد گرا می درین دوره بیداری، که راه تکا مل می پیما ید همه مارا به آینده باسعاد تی نوید مید هد ، بوطن رسیده واین خود فال نیک است . امید های همه مارا درین راه تشعیر میکند . در ین موقع خود را خوشبخت میدانیم ، که از جانب حکومت و کافه هموطنان خود ،قلبا از حکو مت و ملت دوست وبرادر ماترکیه ، اظهار شکرا ن کنم که برما منت گذاشتند و بماموقع دادند تا جسد این مرد نا می افغان برای همیشه در قلب خاك و طن آرام کند .

همچنان از حکو مت دو ست وبرادران عراقی ، واز بـرادرا ن هندی که حین عبور جسد مر حو م سید جمال الدین افغان، از خاکهای شان از آن پذیرایی و باآن احترام کرده اند ، تشکرات عمیق خود را عرضه میکنم .

از خدای بزرگ تمنا دار م ،تاهمه ملل اسلامی در دنیا ی آینده هم آغوش سعادت وتعالی بوده ، ودرپرتوعلم و معر فت به حیات مترقی خود ادامه بدهند .

شاد با روح سید جمال الدین افغان!



خطابه‌ن تو روا یانا

بر مزار سیدجمال‌الدین افغانی در کابل

بسم الله الر حمن الرحیم

(احمد لله رب العلمین‌والصلواة‌والسلام علی سید نا محمد و علی‌اله واصحابه واحفاده اجمعین).

امروز ، مرد بزرگی را بخاك وطن‌سپردیم، که چهل و هفت سال‌قبل در کنارهٔ بوسفور چشم از جها ن‌پوشیده بود .

چهل‌و هفت سال است، که ا زجهان رخت بسته ولی روان اوزندهٔ جاوید است . نام‌و ی از خاطر ه هافراموش‌نشده ، وبسا‌آمال‌وآرزوهای او یکی بعد ا زدیگر عملی گردیده‌است.

اخگر عشق‌و محبتی ، که درسینهٔ‌وی فروزا ن بود، به جهانی‌سرایت کرد و امروز درسرتاسر کشو رهای اسلامی هر فرد حساس آتش اورا در سینهٔ خود می پرورد .

مرد شوریده یی بود و کـــا ربزرگی در جهان داشت . از دید ن حق‌نمی هراسید، از گفتن حق نمی‌ترسید و حتی هنگام طیرا ن د ر فضای حقیقت وسو ختن پرو بـــا ل‌خود، پروانه یی بی پروا بود .

روز گار اورا برای بیداری عالمی به جهان آورده بود .

پیام بزر گی داشت .

پیا می، که از چندین قرن دردل بلخ وغزنه مدفو ن گردید ه بود .

پیا می، که از چندین قرن آبهـادجله ونیل آنرا زمزمه میکرد .

پیا می، که چندین قرن چشمـــه ها و فواره های استا نه در دل شب های تار به آن مترنم بود .

پیا می ، که از جنبشس وغلغــل سلاسل و اغلا لی که بر پیکر رعیای اسلا میت پیچید ه بودند ، بگو ش میرسید .

نیرو و توانای عجیبی داشت .

با یك جهان ظلمت و اسار ت، غفلت و جهالت در نبرد وستیزبود وبر همه یی آنها چیره گردید .

تا آخرین دم، علم حقیقت را ازدست نگذ اشت . پسس ازوی نیزآن پرچم قرار زنده ماند.

تادم واپسین در صحرا ی ظلمانی جهان، مشعل حقیقت در دســـت وی بود و با نیروی خستگی ناپذیرراه می پیمود .

آنجا که بخاك غلطید مشعلشـــ راگرفتند ، پیروانشس به پیشـــس بردند . از آتشس او صد ها مشعل افرو ختند و پهنای ظلما نـــــی مشرق را فروزا ن گردانیدند.

هنوز راه وی را می پیمایند ، وبر هنما یی چراغ اوبسو ی مقصود بیشتر میروند . او به حقیقت ایمان داشت و میدانست که حق برقو ت چیره میگردد .

درقرن نزدهم ، جهان اسـلا م به ویرانه یی شباهت داشت کـــه بجز خاطرهٔ بزرگ مردان گذ شته ودیوار های شکسته مظهر ی ازمجد وعظمت پارینهٔ آن با قی نمانده بودودر منتهای فلاکت وادبار میزیست.

آن روز گار سیاه، ثمره یی چندین قرن خانه جنگی ونفاق، تن پروری واستبداد بود، که گهوار هٔ حریت وسرزمین فر هنگ رابز ندان سیاه تیر ه بختا ن نا پـــدای کنـــا رآوارگان مبدل گردانید ه بود .

بساط استعمار و استثمار دو ل صنعتی جهان، نیز بر بلاد اسلا می

گسترده میشد و ممالك و ملــــل مسلمان یکی بعد از دیگر ی بـــه قید اسار ت میدر آمدند . بدتر از همه وبدبختی بز رگترآن بود، که خود خواهی امرای ممالـك اسلامی وبی خودی توده ها، امیدی باقی نگذاشته بود .

دنیای اسلام، در عقب پر ده‌های سیاه جهل و نادانی ، خود خوا هی وخود ستا ی از سیر امورو تطورحیات جهان، بر کنار مانده بـــه وسایل پارینه متمسك ودر غر قاب غفلت و بیخبری منهمك بود .

دست قضا و قدر کار گر شد،وبرای بیدار ی ملل مسلما نچراغی را در شبستان تاریخ شان افروخت.این مو هبت عظمی، نصیب سرزمین افغان گردید و آن ودیعهٔ کبر ی ،به راد مردی از دلاورا ن ما سپرده شد. البته ، در قرو ناخیرو قو عاین امر بعید مینمود ، ز یرا دیار ما دیاری بود که از مجار ی فر هنگـ جدید جهان بر کنار مانده، وبرای رهای خویشں از استعمار ، بدو رخود حصار ی از تیغ وپولاد گسترده بود .

دیاری بود، که جنگها ی دا خلی پیکر آنرا فسرده و محاصـــــر هٔ بیگانگان آب و تاب آنرا بــــر ده‌بود، دیاری بودکه مشعل دانشـــں بنابر فقر و بینوا ی ونفاق وهزاران مصیبت دیگر، در آن مرده بود .

اما، لطف ومرحمت، ایزدی نصیب این سر زمین گردید ، وبـــر ا ی بیداری جهان اسلام و بهبود ی روزگار فلا کت بارا ن سید افغـــا ن رابر گزید .

از دو حیث، افغانستا ن سزاوار این امر بود:

یکی، آنکه مردانه وارد از آزا دی وحریت خود، در آن ایام پرفتن دفاع نموده ، بقید دیگرا ن نرفته بودوباوجود همه مصائب، افراد ایـــن مملکت، به قر بانی در راه وطـــن حاضر بودند . ودیگر اینکه،آغوش این مملکت از روز گارا ن سلف ،هماره دامان پرورش عر فاو صاحب دلان بوده است .

مشیت خداوندی بیجا نیست. نخستین شرط مردان بزرگ، صفای دل و قوه ایمان است .اهل این سرزمین ازاین دو نعمت بزرگ در روزگارا ن پیشین بی نصیب نبوده انـدودرآن آوا ن نیز بی بهره نبودند وبعد از این نیز نخواهند بود .

آری جمال الدین از خانهٔ جلال‌الدین بر آمد.
دیاری که جلال الدین پرورد ،جمال الدین می زاید .
مبا هات این ملت، تنها بـــه‌تاجدار ان وسر بازان بزر گشـــس نیست، خیل و انبوه صاحبدلا ن‌نیز که در آسمان تاریخ و گذ شتـــه افغانستان چون سپاه انجم مــــــی‌درخشند، مایهٔ افتخار ماست .
مضمون عشق وو فا، عـــدل وانصاف ، آزادی بر روی زمیـــن وبندگی در باره گاه رب العا لمیـــن‌همیشه بر ناطقه گو یندگا ن ایـــن سر زمین جاری بوده است .
دلهای بزرگ در این گو شـــهٔ‌جهان به تپشس در آمد ه، و ارواح قدسی ازین سر زمین بر طـــار م‌نیلگو ن فلك بر آمده اند .
جمال الدین ،مانند عر فـــا ی‌بزرگ ، متعلق به جهان بوده‌تنها در راه رستگار ی هموطنا ن خویش‌مجا هدت نمیکرد، بلکه خبـــر و نیك بختی دیگرا ن را نیز از آ ن‌خود میدانست .
جمال الدین، همه ملل و ممالـــك‌اسلامی را، مانند افغانستا ن‌دوست داشت و اوشان را قابل‌تر حـــم‌میدانست و در راه فلاح آنـــها میکو شید .
جمال الدین ، بغض ونفر تی دردل‌نمی پرورانید و بمقابل هیـــچ ملتی کینه نمی ورزید .اومی‌خواست‌حریت درهمهٔ جهان استوار گرددو آزادی بر روابط افراد هر مملکـــت‌وعلایق خار جی ممالك ،حکمفرمای نماید. او میخواست مسا وا ت‌دربین افراد ، و مساوا ت‌د ر میا ن دول، مدار زندگانی ملل باشد .
او مبلغ آ زادی و مبلغ صلحه بـــود در قلوبی ، که عشق‌آزادی‌آشیان گیرد، گیاه زهر آگین عناد و کینه‌وری ریشه نمی دواند . اوتر جمان قرآن بود وقرآن وثیقـــهٔ آزا د ی‌است .
قرآن، کتاب برادر ی ملـــــل ومساوا ت عالم است .
قرآن، آئین نامه رافت و فتو ت‌است، قرآن‌فر قی در بختیار ی‌ملل نمیگذ ارد و همگان را در خـــــورسعادت و کسب حقایق میشمارد .
اگر جمال الدین رافتنه انگیز ودشمن آسایشس می خواندند گناه او نیست .

از آنجاست که رد مظالم کار اوبود. از آنجاست که کاخ تفر عـن وخود پرستی را واژگو ن می نمود،از آنجاست که تفوق یك ملـــت رابر ملت دیگری نمی پذ یر فـــت‌از آنجاست که عدل وانصا ف را سر مشق افراد و جماعا ت بشری‌قرار میداد .

همیشه مصلحین راتو هیـــن‌کرده اند و تعذیب نموده اند .

وی نیز در زندگا نی پر مشقـت‌خویشس، ازین ناسپا سی بشر ،که از جهل وظلم تراوش می کنـــد ،متالم گردید ه بود . از هر در ی‌او را میراند ند. بر بزرگی وی رشك‌میبردند ،و حتی به قتلشس کمر می بستند زیرا میدانستند که بجـــزمرگ هیچ قوه یی ناطـــقه اورا خاموش نخواهد ساخت .

آیا مرگ ، اورا خاموش‌گرانید؟ابداً :

زیرا اواز حق نمی میرد وحقیقت‌جاویدان است .

صدای حق، در گنبد گـــردون‌غلغله می افگند و طنین آنرا د ر اقطار و آفاق دور دست مـــــی‌شنونند .

جمال الدین روز ی چشـم ا زروشنایی جهان بست و در خا ك سیاه فرور فت .

ولی، آواز او از حنجرهٔ هـــرصاحب دلی بر آمد و در همـــهٔ بلاد اسلامی منتشر گردیدواسرافیل‌وار خوابید گان مشرق را بـــر انگیخت.

تجلیل واحترام جمال الدین پس‌از مرگ او، بار ها بز رگتـــر از زندگا نیشس بود . در هر مملکت‌شاگردان و پیروانشس ، که دراثر مجاهدات و مساعی خویشس اندرزهای این استاذ بزرگ به کا میابی های مهمی نایل گردید ند ، هیچگاه این‌ر هنو رد شـــو ریده و رهنمای ستمدیده را فرا موشـــس‌نکردند .

حق اورا محترم شمردند ، وخـاطـره اش را جـا ویدان در دل هموطنان خود سپردند. دیروز مزار او در استانبـــو ل بـو د .

امروز پیکر این مرد بزرگ رادرآغوش وطن سپردیم ، ولی‌درحقیقت گور جمال الدین درسینهٔ‌عرفاست. تادلی در راه آزادی می تپد، او را

فراموش نخواهد کرد، وتا زبانی‌از حقیقت سخن میگوید نام او را خواهد برد .

در اعصارجدید ۀجهان‌اسلا م،مردکا ملی چون وی تاآنو قت ظهـور ننموده بود، زیرا جمال الدین‌دارای‌درایت و خون سردی و تد بیـــر سیاست مداران شهیر جهـــا ن‌بوده و همچنین از جر ئت ودلاوری سربازان بزرگ بهرۀ وافی داشت،وعشق ومحبت او بحقیقت وی رادر قطار عرفا وصاحب دلان ووارستگان‌خاور زمین قرار میداد . درخطابت وسخنوری نظیری نداشت و هم درعفت وحاکمیت برنفس یگانۀ ز مان خویشس بشمار می آمد .جمال‌الدین‌در آوا خر قرن نزد هم ، عواقـــب سیاست استعماری رابچشم ســـرمیدید و از خلال نگارشا ت ا وپیش گویی های نسبت به سر انجـــام‌آن گیرودار بنظر میخورد .

هنوز ازو فات وی نزده ســا ل‌سپری نگردیده‌بود ، که آن‌سیاست مشؤم ، اروپا واکثر نقاط جهـــا ن‌راطعمه نخستین جنگ بین المللـی گردانید . جنگ بین المللی او ل‌به‌طوریکه امروز کسی از آن انکـــار نمی نماید، باعث بحرا ن هـــا ی‌متعاقب شد و محیط ظلمانی رابروی کار آورد که منجر به گیـرو دا رخونین کنو نی گردید .

این سپاس دور اندیشس باقلـع‌وقمع تحکم واستبداد نه تنهـــــا آسایشس وحر یت دنیا ی اسلا م‌رامی خواست ،بلکه آزادی جهـــا ن راطلبگار بود و میدانست کـــــه‌خو شبختی و آزادی جهان هیچگاه تامین نخواهد شد ، تا همه‌جماعات‌انسانی از نعمت حریت وانصا ف بهره‌ورنبا شد .

سید جمال‌الدین معتقد بود کـــه‌سر نوشت واژگون مسلما نا ن نـه تنها دول اسلامی را محکو م بـــه‌اضمحلال و فنا میگرد اند ، بلکـه استعباد واستعمار شرق دنیـــا ی‌بشریت را به شهراه سعـــا د ت وخو شبختی ر هنمو ن نخوا هـــد گشت .

این مرد بزرگ ،یکی از بزرگ‌ترین هوا خواهان آزادی وبرادری ملل بود .او میخواست بسا طتفوق یك ملت و استعباد ملت دیگر بر چیده شود. او میخواست سلطـــۀاستبداد خودرایی از کشور ها ی اسلام مرتفع گردد . او میخواســت‌مسلمانان جهان بهم متفق ونزدیك

باشند، او میخواست عالم اسلا مدردنیای بشریت برادر و ار زیست نماید و مساوا ت واخو ت ملــل تامین گردد .

پس از چهل وهفت‌ســـــال ،مشا هده مینما ییم که آمال و آرزو های او تا حدی عملی شده است .اکثر دول اسلامی استقلال ملـــی، وحکو مات پار لمانی خود را بدست آورده‌اندو عده یی متباقی آنها نیــز براه آزادی پویان میباشند . دو ل‌اسلام رارشته های اخوت وبرادری بهم مرتبط گردانیده ه ،و ممالــــك‌جهانگیر سابق، خویشتن را مد عی وهوا خواه آزادی ملل‌مشرق مــی‌خوانند ، و قیام علایق‌بین المللی‌را براساس مساوا ت اقوام‌و ممالـــك‌اعلان میدارند . گویا بشر یـــــت ستم کشیده میخواهد در محیـــطصلح و آرامشس و همکار ی با هـــم زیست نماید .

جنگهای خونینی که پس‌از مرگ‌سید افغان بوقوع پیوست ،آموزگار دهشت انگیزی بود .

سخنان وی را آنو قت نمــــــی‌شیدند و لی آلام و قربانـــــــی های جنگ امروز همگان رابه‌سخنان‌او متکلم گردانیده اســـت . سیــد باوجود داشتن جنبه بین المللی ،بوطن و مملکت خویشس علا قه‌مند بود. خاطرا ت‌افغانستان در دو ردست‌ترین ممالك و مشکل تریـــن مواقع اورا ترك نمیکرد .

به آزادی و آزادی خوا هــــی‌افغان، و فداکار ی امرا و ملــــت شجیع آن افتخار میکرد ،وسجایای‌ملی افغا نی را می پسندید.هنگامی که در دربار امیر کبیر، امیر محمداعظم خان و امیر شیر علی خــــان مرحوم بسر میبرد ، در رفـــــع‌اختلافات داخلی می کو شید و در اصد لاحا ت عصر امیر شیر علــــی‌خان دست بزرگی داشت .

کتاب « تتمة البیان فی تاریــــخ‌الافغان» اثر معرو ف او که حاکـــی از گذا رشات قرن هجده و نز د ه‌این مملکت است ، بزرگتریــــــن شاهدیست که علاقه و محبت اورابافغانستا ن ظا هر میدارد .

سید، در این اثر نه تنها مزایاوخطایای افغانها را بی پرده میگوید، بلکه باعلاقه و دلسوز ی فراوا ن ازواقعات وطنش و دفاع از حریـــت این مملکت صحبت مینماید .

سید میخواست با این‌کتــــاب‌افغانستان را به جهان اسلام معرفی

نماید، و محبت عالم اسلام رانسبت‌به این مملکت بر انگیزد ، در سائر مقالات منتشره و مکاتبات خودنیزهنگامیکه از این کشور سخن میگوید ، عشق‌و محبت اوبوطن‌ظاهر وباهر میگردد . سیدنسبت به امرای افغانستان وملت افغان مطمئن بود .

سید معترف و متیقن بود ، که‌ملت افغان هیچگاه تن به پستی نخواهد داد و در قید اسارت نه‌خواهد رفت ،ولی‌آرزو داشت که تخم نفاق از سر زمین افغان برچیده شود . متأسفانه از وفات اعلیحضرت تیمور شاه تاسلطنت‌امیر عبدالرحمن خان مرحوم ، یعنی بیشتر از یکصد سال این‌کشور در آتش نفاق و جنگهای داخلی می‌سوخت و دراین دوره‌برای‌آزادی خود وبقای خویش درزمرهٔ ممالك مستقل باوجود ضعف‌وناتوانی مجادله مینمود .

سید هم در این‌آوان زندگانی‌میکرد ، یعنی از ۱۸۳۸ تا ۱۸۹۷، تنها در هفده سال اخیر زندگانی‌او،مملکت در آسایش بودوبقیه‌عمرش را دوجنگ خارجی و چندین جنگ‌داخلی افغانستان ، تشکیل میداد .

مقولات و مقالات سید نسبت‌به افغانستان همیشه باین دو امر متوجه بود: دفاع حق مشروع‌افغانستان ، ازتجاوز بیگانگان ، ورفع نفاق‌داخلی و اوضاع منقلب‌کشور . خوشبختانه سیددر پایان زندگانی خود مشاهده نمود ، که‌افغانستان از طرف‌بیگانگان‌استیلا نگردیده وجنگهای داخلی نیزخاتمه‌پذیرفته است .

تنها آرزوی که این مردبزرگ‌در دل می پرورانید ، قیام علایق خارجی کشور و انتشار مدنیت‌جدید درمملکت بود. اگر بیست‌وسه سال دیگر سید زنده میبود‌آزادی کامل افغانستان را مشاهده میکرد . افغانستان نیز سید راگرامی میداشت و ارجمند میشمرد.

سالهاییکه در دربار اعلیحضرت‌امیر دوست محمد خان مرحوم زندگانی میکرد، محترم بود. حتی‌هنگام قشون کشی و رفع غائله هرات ، با امیریکجا بود، دردورهٔسلطنت امیر اعظم خان تقریباً مشاورووزیر پادشاه محسوب‌می‌گردید ، و در عصر اعلیحضرت امیر شیرعلی خان و نخستین دورهٔ رفورم هم دروطن بود

از مشاورین حکومت ومعلمین‌جوانان‌آنوقت بشمار میرفت .
هیچگاه سیدبمصا ئب‌و مشکلا تی‌که به ممالك دیگر بر خورده ، در افغانستا ن مواجه نگردیـــــد .افغانستا ن همیشه اورا گرا مـــی میداشت و بو جود وی افتخـــا رمینمود .
اززمان‌سلطنت امیر حبیب اللـه‌خان شهید، که رسایل موقو تـــه ومطبو عات درین مملکت پیدا شد،تا امروز، شرح حال ســخـنا نو خدمات او در راه وطن و جهان‌اسلام‌همیشه گوشزد طبقا ت جـو ا ن ودانشمند مملکت گردیده، خاطـره‌ها یی او زنده شده وبیشتر د ر قلوب و ارواح افراد این مملکت جاگرفته است .
از سراج الا خبار ، تانشر یا ت‌دورهٔ اعلیحضرت نادرشاه شهید ، وانتشارا ت زمان اعلیحضــــر ت‌محمد ظا هر شاه، همیشه مقا لات رسایل ونشریاتی نسبت‌به‌شخصیت‌سید وخدما ت سید وآثار سیـــد بمنصهٔ ظهـــور آمده و حتـــی دریك‌دوصحنهٔ نیز شخصیت و مقام اوبه نگاه بینندگا ن ارائه گردید .
تقریباً شش سال قبل، صدمین‌سالا میلاد او در کابل و همـــــه نمایندگی های افغا نی در خـا رج‌گرفته شده ، وخاطرهٔ او بار دیگـر زنده گردید . افغا نستا ن همیشه‌آرزو داشت که پیکر این فر زنـد بزرگ خود را درآغوش گیرد، واین‌تمثال ذکاء و دهاونبوغ افغا نی را دوباره دروطن بیاورد امروز سیــدجمال الدین بزرگ رابا آغــو ش مادرش می سپاریم . سید میگفــت«من‌آن‌عقاب بلند پروازم‌که‌فضـا ی عالم برای طیران من تنگی میکند»سید مبالغه نمیکرد وبسزا میگفـت ولی فراموش نموده بود که آغوش‌مادر از پهنای سپهر نیلگـــو ن بزرگتر است .
ملجاء حقیقی و بهشت آسایش،دامان مادر است. امروز سید د ر آغوش کهسارا ن سر کشیـــــد ۀکشورش می آرا مد وبه دامـــا ن مادری که ازو مفا رقت گزیـــد هبودبر میگر دد .
سرنو شت درس دیگر ی میدهد،وبار دیگری ثابت مینماید کــــه هیچ نیرو یی ، حتی‌مرگ ، نیز ازوصال حقیقی مانع نمیتوا ن گردد .
نییی را از نیستا ن بریدند ، ولوله یی در جهان افگند اما زمانـه

وسپهر ، پیکر خاموش اورا بـــه نیستان رجعت داد .

ای جمال الدین !

امروز ملت افغا ن، فر زندا ن خود باغو ش باز می پذیرد .

امروز مزار ترا درقلب افغانستان قرار میدهند ، وترا درین گوشه یی که سر منزل جوا نان ودانشمندا ن ورهنما یا ن آینده وطن است مـــی سپارند ، زیرا تو بهتر ازیـــــن انجمنی نمی خواستی .

ای سید! شمع مزارا ت، فرو غ عشق دانش آموزا ن ودانشــــــــــ جویان خواهدبود، وپروانه هایی آن آمال وآرزو های جوانان این کشور.

ای جمال الدین ! به زبان خاموش به آنها سخن گوی ، زیـــــرا در خاموشی سخن از دل بر دل مـــــی نیشنند .

تویکی از اسا تید این کشور ی، شبح خاموش و موقوت، در تالار ها ودهلیز های دارالفنون کابل ،سیرخواهد کرد . تو همیشه به دانش جویان نزدیکی ونزدیك خوا هـــی بود .

مزار و آبدهٔ تو درین سر زمیـــن فرزندان آیندهٔ را اندرز حقیقــــت دوستی و حق پرستی خواهد داد ،وروان زنده و جاوید ت هـمار ه باوشان تلقین خواهد کرد. کـــــه نخستین شروط افغا نیت اسلا م، حریت و صلح خوا هی میباشد .

هر گز نمیرد آنکـه دلش زنـده شد بعشــق
ثبـت اسـت بر جریـدهٔ عالـم دوام مـــا

استاد خلیل الله خلیلی

سید جمال الدین افغانی

دهر، بی هل نظر عرصه یی جانفرساییست
سهمگین غمکده یی ، رنج فرا صحراییست

نورحق، گر نشدی مشتعل از سینهٔ طور
اهل انصاف نگفتند که سینا جاییست

آفرینش چو تن ، وجسم وی ار بدل است
چشم اگر نیست ، جهان پیکر نابینا ییست

نیست گر قافله سالار شناسای طریق
کاروان، ره سپر منزل ناپیدا ییست

خلق، آشفتهٔ افکار دلاویزویست
هرکه برشاهد حق شیفته و شیدا ییست

نشود دستخوش سیر حوادث هرگز
ای خوش آن نقش که بر لوح قلوبش جاییست

ملك دلها نشود فتح ،بجز فضل خدای
بحوادث نرود نقش حقیقت از جای

مدتی و هم بر اندیشه جهانبانی داشـــت
دیو در کشورجم ، عرش سلیمانـــی داشت

مایهٔ ناز بشر، کاخ گران پایــهٔ عـــدل
پیش سیلاب مظالم سرو یرا نی داشـــت

گوهر حق ، که همه کون و مکان قیمت اوست
درکف آزوهوس روی بارزانـــی داشــت

یوسف مصر حقیقت ، شده زندانی و هـــم
چشم بـــر بدرقـــهٔ همت کنعانی داشـــت

وقت آن بود که در هم شکند بندفسون
آنکه در بازوی خود معجز عمرانی داشت

وقت آن بود که پا مال کند مرزستـــم
حل که بـــر ملك خدا حکم جهانبانی داشـــت

ناگهان پرده پرافگنـــد فـــروغ تحقیـــق
بازآورد جهان را ز غوایت بطریـــــق

این ضیا بارقهٔ مطلـــع بطلحائی بـــود
مشعلـــی مقتبس از نور ید اللهـی بـــود

تیز پرواز عقابی که بیك جلوهٔ قـــدس
تنگ برهمت او طـــارم مینایی بـــود

نعرهٔ دعوت حق بود که بیـدار کنـــد
هرآن خواب که در بندتـــن آسایی بـــود

آنکه ره گمشدگان سفـــر گیتی را
مشعل نور هدی شمع شناسایی بـــود

تا دمد روح نو اندر تـن افسردهٔ شـرق
راستی در دمش اعجاز مسیحایی بـــود

آنکه اکنون بدل خاك سپـــر دیـــم اورا
دل بیدار جهان دیـــدهٔ بینایـــی بود

آفتاب فضلا ، نخبـــهٔ احفـاد رســـول
نخل شاداب وطـــن دوحهٔ زهرای بتـول

آه ای سرو ر وسر حلقـــهٔ روشن گهران
سید راست روان ، میر مبارك نظـــران

سنت قدسی آبا ز تو روشن گردید
پسر نیک بود حافظ دین پدران

پردهٔ ظلمت دیرینهٔ او هم فگند
پر توفیض نوا زیدهٔ کوته نظران

شکر مهر درخشان نبود جز خفاش
منکر ذات تو کس نیست بجز بی بصران

مادران ناز بفرزند هنرمند کنند
بیشتر ناز کند بر تو وطن از دگران

مهربان مادر کشور، نگران بود بتو
ذکر ازرنج فراق تو نباشد نگران

چاك کردند کنون سینهٔ زیبای وطن
تاکی جای در وای دل دانای وطن

کوهسار یکه بچرخ است سر تمکینش
ننشیند سرهر بام و دری شاهینش

بطبع شهبا ز ترا نیز نیفتاد پسند
آشیانی بجهان جز فلك سنگینش

این همان خانهٔ سنگ است که پرداخت وطن
بهر آسایشت اندر دل مهر آیینش

پس ازین بر تو صبا مشکفشان خواهد بود
از درودشت وطن بانفس مشکینش

کوهساران فلك سا، همه شب ذکر کنند
روزگاران ترا بافلك و پروینش

هر بهاری که شود سبز گلستان وطن
بر مزار تو کند هدیه گل و نسرینش

شمع بالین تو افکار جوان خواهد بود
نور اندیشهٔ صاحب نظران خواهد بود

سید، اولاد وطن منتظر اند همه
روی بنما که بسویت نگر انند همه

بیشس تابو ت تو کهسا ر و طن‌از سر صدق
بهترین گـوهر خود باز فشانند همــــه
رود هاییکه ببالین تو میگفـــت‌ســرو د
در قدوم تو کنون مویه کنانند همــــــه
منظر دید ۀ صا حب نظـــر ا ن‌مسند تست
جـــا ی‌دارد که بچشمت بنشا نند همـــه
دست از رخنۀ تابو ت برو ن آرکه خلـــق
بو سه ا ز دست تویکباره‌ستانند همــــــه
دیر باز آمده یی شایق دیدا رتوایـــم
قدعلم کن‌که ترا دیده تواننـــد همــــه
دیر باز آمد ه یی چشم‌وطـــن در رۀ تست
آرزو ها ی همه د ر همه‌جـــا همـر ۀ تست

س. رشتیا

سید جمال الدین افغان و ارنست رنان

یکی از جنبه های دلچسپ سوانح سید جمال الدین افغان مسافرت او به اروپا و ملاقات ها و مباحثاتش با علماء و فلاسفهٔ غرب است ، که هر قدر درزوایای این حصهٔ زندگانی سید مرحوم ازطرف جوانان فاضل وطن ، کنجکاوی بعمل بیاید ، برای روشن ساختن حیات و معرفی شخصیت برجسته یی این مرد نامی افغان ، وبالنتیجه به ملیت خود بیشتر و بهتر خدمت کرده خواهیم بود .

یکی از مباحثات علمی سید افغان در اروپا ، مصاحبه و مشاجرهٔ قلمی او با « ارنست رنان » فیلسوف شهیر قرن نزدهم فرانسه است ، که افکار و آثار او در دنیا شهرت و اهمیت بسزایی دارد . زمانیکه سید در پاریس توقف داشت ، چون طبع موشگاف او از همه بیشتر تو جهش رابسوی مباحث علمی و فلسفی بکشانید ، از تمام شگفتی های پاریس فراغ خاطر نموده با اینکه بزبان فرانسه آشنایی کمی داشت ، جراید را مطالعه می کرد. آنهم جراید ی جدی و علمی فرانسه ، که ادراك مطالب آن مطالعهٔ کامل را در زبان و معلومات مفصل

را در محیط و تبحر کا فی را د رمضمون، تقاضا میکرد ذکاوت خداداد سید ، ما را از تعجب بـه اینکـه چگونه توانسته بود در ظـرف چند روز مجامع علمی پاریس ر اکشف وباآنها طرح رابطه افگنده انظار علما را بطور مخصوص، وعلاقمندانه بسو ی خویش جلب، نشریات جدی راتمیز و مورد دقت و کنجکاوی قرار بدهد ، مستغنی میسازد .

از جملهٔ اولین دوستان سید درسفرپاریس، درسال ۱۸۸۳ میلادی، یکی موسیو«گانم» بوده ، کـه شخصاً از مردمان علمی آنعصر بشمار میرفت. گانم اورا به رنان معر فی کرد، وسید بارنان یك مصا حبه مفصل نمود ، واورا خیلی جلـب کرد. بطوریکه رنان در بسیـاری مقامات و مجا مع ازسید تعریـف نموده و ضمناً از ذ کاو ت و دیگر صفات بر جستهٔ افغانیا ناظهـارشگفت کرده است . درین ضمن، کنفرانسی که رنان تحت عنـو ان«اسلام وعلم» در دارالعلم «سوربون» ایراد کرده بود در روز نا مـهٔ«ژورنال دی دیبا»انتشار یافتـه ، بدسترس سید افتاده وسید آ نرابغور مطالعه و تحلیل نمود وبـلا فاصله انتقا داتی در اطراف موضوع کنفرانس، مخصوصاً در قسـمت اینکه «رنان» اسلا میت را بر ا ی انکشا ف علوم غیرمسا عد نشا ن داده بود، نو شته به روز نا مـهٔ مزبور فرستاد که بتاریخ هجد ه می ۱۸۸۳ در روز نامهٔ موصو ف درج گردید . زنان از مطالعه آن ،تبصره وجواب مختصر دیگر ی بنام تعلیق به کنفرانس خویش تحر یـر کرد، که اینك جملاتی چند از آ نراکه مربوط به سید و شخصیـت وافکار اوازنظر فیلسو ف فرانسوی میباشد درینجا اقتباس میکنیم :

در شروع مقالهٔ خود چنین مـی نویسد :

«یك شیخ افغان ، که هوشیاری قابل ملاحظه یی دارد ، وفعلا قسم گذری به پاریس آمده در شمار ۀهجده می ۱۸۸۳ روز نامهٔ ژورنال دی دیباملاحظا تی نسبت بـه کنفرانس سابق من نشر کر د ه بود، که فر دای آن در همان رو زنامه بشرح ذیل به جوابشـس پرداختم :»

«در شمارهٔ دیروز ه، انعکاسات دقیقی راکه کنفرانس سوربون من در شیخ جمال الدین القاء نموده است، ملاحظه کرده خواهند بود. اینکه باین وسیله موقع یافتم تا تظاهرات اصلی و صادقانه وجدان یکنفر شرقی منور رامطالعه کنم، برای من خیلی مفید بود.

وقتی انسان صداهایی را که ازهر چهار گوشه عالم بطرفداری فلسفهٔ معقول (راسیونالیزم) بلندمیشود، مسموع میگردد، آنوقت قناعت حاصل میکند که واقعاً اگر عنعنات انسانها را از هم جدا میکند، منطق آنها را بهم یکجا میسازد و در باطن فقط یک منطق وجود دارد. وحدت ذهنی بشر نتیجه الهام بزرگ و تسلی بخشنده یی است که ازتصادم مسالمت کارانهٔ افکار بدست می آید. اتحاد روشنفکران تمام روی زمین، بمقابل موهومات، در ظاهر هریك اقلیت غیر محسوس تلقی میشود، اما در باطن یگانه اتحادیهٔ دوام دار همین است، زیرا که بر حقیقت اتکا دارد وبالاخره پس از آنکه رقیبان ضعیف ازیك سلسله تشنجات متمادی خسته شوند، غلبه خواهد کرد.»

«تقریباً دو ماه میشود، که ازحسن نظر همکار عزیزم موسیوگانم، باشیخ جمال الدین آشنا شدم، کمترکسی نظیر او برمن اجرای نفوذ نموده است. چیزیکه مرا وا داشت کنفرانس آیندهٔ خود را درسوربون در موضوع «اسلامیت و روح علمی» انتخاب نمایم، بیشتر مصاحبه یی بود که بین من و شیخ موصوف اتفاق افتاد. جمال الدین یک افغان است مبرا از هر قسم خرافات و موهومات، ما همیشه گفته ایم و ادعا کرده ایم که ارزش ادیان ازروی نژادهایی که از ادیان مزبور پیروی میکنند، تخمین میشود. آزادی فکر، سجیهٔ نجیب و صادق او دروقت صحبت بمن چنان تاثیر کرده بود، که گمان میکردم در برابر یکی از آشناهای قدیم خویش امثال ابن سینا ابن الرشد و یا کدام یکی دیگرازاین دسته اشخاص بزرگی، که مدت پنج قرن تمام روایات روح بشری رانمایندگی میکردند، قرارگرفته ام واز مشاهدهٔ این شخص و مقایسهٔ آن با قسمت بزرگ دنیای مشرق،

که از مد تنها کنجکاوی علمی‌وفلسفی‌در آن تقریباً بکلی خا موش شــده است، شگفت حقیقی بمن دســت‌میداد . شیخ جمال الدین بر جسته ترین نمونهٔ آن ارواح آزادی است، که هیچیك قوهٔ مصنو عی بــران حاکمیت کرده نمیتواند . واز دید ن‌آن انسا ن بنظر یهٔبر خی‌مستشرقین هو شیار ارو پایی که میکو ینــدافغانستا ن در تمام آسیا(باستثنای جاپان) عناصر تشکیل کننــــد ۀملیت رابیشتر مالك میبا شد، قانع میشود» سپس داخل بحث علمــی‌شده میگوید :

«در تمام ملاحظات شیـــــــخ‌جمال الدین ، که نسبت به‌کنفرانس بنده‌نموده با ایشان متفقم تنها دراینکه شیخ حاضر نیست اصلیـت شخص صاحب اثر را در طبقــــه‌بندی ونسبت دادن اثر بدر جــهٔ کامل، قبول نماید من بنظر یـــهٔایشان موافقه ندارم.»

«بعقیدهٔ من، زبانی که بــــر ای‌بوجود آوردن آثار انتخاب میشود ، بیشتر نظر به ایجابا ت زمـــا ن‌ومکان وبالخاصه حاکمیت ونفــو ذ زبان مذکور و هدفی که از نشر آن‌دارند ، تابع میبا شد . وآن‌ملتی که این اثر در زبانش از طــر ف‌شخص غیر زبان وغیر نـــــژ اد ترتیب یافته حق تملك ونسبـــت‌دادن اثر و صاحب آن را صـــرف بلحاظ اینکه کتاب خود را درزبا ن‌ایشان نوشته ندارند. مثلا زبــان لاتین که از طرف امپراطوری روم‌تاقرن شانزده زبان علمی تمـــا م مغرب‌زمین قرار داده‌شده بود و«البر کبیر» ، «بیکن» و«سپینو زا» آثا ر خویش را درین زبان نو شته اند، باوجود این ما این بز رگـــا ن رالاتین نمیدانیم وبلکه مال ملـــت‌های اصلی خودشان وآثار آنها را شاهکار قریحه ومایهٔ افتخاری‌همان‌ملت ها می شناسیم ،همین قسم آثاری که در عصر تر قیات مشرق‌در دور اسلامی بز بان عرب تألیف وتدوین شده ، اکثراً مال بزر گان‌عجم‌بلکه اسپا نیه وافریقا یـــی ها میباشد .»

بالا خره در جای دیگر به‌نظریات‌جمال الدین تمکین کرده چنیـــن مینویسد :

«اینکه من در کنفرا نس خویش‌موضوع انحطاط علوم‌رادر قـــرو ن

اخیر در عالم اسلام بیشتر شرح نداده ام ، موجب سوء تفاهم نسبت به‌نظریات بنده در مورد اسلام شده است . حالانکه من همان نظر خیر خواهی را که به نسبت دین خودم « مسیحیت» دارم برای اسلام نیز دارم. تنها این‌قدر هست که چون نظریات من درین مورد قبلا معلوم بوده احتیاج به تکرار نیست و تشریح آن را احساس نمی نمودم واینکه بیك اشاره اکتفاء کرده ام ، ملاحظاتی را از طرف شیخ سبب گردید . اینك چون سید جمال الدین میخواهد که ترازو را نسبت به تمام‌ادیان مساوی نگه دارم، اعتراف میکنم که نظریات و آرزو های من نسبت به ممالك اروپایی نیز بهمین قرار میباشد . باز هم مسئله بسیار بزرگ و مهم است و به‌چند سطر تدقیق شده نمیتواند. من درکنفرانس خود فقط یك مسئله تاریخی راخواسته ام تحت مطالعه‌بگیرم، وسید جمال الدین دلایل قابل ملاحظه یی را برای اثبات نظریات اساسی من فراهم کرده است . وروی همرفته ، میتوان گفت که اسلام درنیمهٔ اول‌موجودیت خویش در خاك های اسلامی نهضت علمی را مانع نگردیده‌وفقط درنیمهٔ دوم آن است که جنبش علمی درین سامان خاموش شد.»

جملات فوق یکبار دیگر هویت‌حقیقی و شخصیت بلند و ذکاوت خدا داد افغانی سید وو سعت نظر و مقام علمی اورا بانفوذ، وتاثیرافسون نمایی که در ارواح واذهان طبقات عالی و مجامع بلند بشری تولید، مینمود ثابت‌ساخته ، نشان میدهد که چگونه‌با یکنفر از بزرگترین فلاسفه عصرباقوهٔعقل وسلاح منطق مثبت ودلایل عالمانه، در چطور یك مسئله پیچیده‌وغامض طرف میشود و چطور چنان یك عالم بزرگ در بسامواردبه‌نظریات او تمکین کرده‌و خود را مرهون او میداند. ما درین‌فرصت یکبار دیگر بروح آن افغان بزرگ که از خلال یك قرن‌فراموشی‌ثمره ذکاء و دهاء او مایهٔ سربلندی ما رافراهم میسازدسلام می‌فرستیم.

شایق

بیاد بود فیلسوف شرق حضرت

سید جمال الدین افغان

ای سید ستوده، وای مرد نامدار
ای نابغ زمانه، وای فرد روزگار
ای روشن از جمال تو دنیای اعتبار
افغان کند بنام تو تا حشر افتخار
در دیده ها، چو نور درخشان خوش آمدی
ای نور بخش دیدهٔ افغان خوش آمدی
ای موجد تجدد افکار مسلمین
ای فیلسوف مشرق ، و ای مرد دور بین
ای بر خلاف حق تلفان، حجت متین
افتاده صیت دانش و علمت بهر زمین
بودی چراغ انجمن دانش و کمال
نازم بدیده یی که رسیده به آن جمال
مرهون تست عالم اسلام تا ابد
بیند ترا بدیده اکرام تا ابد

ذکر تو می شود سحر وشام تا ابد
گل می نهد به تربتت ایام تا ابد

آخر کشید در بغلت ما در وطن
ای عزت وطن ز جمال تو شد علن

از فهم ما بلند بود چون مقام تو
واجب بود بذمهٔ ما احترام تو

آیا چه سحر داشت ندانم کلام تو ؟
مستانه گشته اند جهانی ز جام تو

دانشوران بفکر تو تقدیر کرده اند
همچون مرید خدمتت ای پیر کرده اند

ای بحر غیر تیکه ندانیم ساحلت !
از بسکه داشت حب وطن جای در دلت

آیینهٔ خیال عزیزان مقابلت
آخر شد این محیط ادب خیز منزلت

این خاك پاك ناز بذات تو میکند
آداب واحترام ممات تو میکند

آتش زده بخرمن غفلت ، سروش تو
مبهوت مانده خلق جهان پیش هوش تو

الهام عشق آمده هردم بگوش تو
تا وقت مرگ سرد نگردید جوش تو

هر ملتی که مرده چو اهل قبور بود
در گوش شان صدای تو چون نفخ صور بود

ذرات پیکر تو که مملو ز غیرت است
چو توتیا بدیدهٔ اهل بصیرت است

تابوت تو مجسمهٔ رعب وشوکت است
تربت کجاست کوه وقار وشهامت است

حافظ نوشته زندهٔ جاوید نام تو
«ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام تو»

درشرق و غرب کوس تمدن نواختی
مردانه اسپ جهد بهر ملك تاختی
اسلام را خبر ز مساوات ساختی
تاجان خویش بر سر این کار باختی

کس منکر کمال تو ای فیلسوف نیست
هرگز به آفتاب جمالت کسوف نیست

از فیض علم و دانشت ای مرد نامدار
محروم نیست ملت محبوب کوهسار
تا خسرو معظم دانایی کامگار
این نورچشم تا درو این شاه باوقار
تصمیم نقل تربتت از جان ودل گرفت
شد برمرام خاطرش این نکته شگفت

از ملت نجیبهٔ ترك امتنان کنیم
شایق دعای دولت اورابجان کنیم
ما را نماند تا بفراقش فغان کنیم
اطفال اشك را بمزارش روان کنیم

(نابغ‌سیر) بتربت پاکش رقم شود
تا سال دفن ثانی آن محترم شود

* * *

از اصلاح ۱۳۲۳

سید جمال الدین افغان

احمد علی کهزاد :

دوست گرا می بناغلی تره کی!

درین روز ها، بمناسبت تابو تحضرت سید جمال الدین افغان ، که نزدیك است وارد خاك وطن شود روز نامه هایك قسمت نشریات خود را بوقف شخصیت او نمود ه وضمناً جناب شما هم سوانح حضرت سید را نشر و طوریکه و عده فرموده اید، شخصیت علمی و فلسفی وسیاسی اورا تجلیل واشاعه خواهید نمود. به این ترتیب جناب شما مقدم بر همه آنچه مهم بود نو شته وباقی را هم خواهید نوشت، وماکه در اثردعوت جناب شما جرئت نوشتن چیزی را درین رشته نموده ایم، جز اینکه ازنگارشات شما استفاده وآنرا تکرار نماییم کار دیگری نخواهیم توانست .

* * *

«ارنست رنان»، همان فیلسوف فرانسه که سید افغان در ۱۸۸۳ مسیحی یا او در فرانسه مباحثه نموده، در مقدمهٔ کنفرانس معروف خود «اسلام و علوم مثبته» مینگارد ، که بیشتر اشتباهاتی که در تاریخ بعمل آمده ناشی ازاستعمال کلماتی است که مورخین بدون اندازه اهمیت وارزش صحیح آن استعمال کرده اند .

این مطلب را، اینجا ازین جهت ذکر کردم، که ماهاهم درین روز ها بانوشتن شرح حال و تجلیل شخصیت یکی از مردان قرن نزده کشور خود، بدون اینکه در ظاهرامر احساس کنیم وارد تاریخ یك قرن قبل مملکت خویشس و حتی وارد تاریخ شرق شده ، وآنچه می نویسیم به گذشته ربط دارد، وبرای آینده با قی میما ند .لذا باید حتی المقدور کوشش شود که چهرهٔ حقیقی سید وروح افکار ونظر یا ت اوبانقشی، که در افغانستا ن وشرق وغرب بازی نموده، روشن شده و هم وطنان سید بدانند، که ازمشت خاك که پذیرایی می کنند واومقد م برهمه چه شخصیتی داشته وازکدام، ناحیه بیشتر قابل این قدر تجلیل واحترام است .

* * *

سید جمال الدین ، یکی ا زساداتی است، که یکصدو ده سال قبل در درهٔ کنر بدنیا آمده علوم متداوله اسلامی و شر قی را د ر جلال آباد شروع، و در کابل ادامه داده واین کاری است که اکثر کسان کرده، و میکنند. چیز یکه سید را در میان همقطارا ن ازهمان اوایل جوانی وشرو ع تحصیل امتیاز بخشید ،ذکاوت واستعدا د طبیعی است که مو هبت بزرگ خداوندی میباشد ، و مانندجوهری است که بهر کس عنایت شود اورادر میان اقران امتیاز می بخشد . سید با داشتن بدن متناسب ،کلهٔ بزرگ ، دماغ فراخ، پیشا نی گشاده و صحت کامل ، بحکم روح توانا در بدن سالم ، مراحل جوانی را با ادامهٔ تحصیل می‌پیمود،وروز بروز ذکاء طبیعی اونشو ونما میکرد .

امتیاز اکثر مردا ن بز رگ از هر ناحیه یی که بوده، وایشا ن رابه مرحلهٔ نبوغ رسانیده بسته به همین ذکا و استعداد طبیعی است ، که بحیث هستهٔ اصلی نبوغ بار شد مادی و معنوی صاحب آن نشو ونما یافته واورا بردیگرا ن مزیت بخشیده است .

تحصیلات سید جمال الدین رادرافغانستان یك قرن قبل، میتوا ن تصور نمود، و لی آنچه ازتصوربالاتر است، استعداد وظر فیت دما غی است که این مردرا مردبزر گ ساخت

ذکا واستعداد خدا داد به سید وبه‌بلند بردن شخصیت او ازنا حیه های مختلف کمك زیاد کرد .
در مسافرت های خویش در کشورهـــای شرقـــی و عـــربی، بـــه سرعت حیرت آور زبان های چندی‌آموخت، وچنان آموخت که از آن هاشفاهی وتحریری‌به بهتریـــن‌وجهی استفاده و افاده میتوانست، برای یك نفر عالم افغانی وشرقی‌قرن نزده ، آشنایی به زبـــان های زندهٔ شرق وغـــرب، صفـــت‌بزرگ است . شاید او اولیـــن افغانی باشد،که بزبان های عربی‌وفرانسوی وانگلیسی آشنا شده و بهرسه‌مقالات و مجلات آنهم درمحیط‌اروپا نشر کرده باشد. ازین مسئله بصورت عادی نباید گذشت . درین‌شبهه نیست ، که عربـــی را از بهترین ادیب عرب هم خوب تـــر میدانست،وتکلم میکردو مینوشت، وبه ادبای مصری عربی می‌آموخت‌راجع به سویهٔ انگلیسی او اطلاعی ندارم که بکدام پایه بود، ولـــی‌فرانسوی را خیلی خوب می فهمید ومیخواند و می‌نوشت . در ماه می۱۸۸۳ در طی مکتوبی که بنـــام مدیر«ژورنال دود با» راجع به ردنظریات « ارنست رنان» وکنفرانس او مبنی بر اسلام و علوم مثبتـــه‌نوشته‌بود، مینگارد که افسوســـ که‌ترجمهٔ کم‌وبیش صحیـــح‌کنفرانس او را بمن داده اند اگر متن‌آن به فرانسوی بدستـــم مـــی‌رسید، خوب تر به اعماق نظریات او داخل میشدم .علاوه‌برین، خوداین مکتوب، که شامل چندیـــن صفحه، و در حقیقت مقاله ایست ،به ردنظریات فیلسوف فرانسه ، وموضوع آنهم تحلیل تاریـــخ وفلسفهٔ اسلامی ، میباشد خود نشان میدهدکه چقدر فرانسوی او قـــوی‌بود، تا و کدام اندازه ذکاء فطری داشت ، یاد گرفتن زبان های‌خارجی‌مخصوصاً عربی وفرانسوی‌وانگلیسی ذکاء جمال الدین را منبسط ساخت،افق‌نظر او را وسعت بخشید ، راه مطالعهٔ کتب و ستونهای علمـــی وسیاسی جراید جهان را بیشـــ از پیشـــ به روی او بازکرد و به گفتهٔ‌خودش به « اعماق روح» دیگـــران آشنا گردید . مردی که میخواست‌دیگران رابشناسد، و مطالعـــه کندبه‌وسایل جدیدی مجهز شدکه‌غیر از چشمان نافذش ازراه زبان هم به مکتوبات ضمیر آنها مطلـــع‌شود و بر آنها اجـــرای نفـــوذ کند

کند .

جهان گردی و مسا فرت درشهرها و کشور های مجاور ، درممالك شرقی وغربی، چشم سید رابـــهاوضاع عمو می شرق و جهان‌مدنی قرن نزده باز کرد. تجربه آمو خت‌وپخته شد. اگر سید جمال الدیـن در درهٔ شاداب کنر یاجلال آباد وکابل می ماند، شاید شخصیت او بجایی که رسید نمی‌رسید. به‌درك آنچه موفق شد نمی شد،وخد متی که انجام داد، بجا آورده نمـــــی‌توانست . مسافرت ها، کتاب عملی دیگری بود، که هر صفحهٔ آن‌چیزنوی بوی آموخت و شخصیت اورا که مستعد هر گونه قابلیت بود ،روزبروز تکمیل کرد، وسید کنر ی افغانستانی رااسید شر قی ، سیداسلامی ، وسید بین المللی‌و جهانی ساخت. سید از آوا ن جوا نـــــی‌بیقرار و متهیج بود. گو یـــــی گمشده یی را می پالید، و درتجسس‌آن ده به ده، شهر به شهر،کشور به‌کشور، قاره به قاره ، میگشت‌مسافرت میکرد . و لی مقصد شـــ محض آواره گردی وسیروسیاحت‌نبود. به اطراف خود نیك مید ید ، وژرف دقت میکرد، وسیاحت ر ابرای خودیکی از وسایل اطلاع و مطالعهٔ اوضاع و افکار مردم قرارداده‌بود،و طوریکه انتظار داشـــت از جهان گردی خود کار گر فت .

درقرن نزده ، زمانی که هنو زجمال الدین ازوطن خود خارج‌شده بود. در افغانستا ن کدام روز نامه‌ومجله هنوز بمیان نیا مده بود، که روشنی به معلو مات خار جی سیدافگند. لذا بهترین راه اطـلاع ا ز همسایگا ن وسایر کشورهای‌شرقی‌وممالك غربی، مسافرت بود، وتمام عمر سید به جهان گردی و عالـــم‌غربت گذشت .

* * *

ازروی خطوط بشر ۀ او درعکس‌ها، وازرو ی سرعت نفوذ او د ر محیط های مختلـــــف ، واز رو ی‌تاثیری که بر اشخاص بز رگـــك شرق وغرب وارد ، نمود ، میتوان‌گفت که شخصیت سید خذ بـــه و نفوذی داشت . که بطر ف مقا بـــل،ولو هرقدر از نقطهٔ نظر ما دی و معنوی‌مقتدر می بود، تاثیر میکرد .تاثیر بر دیگران و قتـــی بعمـــل می آید، که انسان به خود وبقوای‌معنوی خود اطمینان داشته باشد ،

وبر آن حاکم باشد . سید بــه خوداطمینان داشت . چشمان بز رگـك ونافذ او،چون بطرف مقابل متوجه‌میشد ، تا اعماق روح او کارمـی کرد، سید خویش را شناخته بودوبا هرکه مقابل می‌شد، اورا مطالعه میکرد و چو ن سراسر متو جـــه‌طرف مقابل میشد ، او را خواهی نخواهی زیر تاثیر میگرفت .

در تاریخ زندگانی سید جـما ل‌الدین افغانی ، ورو لی که درنقشهٔ بیدار ی عالم اسلام وشر ق بازی‌نموده، این مسئله خیلی قابـــل دقت است ، که چطور به اشخا ص‌بزرگ معاصر خود ازسلا طیـــن گرفته تاصدراعظم ها وپاد شا ه‌هاوشیوخ ورو سای انجمن هـــا ی معارفی ، وفلاسفهٔ ارو پاوسیاسیون‌ومدیران روز نامه ها، و مجــلا ت وهر سنخ اشخاصی که بوده ،وبه‌او مقابل شده ، همه رابلا استثنــا تحت افسو ن شخصیت خودآورده‌است .

سید جمال الدین ، در تر کیــه‌ومصر و ایرا ن و روسیه و هنــد وانگلستان و فرانســه غیــر ازسلاطین و شا هان وصدراعظم ها، که‌بعضی‌دارا ی اقتدار مطلـــــق‌اداری بودند ، با نوابغ علمی‌وفکری وسیاسی و قت م لاقا ت ها کر ده،وشخصیت اوبر همه اجرای تاثــر کرده اســت . رنــان ، نویســـدهٔ‌بزرگ‌و فیلسوف عالیمقام فرانسه، که نوشته هایش انقلا بی، د رافکار وسیر تطور ارو پا در قــر ن نزده افگنده، وقتی با او مواجه شدگفت:« ابن سینا یا ابن الر شد یااز آن طراز اشخا صی را می بینم که‌مدت(پنج) قرن نمایندهٔ افکاربشریت بودند» این قضاوت ونظر یه یـــك‌مسالهٔ عادی نیست .و قتی مقــام رنان و تبحر او در عالم نویسندگی،واجتماعیات و فلسفه و تاثیرنوشته های او در سیر تطور ارو پــا درك‌شود، آنوقت قضاو تی که درحــق سید جمال الدین نموده،کســـب‌اهمیت میکند و تاثیر فوق العا دهٔ این شخصیت بزرگ فهمیده میشود.موجبات این جذ به و تاثیر خار قه نما، زیاد است که چیز ی مربو ط‌به‌ساختمان ظا هری بدن وبشر ه وقیافه ،وچیزی هم به شخصیـــت‌معنوی و تاثیرات باطنی ربط دارد، که اینجا بشرح آن کاری نداریم،واینقدر مینگاریم که آنچه موجبات

ظاهری وباطنی و معنوی بود، همه بطور اکمل وبصورت خارقه در شخص بزرگ سید جمع شده ومانند جریان برق به طرف مقابل تاثیر میکرد وبر هر که بودبغتتاً غالب میشد .

* * *

سید در هرجا که بود، باطبقات مختلف مردم محشور بود. انزوا گوشه گیری و کناره بودن ازخلق، خلاف روش زندگانی و نقشه هاو آمال اوبود. در برخوردبا اشخاص و ملاقاتها، با نظر تیز بین خود، طرف مقابل راتشخیص میکرد . چون نیک شناخته بود ، به لطف و کرم ومهربانی و اخوت طرح دوستی می ریخت ،زیرا به دوستان صمیمی احتیاج داشت و بارگرانی را که نبوغ ذاتی و دردعالم شرق ، وفکر نهضت کشور های اسلامی به او تحمیل کرده بود، میخواست به دستیاری جمعتی از دوستان بصیر وزنده وبیدار بر دارد ، و پیشس ببرد. سید جمال الدین میخواست از راه دوستی افراد و دوستساختن آنها به همدیگر ، انجمن ها وجمعیت های همدل و همفکر و همزبان در کشور های مختلف شرقی تاسیس کند .

واین جمعیت ها راباىك دیگر ارتباط دهد ، و به این ترتیب جمعی از منورین شرق رابه رشتهٔ محبت،دوستی و اخوت بهم بسته ، آراء وافکار شانرا بیکدیگر نزدیک سازد، وبیگانگی ها یی را که دراثر خمود و ضعف معارف و عدم وسایل مراودات تولید شده بود ، از بین بر دارد و دوستان قدیم رابیکدیگرآشنا سازد . به این ترتیب، ازحوزه گنگا تا کنار نیل ، وازسودان تا مراکش تاجایی که رسید، خودش جمعیت ها وانجمن ها تشکیل نمود ، و بجا یی که رسیده نتوانست به توسط مکاتبه و پیغام ارتباط خویشس را با منورین عالم اسلام قایم کرد، و به آنها هدایات داد تابرای بیداری جوامع محلی، جمعیت ها تشکیل کنند، و ارتباط خود راباتمام جمعیت های شرق قایم سازند. ازین قرار است جمعیت«ام القری » در عربستان،و « محفل وطنی»در مصر ، و«حزب جوانان» در ترکیه، وتشکیل انجمن ها یی در حیدر آباد ، وسایرنقاط شرق.ازین انجمن ها و جمعیت ها بعضی

جنبهٔ معار فی داشت ،وبر خــــیدیگر محض کانو ن انتباه و جنبش وبیدار ی بود، ودر آن‌ها بیشتـــرکنفرانس هـــا و خطابه ها ازطرف سید وطبق پرو گرام معینه ازطر ف‌پیروان وشا گردان سید و سرا ن نهضت شرق واسلام داده میشد .این اقدام سید، موثر ترین نقشی است که در راه بیدار ی وایقـا ظ شرق بازی کرد، و چنان مردان بصیر و آزاد یخواه ازین آشیـا ن‌های کو چك بر آمدندکه شرق‌خواب آلود راتکان داد ، وبخود ملتفــت‌ساخت .

* * *

سید جمال الدین ، ز مانی بدنیاآمد که آنرا قرن خمود شرق‌خوانند، روی همرفته ، در همه جا بایـــدمعارف همان معار فی که‌باعـــــث انتباه وتنویر افکار مردم شو د،ضعیف بود و درعوض بیخبر ی ، غفلت نا دانی، رغو نت ، تعصبات‌خشك ، تنگ نظری ، حسد، بخل رشوت ستانی ، دسیسه ، بــــی‌اتفا قی‌و خود خواهی طور ی بـــر مردم مستو لی بود، که از خـــودخبر نداشتند .درافغانستان مکتـب ومدرسه و روز نامه و مجله‌ومطبعه‌وانجمن هنور و جود خار جی پیدا نکرده بود . آشو بی که آخر یـــــن‌شهزادگان سدوزا یی در میان خود وبدست خود تولید نموده بودند ،منجر به امارا ت محلی‌و ملــــو ك الطوایفی شده وبه اندا ز ه یی ریشه‌بی اتفا قی و جاه طلبی و خـــود خواهی در میان سران قوم و اعضای‌خاندان شاهی جاگر فته بود، کـــه سلطنت نسبتاً قو ی و آرام امیـــردو ست محمدخان هم اثـــری د ر بهبودی عمو می او ضا ع بعد خود،تولید نتوانست . وپسرا ن اوبیشتر در اثر تحریکات اشخاص با نفوذ ،باهم از در رقابت پیشس آمده وبر سر تخت وتاج می جنگیدنـــد ، وبیگانگان از موقع استفاده‌نموده هر یك کو ششس میکرد ، که او ضا ع‌رابه مفاد خودبرگرداند .تودییکـه جزیی ترین وسیله برای تنو یـــرافکار خود نداشت ، درین گیر و دارگم بود. جز اینکه از زدو خوردوفتح وشکست شهزادگا ن قصـه کنند، مشغلهٔ مهم دیگر نداشتند .تصویر وضعیت افغانستان و مردم در قرن نزده آنقدر مشکل نیست‌وریشس سفیدانی هنوز مو جـو د است که با جزئیات آنرا رسم می‌کنند .

* * *

وضعیت در سایر نقاط شر ق،در ایران وترکیه و عربستان ومصر اگر از بعض نقاط نظر عیناً این طورنبود، از بعضی های دیگر چندا ن فرق هم نداشت . درین مملکـــت‌هابه تفریق مراتب، جراید وبعض مجلات و مطابع و معار ف وجـو دداشت .و لی به مفهوم واقعـــــی خدمتی در روشنی افکار توده‌نکرده‌بود. در ترکیه عثمانی و مصرخدیو، موسسا ت وانجمن های معار فی‌حتی‌پیشس از ورود سید هم بوده‌چنانچه او رسماً درین جاه ها موظف هم شدولی باپرو گرام‌های کهنه ورو ح افسرده کار اساسی از آن هـــاساخته نمی شد .

استبداد ز مامدارا ن شر قی،به شدت محسوس می شد، اقتدا ر مطلقه حاکمیت داشت . فرقه یی‌بامو هومات عده یی باظلم وستم ، جمعی باجلب جاه ونگهدار ی مقا مطوری بیخود شده بودند ، که خیر را ازشر تشخیص داده‌نمی‌توانستند.آنچه از طبقات فوق باقی میماند، توده بود که خرافات، بیخبـــری،جهل و غفلت دامنگیر آنها شده‌ودر لجهٔ خمود فرو رفته بودند. ایـــن‌بود تقریباً خطو ط ممیزه او ضـــاع عمو می شرق در قرن نزده،که دریك کلمه باید نظریا ت تفـــو ق غرب رابه آن علاوه کرد .

در چنین دورهٔ تاریخ و رقت‌بار،امیدی ازکرانهٔ شر قی هندو کشس پیدا شد. سید جمال الدین بانظربصیر وعمیق، در جلال آباد وکابل وهرات وسایر نقاط افغانستـــا ن‌اوضاع را از تمام نقاط نظـــر ی، که‌شرح دایم به دقت معاینه کرد ،ومقدم بر همه برای رفع خانـــــه جنگی ز مامداران‌و متفق سا ختـــن‌پسران امیر دوست محمد خـا ن در امر مملکت داری، کو ششـــس‌بلیغ کرد.و لی باز هم سلطنـــــت میان شیر علیخان و محمد اعظـــم‌خان و محمد افضل خان دست به دست میگشت ، تا امیرشیر علیخان‌بار دوم به سلطنت رسید وسیـــد نظریات معار ف خواهانهٔ خود راروی کار آورد .

ولی، بعضی از دربار یـــــان ،مخصوصاً محمد رفیق خا ن لـودی نزد امیر سعایت نمود. جمال‌الدین‌نظریات خویشس را مبنی بـــــــر استقلال مملکت و رواج معـــار فصحیح، وتاسیس جریده و مطبعه

وتوسعهٔ وسایل بیدار ی مرد م وغیره نو شته وبصور ت طو ما ری در بالاحصار به امیر داد و خود به‌قصد زیارت مکهٔ معظمه و دیـــدن کشور های شر قی بر آمد .آنچـه‌در دورهٔ سلطنت دود مان محمدزایی قرن نزده عصر سلطنت دوم امیـــرشیر علی خـــان را امتیاز بخشید، تطبیق همیں پرو گرام سید است، که بهبودی زیادی در اوضـــا ع تولید کرد، واز آیندهٔ بهتری نویدمیداد ولی ایجابا ت داخلی‌وخارجی، موقع مزید تعقیب به پرو گرا م‌مذکور نداد و نهال نو ثمر بزرگ نشد،وجر قه یی که روشن شده‌بوددوباره گل شد .

* * *

سید در مسافر ت های مکـــررخود،در ایران وترکیه، برای‌ملتفت ساختن شاه وسلطان وقت، بـــــه‌اوضاع که شرح داده شد کوشش زیاد نمود.

میخواست مردم را از ظلـــــم‌وتعدی و استبداد و ار هانـــد . معارف رابه مفهوم حقیقی تعمیـــم‌کند، ووسایل تنویر افکار مردم‌را با ملاقات ها وایراد خطابه ها وتشکیل انجمن ها تأ مین نماید، ولی حسدوبخل و کینه و ترس رفتن‌جاه‌ومقام بعضی از وزرا و در باریان عرضـــه رابر او تنگ کـرد، تادرکنار نیل فضای نسبتاً ملایم تـری یافت و توانست « سه‌صد »تن ازشاگردا ن « از هر» و جوان مصرزا به دور خود جمع کند .

سید جمال الدین ، با و جودیکه‌عالم فیلسوف و ادیب بود و اورابا اکثرفلاسفه و مفکرین بز رگـــــ‌شرق وغرب مقایسه کرده،وفضایل اکثری رادر وجود اوقایل شده اند.ولی این قدر ملتفت باید بود که از علم اوشاید مانند شیخ محمد عبده‌مفتی مصر وعدهٔ محدود دیگر، و از ادب اوجمعی ازنو یسند گان عر ب‌استفاده نموده باشند . حـــا ل آنکه ثمره یی که عموم شرق وعالم‌اسلام ازو بر داشته چیز دیگرچیز بزرگتر چیز نهایت ضرور تـر وقیمت دار تر است .

سید جمال الدین ، مقدم بر همه‌چیز منادی، بیدار ی،مجاهد آزادی معلم حریت، علم بر دار استقـلا ل‌ممالك شر قی و محرم اتفا ق‌مسلمین بود . در صحبت های فردی ، درشب نشینی هابا دوستا ن‌درجوامع ومحافل ، در انجمن هاو موسسات‌معارفی، در ادارات روز نامه هـــاو

مطبو عات ، در دارالعلوم ها همه‌جابه شرقیان درس بیــــدار ی ، جنبشس و حر کت‌میداد، میخواست‌تافرد ازتعدی فردی ، وجوا مع از فشار و استبداد ز مامدارا ن ، ومملکت های شرق از افســــون غرب رهایی یابد .

* * *

طرز تلقین سید عمو ماً شفا هی‌بود، زبان آتشین ، فصا حت کـلام وبیان موثری که خداوند متعال بوی‌ارزانی کرده بود، در راه انتباه‌مردم خیلی مؤثر ثابت شده بود ، کاری‌راکه از زبان وگو ش میگر فت به قلم و کتاب نمی انداخت .

سیدبرای درس و تلقیــــن ،ضرور ت مدرسه و صنف را حس نمیکرد . هر جا بود چهار نفر ی‌دورش بود ولاینقطع در تنو یــر ذهنیت مردم میکوشید. سیدخطیب‌زبردستی بود وبا خطابه، گو شـ بیخبران راباز میکرد . بسیارحرف‌میزد و صحبت میکرد . در صحبت ها افکارشور انگیز خودرا به‌دیگران‌میرساند . بعد از خطابه وکنفرانس که مستقیم ترین طرز تلقین بود ،به اشاعۀ جراید ونگارش مقا لات، بیشتر اهمیت میداد ، وتوسعـــــۀمطبو عات راجزء آمال اساسی او بود، و در داخل وخارج وطن به‌این‌امر توجه مخصوص داشت . د راثر پروگرام او، بار اول در دورۀ دوم‌سلطنت امیر شیر علیخا ن جرایدی بنام های «کابل» و«شمس النهار»نشر شد. قاضی محمد عبدالغفا ر در کتابی موسوم به«آثارجمال‌الدین»که‌ازطرف انجمن ترقی اردو نشــر شده، به حوالۀ مستر«با گدارو »انگلیس ، که در۱۹۲۹ مسیحی‌مجلۀ بنام « اســلا میك کلچر » نشر می‌نمود، مینگارد که در۱۸۷۸، اخباری بنام«کابل» در عصر امیر شیر علی‌خان نشر می شد این هاجراید ی بود که سید ضرور ت آنـــها ر ابرای تنو یر افکار همو طنانشــــ حس نموده بود، وآرزو داشت که‌درسایر نقاط شرق هـم مطبو عـات توسعه یابد.

سید برای معرفی شرق به‌غرب،ومعرفی آمال شرقیان به محافــــل اروپا، به جرایدی که‌بزبان هـــا ی‌مشترك شر قی و غر بی نشرشود، اهمیت زیاد میداد . چنانچه ضیاء الخافقین در لندن بزبان عر بـــی

وانگلیسی وعروة الوثقی در پاریس به‌عربی وفرانسه نشر میکرد ، و علاوه برین به مجلات و جراید شرق وغرب مقالات میدادو همیشه با ارباب جراید بین المللی درتماس بود. این شیوهٔ او در راه معرفی شرق به‌غرب،وهمکاری بین المللی واحترام حقوق و منافع متقابلهٔ کشور های جهان، خیلی موثر ثابت‌شد وشیوه ایست که باید همه‌وقت تعقیب‌شود .

سیدجمال الدین ، تنها مرد گفتار نبود آنچه میگفت سنجیده میگفت وطرق عملی کردن آنرا هم‌خوب میدانست . ازبس مسایل رابنظر جامع میدید، موضوع هرقدر بزرگ هم می بود اطراف آنرا احاطه میکرد وشروع و جریان‌وآخر نقشه های خود را تشخیص میتوانست ،و راه آسان و عملی آنرا بسهولت می یافت .

پس، بشرح مختصری که گذشت‌جمال الدین درقرن نزده ، درهمان قرنی که در افغانستان خانه‌جنگی ، ودرعالم شرق استبداد وسلطهٔ مطلقه و در جهان مدنی‌غرب افسون سیادت بر دیگران ، حکمفرمایی داشت به افق سهمگین‌وسیاهی مواجه شد، که‌بلند بردن سویهٔ فلسفی و علمی شخص‌خودش چندان بدرد نمیخورد. لذا به تمام وسایل ممکنه زبان، سخن، ملاقات مسافرت ، خطابه، کنفرانس ،مقاله ، جراید محلی، شرقی ،بین المللی ، ملاقات زمامداران شرقی زعمای اسلامی ، سیاستمداران اروپا، درباب جراید ، و فلاسفه غرب، ارسال پیغام ومکاتبه‌تشکیل جمعیت ها، و احزاب‌و غیره متشبث شد، تاشرقیان را ازعواقب‌خواب گران آگاه و بیدار سازد ، تکان بدهدو بحرکت و جنبش‌آرد، تاحقوق مسلمهٔ فردی‌واجتماعی ومحیطی و کشوری‌و شرقی‌واسلامی وبین المللی خویش را بگیرند . این است زاویه یی که ازآنجا شخصیت حقیقی سید معلوم میشود ، شخصیتی که کوشش‌وتپش عمر جمال الدینی آنراوجود خارجی داد و این شخصیت راجوانان و آزاد مردان افغانستان وشرق، هرچه تجلیل و احترام‌کنند هنوز هم کم است .

تذکر :

تابوت سید جمال الدین و قتی به کابل موا صلت نمود تصمیم حکومت مابه آن قرار گرفت که چون سید در تمام دوره زندگانی خویش در راه حق وعدالت مبارزه ومجادله کرده بود یک شب تابوت او را در سالون فاکولته حقوق گذاشتند تا طلاب پوهنتون کابل مراسم پهره واحترام را در برابر روح پاک وی انجام دهند .

چنانچه دکتور عبدالحکیم طبیبی که محصل اول نمره صنف چهارم فاکولته حقوق بود در جمله کسانی بود که مراسم پهره را بجا آورد و مقاله یی درین موضوع به وکالت محصلان او پهره داران تابوت سید نوشته که در شماره بیست و یک جدی ۱۳۲۳ روز نامه اصلاح نشر شده که اینک در ذیل تقدیم است :

درشب پهره واحترام تابوت

نوبت آن رسیده ،تا دربرابر تابوت سید و یاکوه وقارو عظمتی که سنگینی آن دنیای بزرگی رابه‌لرزه آورده بود، قرار گیرم وبروان خوابیده معظمی،که دربیداری‌خویش با نالهٔ حقیقت ، غرب راتابه شرق‌می جنبانید ، دعاو درود بفرستم ...

وجد و کیف مخصوصی ،وجود مرا فراگرفته، وهکنوع حرارتی مخلوط به جذبه وشوق در عروق‌وشرائینم در جریان است .گویی مراکالبدی آفریده اند تا در حضوراین روح باتمکین جز نقش تسلیم واحترام چیز دیگری نباشم ....

نمیدانم چرا روح من چون‌کبوترسرور و افتخار برگرد این تابوت معطر یکه بابیرق سه‌رنگ‌ملی مزین و در میان‌گلهای بیشمار رنگارنگ که چون آمال و آرزوهای‌قلبی این مرد شگفته و نا شگفته میباشد قرار دارد بال میزند ،وهرلحظه برسم تعظیم بالهای خود را بهم می‌بندد وسر تا پای اورا غرق‌بوسه مینماید ...

درین مشت خاك پر شور چه‌افسونیت که روان مراچون مقنا طیسی بخود جذب نموده‌است ...؟

چرا مگر همین ذاتی نبود که د رزندگی، قلب‌ملیون ها ملیون نفر را در لحظه برو ی خویشس می‌گشود،و در لمحهٔ هزار ا نی راچو ن مـن دلداده وسودایی میساخت . بلـــی‌بزرگترین شخصیت های بشر ی چون ذرهٔ که در مقابل پر تـــــوخورشید دست از پا نمی شناسد بی تابانه در حضورش می طپیدندوبوی تسلیم میشدند.

آه امشب چه شب پر سحـر ی‌است، آیا این همه سکوت مر موز غیر از هنگا مه احترام بروحا نیت‌این مرد بزرگ چیز دیگر ی‌خواهد بود، مگر اینهمه پر تو افشا نی وجلا یشس اخترا ن معنی دیگر ی خواهد داشت ؟

بلی این دو مین شبی است که‌سیدپس از چهل و هفت سال در زیر فضای زیباو نیلگو ن‌هوای آزادوخوشبوی کهسارا ن بلند و طـن عزیزش آن وطنیکه شب های بـــی‌پایانی چون امشب با اختران وی مشغول رازو نیاز می بود فـــر اگرفته وپس از مدتها طویل‌مهجوری باروان آرام کنون در آغو شـــــ‌آن مست و خندان آرمیده است .

امشب روان سید مستی‌وشادی‌دارد ... میشنوم که بمن چنیـــن خطاب میکند:

«تو که بربالینم ایستاده یی‌مگرمیدانی که کیستی و چه وظیفه‌داری مگر واقف هستی که من چرا هیـاهویی را در عالم انداختم واز سر زمینی بسر زمینی درطلب چیزی که‌جزآن نمیتوا ن به زندگی پرداخت پویان بودم، و اضحتر بگویم د رزندگانی مسلك حقیقی من چـــه بوده؟

سید جواب سوال خودراخودش‌توضیح نموده میگوید :

من‌ترا و رفقایت راکه امشـــب‌ساعت بساعت به‌دور تابو تـــم قرارگرفته اید و درو دوثنا مـــی‌فرستید می شناسم .میدانم که شما طالبین حقوق میباشید . من نیـــزبرای‌نشر و معرفی همین (حـــق‌و حقیقت) شوری در عا لم اندا ختـم‌وغلغلهٔ ایجاد کردم چیز های‌فراوان گفتم تاکه در همین راه جـــا ن‌سپردم و میدانستم که این مشعـل فروزا ن که نورآن رو شنتر وپاینده‌تر از پرتو مهـر و ماه است ابـدآ خاموشی ندارد بلی این مشعـــــل‌رابه شما جوانان سپردم تابه‌تعقیب

منرا هی را بپیما ئید که در زندگی‌من پیموده بودم ...

احترامات شما در نزد من‌و قتی‌معنی بهتری خواهد داشت که مرام و آرزو های مراکه چون انجم‌و ثوابت به صفحه گر دون میدرخشد وبرای سعادت شرق و مسلما نا نجهان است عملی سازید و تعقیب نمایید) سید چیز های بسیا ر ی‌گفت که شاید شما نیز زمز مه آنرا احساس کرده باشید مگرگفته‌های عالم رو حانی و ی غیراز آ ن چیز یست که در حیات خط مشی‌حقیقی وی بشمار میرفت ؟ نی‌بلکه تاو قتیکه رواق نیلی فلك‌بر قرا راست وروح ملکو تی سید در آ ن بال میزند همان يك منظور عالی‌راکه عبار ت از سراغ(حق و حقیقت است جستجو میورزد ...

صحبت های سید دلنواز وشیرین بود. بلی تا احسا سات علوی مردی بچنین شخصیت‌وبزرگی البته دل را رو شن روشن ورو ح را منور میسازد ...مدت پهره ورسم احترا م من‌درست پس ازيك ساعت پایا ن یافت ومی‌بایست جای خودرابرفیق دگر خود خالی کنم تا اونیز که چو ن‌من مفتون صحبت های رو حانی‌سید است دلشا د گردیده و واز و ی‌درسی زندگی بیا موزد ...

(انتها)

* * *

بناغلی صدقی

انیس ۱۳۲۳

باستقبال حضرت سید

مرا سریست ، که از عشق گشته سودایی
مرادلیست، که سر کرده نا شکیبایی
مرا رخیست ، که باید بپای تو بنهم
به آستان تو باید مگر شناسایی
مراست نالهٔ جانسوز ز روز وشب بسیار
مراست طفل سرشکی ، کی هست هر جایی
زاشك و نالهٔ خود ، شهرهٔ جهان شده ام
حدیث عشق به آخر کشد بر سوایی
دریده پرده وراز من آشکار شده
نشد که دوست بدارم ترا به تنهایی
به هر که می نگرم انتظار مقدم تست
ببین چه شور فتاده بملك آبایی
زهر که می‌شنوم نام جاو دانه یی تست
بهر دلی که نگاهم فتاد، خانهٔ تست

بیاکه فرش ر هت چشم خو نفشا ن دار م
بیا کـــه درغم تو آتشی بجـــا ن دار م
بیا که در ره تو نقد جان نثـــار کنیـــم
زخد متت نشوم دور نا تـــو ا ن دا ر م
محبت تو بجا ن دارم ای ستوده‌خصـــا ل
زشیو ه های‌تو در سینه یـك جهـــان دار م
چه شد که یاد وطن کردی ا ی‌جمال الدین ؟
برای مقـدمت ای شیـــخ نقد جا ن دا ر م
صفا ی مقد مت آرا مشی د ل‌وجانســـت
روا مدارکه این راز رانهـــا ن دا ر م
بیاکه خاك رهت تو تیا ی دیده‌شـــود
بیا کـــه‌دیده براه‌دید ه بـــا ن دارم
بیا که وردزبانهاهمه فسانهٔ تست
بهر طرف نگر ی‌نغمهٔ وترانه تست
کجا یی ای‌زتو روشن چرا غ‌علم‌وهنـــر
کجا یی ای‌بجهان همچو تو نبود دگـــر
کجا یی ای مهٔ کنعا ن قحط سال‌کمـــال ؟
کجا یـــی‌ای شهٔ او رنگ بحث وفکر ونظر
گذا شتی بفرا ق و زمـــا جـــداکشتی
ندا شتی‌بسر ما عنـــا یتی تو مگـــر
بیا خرام بسو ی وطن چو ســرو رو ا ن
درین‌حدیقه‌بود قمـــریا ن برو ن زشمـر
بیاکه چشم برای تو دو ستدا رانـــد
بیا کـه‌صـف زده در راه جملگـی یکسر
در آرزو ی تو از هر که بشنوی‌گویـــد
روا مـدا رکه باشـــم بانتظـــار دگـــر
«رواق منظرچشم‌من‌آشیانهٔ تســـت»
«کرم نما و فرو دا که خانه، خانهٔ تست»

میرغلام محمد غبار
از اصلاح ۱۳۲۳

ارزش اجتماعی سیدجمال‌الدین افغان

این شخص، در عالم علم وفـــن وتکنیک کدام اکتشا ف و یا انقلابی وارد نکرده است . تا ازین پهلـو درقطار علما، کا شفین ، مختر عین وصنعت کارا ن روی زمین قیـــد گردد . همچنین ، سید تا جـــدار مطلق العنان و یا افســر مقتـدری نبود، که ملك و ملتی را از حالـــی به حالی تحول وانتقا ل وار د وی‌رااز ظفری به ظفری ، ســـو ق و رهنمونی کرده باشد . پس‌ار زش‌واقعی سید را نمیتوا ن دریـــن خطور جستجو نمود .سید جمال‌الدین‌مردی بود مسافروسیاح و عـا ری از هرنوع قدر ت و قوا مادی ، اوبلاد و ممالك را پیهم، و مثل پیکی گردش کرده و در هیچ سر زمین‌نمیخواست و نمیتوانست تمر کـز کند. چونکه قدر ت های غالبه وقا هرهٔ در هرجا بر علیه اش بکار افتاده، و موانع صعبی پیش‌پایش‌میگذ اشت، وظا هرا تا بسیـــا ر جا این موانع از عملی‌شدن افکـاریا نتیجه دادن اعمال سید ، جلو گیری مینماید . معهذا ، نمیتوا ن‌گفت او مردی تدبیر نبوده و دست بکار ی که زده‌به انجام نرساند ،ویابه تنهایی مرد غو غایی ویـــك هنگا مه طلب‌آتشینی بود و بس .زیرا با امعان نظر، توان فهمید تا

وقتیکه تاریخ علل حوادث ووقایعرا با معلول و نتایج آن میسنجد، وتا وقتیکه مورخ ظرو فزمانیوحیات اجتماعی یك یا چند ملت را با مقدار، وسایل واثر ذیمحرك اولین بحرکت اشیا و نتیجه وتاثیر آن مقایسه میکند ویا تاوقتیکه نام موجد طیارات محیرالعقول حد حاضر بر روی اسم و شهرت وحق قدامت مثلا لئو نارد دوونسی چهار صد سال پیشتر نمیتوانند. پردهٔ فراموشی بکشد « با آنکه اونه پروازی کرده و نه طیاره ایجاد نموده بلکه فقط پرواز را به واسطه ماشین ممکن شمرده است» و با لاخره تاوقتیکه کارنامه های کپلر« واضح حقیقی علم هیئتجدید» ونیو تون « مکملهیئت» نمی تواند اسمی کو پرنیك صدسال پیشتر بلکه بطلیموس هزار و شش صد سال قبلتر را از فهرست قدماحقدار حذف کند« در حالیکه اولی تنها گردش زمین را تصدیق ودومی مسلك و لو غیرطبیعیبرای ایضاح ماه وسیاره ها اختراع کرده بود»همچنین درقرن حاضر، ممالك اسلامی هیچ نابغه و مرد سیاسی نمیتوانند از جادهٔ تعظیم سر، واز اعتراف به عظمت سید جمال الدینزبان بازکند .آری ترقیو کمال در هر امری محصول دست ،و دماغ علما ونوابغ متعددهٔ بنی آدم است ولی در عین این گیرو دار، حقافتخار بیشتر عاید به محرك متقدم ونخستین است .

سید جمال الدین، از نظر تاریخ یکی از مقدمان و محرکین بزرگ حرکت و نهوض بیشترین مللشرقی ومسلمان، مجسوب و لهذا مستحق تکریم و تنظیم است .

درقرن نزده، مدنیت، صنعت،علوم و شمشیر غرب بطور جهان شمولی بسط زمین را پر کرده ،ورشتهٔ نفوذآنها از کران تاکران گیتی دراز شده بود. بر عکس،ملل اسلامی چنانچه شرایط انحطاط است افلاس مادی ومعنویخود شان را اعلان، و چیزی که برایشان حکومت مینمود همانا فقر، جهل،اختلاف،استبدادو تشتت بود .کلمهٔ آنروزهٔ اسلام بیشترشبیه قافلهٔ راه گم کرده در بیابان بیآب و آبادی محسوب، ودر همینمیانه بود که سید جمالالدین با

سر پر مغز، و دل قوی ایـــــن کاروا ن رابه تعیین جهـــت و استقا مات نقطهٔ مطلوب راهنما یی،وبه‌حرکت و فعالیت تشو یـــق وتحریك نمود. اگر عمر سیدکفایت‌آنروز گار نکرده ، ویا خـــو د نتوانست قافله را وارد دارالا مان‌مطلوب نماید ، این نه گناه اوست. زیرا او راه گم کرده گان رارهنمایی‌وراه یافته گان رادر طی طریـــق تسریع و تعجیل ووظایف را ایفانمود، واز همین جاست که «تاریخ» سید جمال الدین راعلت با رز ومحرك‌نخستین اغلب ممالك شر ق واسلام میخوانند .

حال ببینیم سید جمال الدین‌برای‌ایفاء این وظیفه گرا ن چه وسایـــل وقوایی در دست داشت ، زیرامقدارقوت محرکه، با مقدار حر کت شی تناسب مستقیم دارد . بطـــو راجمال، می بینیم که ممالك اسلا می آنروز بازیر دست دیگران گر فتارویا باپنجهٔ امراء ،فقر و جهـــل نفاق‌وخانه جنگی های داخلی دچاربودند . سید جمال الدین که برسر صخره های آسمان خراش افغانستان‌استاده و مانند عقاب تیز بینـــی تمام این ساحهٔ عظیم را از هند وفارس تاعرب‌وافریقا ، زیر نظـــر دقت قرار داده ، وپیشرو فت‌دیگران‌رابا سرنو شت مهیب ،و آینـــد ۀ این اقوام مطالعه میکرد . ازیـــن‌آشیانهٔ کو هی مثل‌شیری‌خشمگین، سرازیر شد . اما بادست تهی وتن‌تنها ، سید درین‌و قت سو ای عقل سرشار ، علم بسیار، وا رادهٔقوی‌چیزی از وسایل مادی در دســـت نداشت ، معهذا با این سر بی تاج،ودست بی شمشیر و کیسهٔ بـــی پول در هر جاوهرمملکت بــــــامخالفین نقشهٔ نجات واصلا حی‌خود داخل مبارزه شد . طر ف او دریـــن‌صحنهٔ پیکار حکو مات خود خواه، اراکین‌مغرض ، خرا فاتیـــــا ن‌متنفذ ، جهل توده ازیکطـــــر ف ودیپلو ماسی حساس مقتدر جهان‌گیری از طر ف دیگر، بشمار میرفت سید توانست درین مبارزه اجسام‌سنگین واستوار ی را ا زراه‌نیـــل بمقصد بر داشته، و قو ت هـــا ی‌روز افزون و موثر ی تشکیل وبکار اندازد .

سیدنخست از افغانستا ن‌شروع‌نمود. اینوقت امیر دوست محمدخان

تازه وبطور غیر مترقب بسلطنت رسیده و چون رقبا قوی داشت ، خود را از هرچیز بیشتر محتاج ومکلف به حفظ دولت وبستن دهان متنفذین کشور میدانست ،وبهمین جهت اوتوانست از دو باره سرازیر شدن مملکت بسوی فیودالیزم ، جلو گیری نماید ویا دست به کار مهم زند. با چنین وضعی در اداره و آنهم دریك مملکت سربسته و محروم از اقتدار تا مریفورم و اصلاح امور موضوع نه داشت. ولی سید، بزودی ازخانواده شاهی محمد اعظم خان را، برای اشغال آیندهٔ مقام سلطنت وتحمیل پروگرام اصلاحی خود تشویق وپرورش نمود . امیر دوست محمد خان ، بمرد ، و سلطنت به امیر شیرعلیخان، قطب مخالف محمداعظم خان رسید ، پس از اشتغال جنگهای داخلی گر چه امیر محمداعظم خان باری به پادشاهی قبول شد، ولی دولت او بسیار مستعجل بود و متعاقباً امیر شیر علیخان مستقر و ازسیدمتنفر ومحمد رفیق خان معاندبزرگ سید خیلی مقتدر گردید ، وبایسن صورت گذشته ازآنکه سید ازعملی ساختن پرو گرام اصلاحی خویش بطور قطع مایوس گردید ، جان اونیز درخطر افتاد و بالاخره به امر امیر مجبور شد افغانستان راترك گوید . ولی سید ازافغانستان تاآنوقت خارج نشدکه قسمتی از پرو گرام خودش راخواه ناخواه در مغز امیر شیر علی خان فرو کرد.

این است که ما انعکاس يك حصهٔ کوچك آن پرو گرام را در دوره امیرشیر علیخان ،بطور عملی میبینیم ازقبیل ، درسیاست خارجی کشور، استقلال تام و تمام افغانستان وایجاد روابط با دول خارجه واسلام. تشکیل کابینهٔ وزراء ،تاسیس مکتب و مطبعه، نشر جراید شمس النهار و کابل ،تنظیم امور مالیه و پوسته ، ترتیب يك اردوی منظم وقوی . ترویج صنایع . مخصوصاً اسلحه سازی و غیره و غیره .

سید جمال الدین در مملکت هند باشرایط آنروزه اداری و سیاسی و کنترول حکومت نمی توانست به سهولت کاری مهم، نماید . معهذا او از هندخارج نشدتا بجوانان آنجاروح آزادی و طن

پروری ،اتحاد واتفاق را القاء نکرد.

واما در کشور مصر ، سیدترتیب وتشکیل احزاب رابواسطهٔ تاسیس حزب الوطنی که در دو ماه ازچهل نفر به بیست و یك هزار نفر ونیم ملیون افغانی سرمایه رسید ،ومحفل فراماسونی وطریق مقابله بانفوذ خارجی واستبداد داخلی وطرز بایکات(مقاطعه) اصلاح معارف و اصول تدریس و ادب وصحافت وبالاخره روح حریت وتجدد و غیره را القا و بسرعت حیرت بخشی عملی ساخت ، که هم مایهٔ تعجب و غیظ در خارج ،و هم سرچشمه ترقی و آزادی آینده مصر در داخل گردید .

سید جمال الدین ، در مملکت سید جمال الدین، درمملکت فارس حقیقت آزادی و دیموکراسی لزوم اصلاح اداری ، رفع مظالم وانظلام وقبول معارف و تمدن جدید رانشر وتزریق، وبر ضد تعصب مذموم خرافات و ظلم مبارزه نمود .

سید در ترکیه ، از ارشادات سیاسی ، اجتماعی ، اخلاقی وفلسفی دست باز نکشید . او سلطان عبدالحمید خان را، نظر بموقع سیاسی که داشت ، به تشکیل یك اتحادیهٔ اسلام و کنگرهٔ بین الاسلامی راهنمایی کرد، تا این کانگره دول اسلامی را درامور اجتماعی وسیاسی بکمك همدیگر وادارد ودر صورت تجاوز یکدولت خارجی، بر یکدولت اسلامی ، عموم دول و ملل مسلمان را در مقابل متجاوز به بایکات و مقاطعهٔ عمومی وحتی جهاد رهنمونی کند، سید بیشتر تشکیل یك اتحادیهٔ افغان و فارس و تورك را درعالم سیاست آنوقت اهمیت میداد .

والحاصل، سید در داخلهٔ ممالك اسلامی درسایهٔ تعالیم و مساعی خود از جوانان واشخاص منور رسدی در مقابل خرافات و استبداد کشیده، و راهی برای اصلاح امور دین و دنیا باز کرد .و در خارج این ممالك در لندن ، پاریس وپتر وگراد وغیره مشغول طرح نقشه های بزرگ سیاسی بغرض آزادی ممالك اسلام از چنگال استعمار گردید . سید چنانچه در مغرب زمین ازیکطرف مصروف امور سیاسی بود ، از طرف دیگر درمجالس علمی کنفرانس ها داده،

ودرعین حال به نشر افکار خود ،بجراید سیاسی وفلسفی وپرور ش رجال مهم اسلامی میپر داخت .

بطور اجمال ،سید ساعتی آرا م‌نکرد تاسرش رادرین راه دورودراز ونا مش را در تا ریـــخ قـــرن‌نزده جهان ، مخصو صا درنهضت عالم اسلام ، زیر عنوا ن نابغـــه‌داهی و عالم مشر ق زمین‌گذاشت.

سیدکی‌بود:

سید، یك عالم متبحر به علو م‌فلسفه ، ادیان و تاریخ مشر قزمین واسلام و آگاه به فلسفه و علـــوم‌وسیاسا ت ارو پا و مقتضیـــا ت عصر ویك خطیب ونطاق فصیـــح‌وفوق العاده موثر و نافذ و دارای السنهٔ اسلامی و ارو پایی از قبیل‌پښتو ، فارسی ، هندی ، عر بی، تورکی ، فرانسو ی ، چلیز ی ،انگلیسی و کمی روسی و بالا خر ه یك فیلسو ف‌فکور،و یك دیپلوما ت(سیاسی) ما هر و به تمـــا م معنی یك محرك شدید ویك مقلـــب‌آتشینی بود که کمتر نظیـــر ی داشت .

سید دارا ی یك شخصیت قوی،روح محکم، نفس بز رگ ، نافـــذ الکلمه ، خیلی منطقی و جذاب بودارنست رنان عالم مشهور فرا نسه درطی سوال و جوابی که توســـطروز نامه «دبا»در موضوع«اســـلا م وعلوم» باسید نمود گفت :« کمتـــراشخاصی شدید تر ازین ، در مـــن اجرا تاثیر کرده اند و همین‌مکالمهٔ‌من باسید مرا وا داشت که‌موضوع کنفرانس خود م را در«سوربون»بنام «روابط روح علمی و اســـلام» انتخاب کنم» باز رنان مینویسدکه،«سید ازآن نژاد قوی است ، کـــه در فراز ایران و در همسایگی هندروح آریایی خودش رازیر طبقـــهٔ اسلام زنده نگاه کرده ، و اویـــك‌افغانی است که ازقید او هـــا م آزاد میباشد ... صحبت ایـــــن‌شخص مراباآشنایا ن قدیم‌ابن‌سینا وابن الرشید جمع نمود ».

سید، مرد پرشور ، قوی ،تفو ق‌خواه و قول حدیدالمزاج ، آزا د طبع ، بیسا خت، خوش صحبـــت‌مقید شعار مذهب حنفی بـــوده ،با آداب ورسوم فرنگ اعتنا یی‌نداشت‌سیاس ونو یسندهٔ مشهور انگلیسی

«ویلفرید بلنت» که هم در لنـــدن‌هم در پاریس مدتی ازسید درخانهٔ خودپذیرایی کرده است . میگوید :سید درپاریس ، با من از خانوادهٔ خود در افغانستا ن‌قصه هاکرد ...سید یك آدم خشن وسیا هــــی بوده ، بارسوم ارو پا ما نو ســـ نمیشد . جمال الدین یکی از آ ن اشخاصی فوق العاده بود، که‌تعالیم‌اوچنان تاثیر ونفوذ ایجاد کرد ، که در نهضت اسلامی عالم اســـلا م‌درین سی سال اخیر بالا تر از آن دیده نشده ... من این افتخـــا روشرف را دارم که سید سه ماه در لندن بخانهٔ‌من زندگی کرده ، سیدمرد میانه قامت ، قوی البنیه،گندمی رنگ بوده دست و پای کو چك ،ریشس تنگ ، کا کلهای سیـــــا ه داشت . مخصو صاً چشمـــــا ن‌سیاه و نافذ ش دارا ی یك قو هٔ کهربایی و مثل نطق وبیان سحـــرانگیز ش در جذب قلوب کار مـــــی کرد . سید البسهٔ شرقی‌پو شیده‌نان‌کم چای زیاد میخوردزن وفر زندهم نداشت سید برای ممالك اسلا می‌ترقی وتمدن جدید رابا شرط تألیف با اسلام، اداره دیمو کراسی، اعاده‌عظمت گذشته دیار اسلام و تحکیم حکومات ملی میخوا ست وجان‌وعقل‌علم‌وعمل خود را درین راه و قـــف کرد)اما سید درین راه تا کجـــا پیشر فت و چه ثمری مساعی او برای عالم اسلام دادو (تاریخ) اوراباآن‌همه دها وذکات وسعی و عمل زیر چه عنوا نی قید میکند ؟ بهتراست آنجابجوا ب بشرح نو شته کوچك یکی از علما ومستشر قیـــن‌معروف مغر ب زمین در مورد او ـ اکتفا واین ستون را خا تمه دهیـــم‌چه تحریر تر جمه‌حال‌سید وتفصیل کارنامه هایش را از روی‌دقت‌ترتیب‌تحلیل و تعیین سنین وشعور سایر رفقا روی دست دارندادوارد براون‌انگلیسی میگو ید: (...این عا لـــم یعنی سید جمال الدین افغان) کـــه‌سر مایه ازمال دنیا نداشت جـــز زبان وقلم‌فصیح‌وعلم وسیع واطلاع‌براوضاع زمان وسیا ست وعشـــق به اسلام، وپادشا هان را بروی‌تخت‌بلرزه آورد و نقشه های خوب‌طرح شده رجال دو لت ارو پا یی رابه هم‌زد،وقوت های غیر محرومی را بکار اندا خت هیچ‌کس ازسیا ستمداران‌مشرق ومغرب وملتفت اهمیت و ـ امکان استفا ده از آنها شده بودندجمال الدین عا مل عمده ومو سس

نهضت ملی وحزب وطنی مصربوده‌است ...»

در اختتام مقاله این نکته‌بایستی اضافه کرد اگر چه سید چنانچه گفتیم در علوم وفنون وتکتیک کدام اکتشاف وانقلابی وارد نکرده است ونه در عالم اجتماعی، سیاست ،دین‌واقتصاد در سه قاره بزرگ‌مکاتبی تاسیس کرد که اکثر رجال مشهورشاگرد آن دبستا نند.

«رحمته و تعالی علیه»

ښاغلی غلام حبیب «نوابی»

سید جمال الدین افغان

بسمت مشرقی رفتن زمستان
بود ای دوستان عیش فراوان
در آنجا ، هر رقم گلهای خوشبوست
درین گلشن ، نه رنگ ونه آن بوست
نمانده گل درین موطن بگلزار
دل من همچو نرگس گشته بیمار
گل وسنبل در آنجا کرده طوفان
ز مردگون بود آندشت و دامان
درآنجا سبزو خرم مرغزارست
بود اینجا شتا، آنجا بهارست
زمستان و بهار اشجار آنجا
نمی بیند خزان و رنج سرما
بگردم چشم نرگس سال یکبار
تو هم ای گلعذار سرو قامت
بکابل میرسد از لطف بسیار
بیا و بین شتا کرده قیامت

خوشا سیر گل وبستان آنجا
خوشا گلگشت با یاران آنجا
خوشا آن گلزمین سبز وخرم
که ازدل می برد یکبار گی غم
خوشا آن سرزمین علم ودانش
که می خیزد ز خاکش اهل دانش
بنازای خاک پاک گندها را
که داری چون جمال الدین دانا
کنر باد آباد ای خداوند
که آورد این چنین مرد هنرمند
بود ورد زبانها نام پاکش
نمایم احترام مشت خاکش
بمصر او تخم علم و معرفت کاشت
زخاکتر کیه ، محصول بر داشت
بعالم کرد خدمت آن خردمند
نهال علم هر جا کرد پیوند
زبانم لال ، از وصف جمالش
که نتوانم بیان کردن کمالش
الهی روح سید را کنی شاد
که شاگردان ازو گشتند استاد
خوشا افغانستان خاک پاکش
که خیزدآفتاب از هر مغاکش
کمال وفضل آن سید عیان بود
منور ازجمال او جهان بود
چو آن خورشید اکنون در افول است
ز فقدانش همه عالم ملول است
«نوابی» خاص وعام ازوی برومند
بدنیا شان افغان ساخت صد چند

محمد قدیر تره کی
از اصلاح۱۳۲۳

سید جمال الدین افغان

چقدر میل داشتم ، روز ی بـه‌مناسبتی نام نا می این مرد بزرگوار را، بار دیگر زیب صفحات روزنامه‌گر دانیده ، در اطرا ف شخصیت بزرگ او چند سطر ی بنویسم ،خوشبختانه درین موقعیکه بـــه ارادۀ و طن خواهانه حکو مـــت مطبو عه ، اینك تابو ت این مرد گرا می پس از « هفتاد و نه‌سال»که « آخرین مرتبه ازوطن خود به خارج رفته است» بار دیگر بخا ك آبایی و اجداد یش وارد میگردد ، این آرزو بر آورده میشود ، واکنون‌آن سطور معموله راچو ن پای ملخ درمحضر سلیمان شخصیت عالی این نابغه افغان تقدیم مینمایم :شخصیت های بر جسته ،همیشه ودر هر جابه هر اسم ورسمی که‌بوده است ، موقعیت اصلی خود را اشغـــا ل‌ومظهر عزاز و گرا می، که در خور آن هاست گردید ه اند. منتها اگرروزی بنابر جهالت مرد م و عـدم مساعدت وقت وزمان تقدیری ازآن‌ها نشده نقص قصور از محیـــط بوده است ، نه از ایشان .و لـــی‌حکو مات خبیر و دانادر هرو قـت وزمان از آنها به انداز ه تقد یـــرواحترا م نموده است که نه تنهـا تلافی مفاد گردید ه ، بلکه بـــر ای‌ابقا و احیاء نام ایشا ن خدما ت بزرگی بعمل آمده‌است

سید جمال الدین افغان از آ نمردانی است که هر قد ر علــوم ومعارف پیشس میرود ، وزاویه های تاریك دما غهای مردم منورتر مــی گردد ، شخصیت او بار ز تر می گردد و در محضر خود و بیگا نــه محبوب تر جلوه مینماید . سبــب اینست که حضر ت سید ، دارا ی آنقدر افکارعالی و علوم بود که هم درآنروز وهم امروز از مردان درجه اول وحتی پیشوایان و مقتــدا یان نهضت های اجتماعی شمرده میشد.

سید جمال الدین افغان نه تنها برای سعاد ت وبختیاری قوم و ملت جهد مینمود ، بلکه نقطـهٔ نگاه اووسیعتر بوده میخواست به خمودو جمود ،غرابت و غباو ت رعو نت وبی خبری خاتمه داده ، حر کــت بصیرت و نهضت رادرجوامع اسلامی تزریق کند .او عقیده داشت کــه حرکت موجب حرار ت ،ومجا هدت وسیله نجا ت و غرابت ، مور ث ادبار و هبوط است .

سید، ادبار آن روز ۀ عالـــم اسلام را معلول خمود و جهـــل میدانست ، وشخص قوی و امیــن خود را باین مبارزه ومجاهده وقیام ونهوض مکلف و مو ظف میدید ،وهمان بود که بخدا و بخود که بنده خدا پرست بود، توکل نمــوده ،مردانه قیام ورزید وتوسط شاگردان وپیروا ن وبیان و بنان وشخصیت قوی بارز جذبه دینی وتاثیر ا ت ح ق وراستی وبواسطۀ خطا به هاونشریا ت و کتب و جراید ووسیلۀ جمعیت« ام القری »«ضیاء الخافقین»«احزاب جوانان مصروعثمانی »افکا ر اتحاد اسلام را عملی کرد ن مــی خواست .

سید افغا ن را این افکـــار بین المللی اسلامی از چو کـــا ت حدود محدود سیاسی افغا نستا ن بیرون انداخته برای خدمت به مردم درد رسیدۀ اسلام ، و مسلمیـــن واحقاق حقوق این جمعیت بز رگ وپرنفوس بشری ، در دیار ها ی فرنگ ، عربستا ن ، فارس وترکیه جولان داد زیرا سید در موقعیکــه در افغانستا ن میزیست و خیـــا ل سفر را ازوطن محبو ب خود داشت میگفت.« من شاهین بلند پروازی هستم که فضای افغانستا ن برا ی جولان پرو بال من کا فی نیست.»

در حالیکه او در هر جاییکــه بود افغان و افغانستا ن را مایــۀ

افتخار خود دانسته ، علماو عملادرفکر اعتلای وطن خود بود ،وملت او هم هیچگاه اورا فرا موش‌ننموده‌بدو مینازد .

واقعاً این مملکت با دیوار ها ی‌فرضی و تصور ی که بنام حدود سیاسی افغانستا ن یاد میشود ، نمی توانست خواهشا ت و آرزو های مردی راکه آزاد ی هـا ی‌وسیع‌تری را در سر داشت تضمین کند . ازین جهت سید جمال الدین‌رفت، تا مملکت به مملکت ، شهر بشهر و محفل به محفل گردشـس‌نموده، وسایل نهضت ر فاه اسـلام رافراهم کند .

سید ما در هرجا نطق ها نموده‌خطـابـه هـا ایراد کرد، وبه مردم ازراه وعظ ونصیحت تعلیم وارشادپیش‌آمد تاآن ها را به حقـو ق وواجبا ت خود شان دانا وبینـاسازد . ازین جهت سید را درهر جا باپیشا نی باز و آغو ش‌گشاده‌استقبال نمودند ، ودر تمـا م اقطار اسلامی پروانگا ن عشـق‌سید روز بروز زیاد شده واوراما نند مشعلی احاطه کردند زبان آتشیـن‌وخون گرم سید، به مثابهٔ بمی بود که در هر جا میخواست‌منفجر میشدوبحوالی واطرا ف خود که همـه را خمود و جمود ی فرا گرفتـه‌پیغام حیات یا مرگ میداد . ازهمین جهت میگویند «سید افغا ن برای‌توهم وجمود یك پیغام مرگ‌بود.»

اینك این ها و صد ها فضایـل‌ومکارم دیگریکه در ضمن شر ح حالش خواهند آمد . این نابغـهٔبزرگ . این مرد بی نظیروخارقه‌نما را محبـو ب تمام عالـم اسـلام‌وشرق و موجب حیر ت مرد م‌فرنگ ومایهٔ افتخار ما افغان ها گردانید،وهمین است که امروز ذوق‌و قریحه وطن‌خواهانهٔ حکو مت متبو عه ورجال دیگر وطن، خاك پاك اورا پس از چهل‌و هفت سا ل که از وفاتش‌میگذرد ، از استانبـو ل وارد افغانستا ن مینماید ، وباین‌وسیله‌به‌نسل جدید جوان وو طن خو اه افغان منت میگذ ارد .

در ختم این مقاله، به روح پاك‌سیددعانموده میگوییم :« ای سید بزرگوار ما، رو حت خو شنو دباد!زیرا اولاد وطنت بار دیگر از تو ویك مشت خاك تو توپذیرا یی وبتوافتخار مینماید .»

عبداللطیف « اریان»
انیس ۱۳۲۳

بمناسبت ورود پیکر حضرت

سید جمال الدین افغان از زبان مادروطن

بیا فرزند صالح، ما درخودرازیارت کن
پس‌از صدسال دور افتادگی ،اینجااقامت کن
صفا آوردی و خوش آمدی بنشین کرامت کن
زمحنت‌های‌اسفار در از خود ، حکایت کن
بیا نیکو خلف ، آغوش‌من بازست راحت کن
بلی ما در همی نازد بفرزندمتین خود
که می سوددند شاهان بر قدوم‌اوجبین خود
زهوش مفرط وسرشار ،وازرای زرین خود
بعالم شهرهٔعلم وادب شد ، از یقین خود
وطن! همچنو ن صد فـاین گو هریکتا حفاظت کن
به‌ترك « استاد اعظم»در فرانسه‌محترم بوده
زبان«عروةالوثقی » وشیخ ذو الا مم بوده
به ایران و عراق‌و هند هرجانب علم بوده
چراغ«ازهر»وباری عزیز مصر هم بوده
پی بینایی قومت چویوسف باز رجعت کن
سپاست گرچه ازحرمت‌بشر در هرزمان دارد
مقامت گرچه در کاخ نوابغ آسمان دارد

حدیث گر چه تا محشر به‌عالم‌هرزبان دارد .
روانت گرچه‌در فر دوس رضوان آشیا ن دا رد
بیاد در تربت‌پا ك‌وطن آمیز وراحت کن
زجهل تفرقه ، هر جا بسـی‌ظلم وستم دیده
زغمخوار ی‌سرور هر کرا جو ئینده غمد یده
اذیت از مذلت های‌دو نـا ن‌دمبدم دیده
بهرجا چهرهٔعـلم ‌ادب را بسـ د ژم دیـده
وطن این فیلسو ف شرق‌را داری مسرت کن
چنین فر زند نام آور زمـن‌بیگانه چون باشد
چراغ رو شنم‌بیرون و مظلم خانه چو ن باشـد
صدف بی بهره از رخشا نی‌در دانه چون باشد
فراق مادر ازدلبند ناز کدانه چو ن با شـد
بیا در دامن مادر بخواب‌وتر ك غر بت کـن
عقا بی آشیا ن تو بکو هستان‌سزد آخـر
زنسبت‌افتخارتوبه افغانا ن سـ زد آخـــر
زیار ت بر مزار تو به هـرافغان سزد آخر
میـا ن‌دوستا ن حتی به قبر ستان‌سزدآخر
تودور از خاك خود د رخاك می خسپی عدالت‌کن
بیرون افتاد ، یك گو هر زبحر دانشس اینخا ك
هزارا ن‌لؤلؤشهوار در پیدا یشس این‌خـا ك
بود تاریخ هر جا شا هـدآرایشس این خاك
نوابغ‌فطرتان پرودهٔ آسایشس این خـا ك
وطن درسینه ات‌گنجینه‌پنهان است دقت‌کن
هزارا ن مر حبا اورا اگرگویی‌روا باشد .
قد مهایش به‌چشمان گر نبا شد درکجا باشد ؟
غبارش ای پسر زین پس چرادر زیر پاباشد
ازین پس‌خاك اوچشما ن مارا تو تیا باشـد
براه علم ودانشس جا ن‌من بشتا ب خدمت کن

* * *

شعر از الحاج ابراهیم خلیل

به استقبال از ورود تابوت نابغه جهانی سید جمال الدین افغانی خطاب به خود آن مرحوم که عند الورود تابوتش انشا شده شبیکه فردای آن بکابل میرسد در رادیو افغانستان قرائت و در مجلات و روزنامه های ۱۳۲۳ شمسی نشر شده.

مرحبا ای سید والاگهر!
سید افغان نژاد نامور
مرحبا ای سید روشن ضمیر!
ای بعلم و فهم و دانش بی نظیر
مرحبا ای بحر ذخار علوم!
واقف اسرار و اطوار علوم
حکمت و علم دل دانای تو
منکشف از صفحه سیمای تو
صورتت آیینهٔ معنای علم
معنیت دریای گوهر زای علم
مرحبا ای فیلسوف ذوفنون!
ای طبیب رخوت و جهل و جنون!
مرحبا ای قائد دانای شرق!
ای بفکر پیشرفت شرق و غرب!

در هزار دو صد و پنجاه و چار
از عدم گشتی بهشتی پاگذار

مسقط الراس تو ای والاگهر
بوده اندر اسعد آباد کنر

چون شدی دلداده تحصیل علم
کردی از فیض ازل تکمیل علم

از شعاع علم چون ره یافتی
پس بشهراه عمل بشتافتی

قوم افغان راشدی شمع هدی
بر ترقی و تمدن رهنما

وعظ گفتی خفته و بیدار را
قصد کردی وحدت افکار را

بهره ها بردند از علم و فنت
وز افادات دماغ روشنت

لیک چون سودای جمع شرقیان
در دماغت بود ای روشن روان

تا همه مشرق زمین با یکدیگر
مختلط گردند چون شیر و شکر

داشت فانوس خیالات شعاع
از چراغ نور حس اجتماع

کردی آهنگ سیاحت در جهان
تا کنی بر جمله افکارت عیان

هر کجا رفتی ز امداد ذکا
بازبانش شدی زود آشنا

باز بان هر وطن در آن وطن
از بلاغت داده داد سخن

انجمن ها از بیان آتشین
گرم کردی بی هراس از آن واین

تاکنی بیدار مـــر د م رازنـــو م
فکـــرآزادی فگند ی بیـــن قـو
در همه عالم شد ی نعـــر ه‌زنان
بهـــر بیدار ی مردا ن و زنـــا ن
از حقیقت بسکه مملـو بوده‌یـــی
صا حـــب‌تأ ثیـــر نیکو بوده یـــی
سا معیـــن را لهجـــه جذ اب‌تـــو
مـــنی نمودی‌پیر و احبا ب تـــو
اهل دا نش هر کجـا گشتندجمع
دور توپروا نه سا ن بر گرد شمـــع
سا ختن شایع بو فق نصـب‌عیـــن
عـرو ةالوثقی ضیاءالخا فقیـــــن
هر کجا ر فتی پسس از اند کزمـــا ن
گشتی‌آنجا مقتـــدا ی مرد مـــا ن
از خطا به های پر تا ثیـر ونغـــز
عا لمـی‌راسا ختی بیدار مغـــــز
وه چه شور انگیز گفتـــا رتوبود!
وه چه‌تاثیری در اطوار تو بـود !
دایم‌از وضع متین و بـــا وقار
وزبیا نحـــق ونطق شعله بـــا ر
مینمود ی صید دلهـــا ی‌همـــه
می‌فگنـــدی در زمـا نـه همهمه
هر کجا میخواند ی از فکـــرسلیم
شرقیان‌را بر صر ا ط المستقیـــم
از حقیقت چو ن دلت تدریس‌داشت
صحبتت‌تاثیر مغنا طیسس دا شـــت
مینمود ی سو ی هر کســ‌روی خود
میکشیـدی خا طر ش را ســـوی خـود

مقصد ت جز خیر اسـلا مـی نبـود
جـــز صلاح بین الا قـوا مــی نبـــود
به! به! ای سیا س باتد بیرشرق
رهنمـــا ومقتدر او پیـــر شـــر ق
در متاع دهر دو ن پـــا بندنـــی
بستـــهٔ حب زن و فر زند نــــی
از همه آزاد همچــــــو ن فکر خویش
لیـــك دل زاندیشهٔ اسـلا م ریشـس
بـی طمع از مرد مـــا ن روزگـا ر
جســم وجانت از توکل استـــو ا ر
بهر حق گفتن ز کس پر واتنـــی
خـــو ف درطبع هنر بر اسا ت نـی
عزم جزم و نیت راســــخ تــرا
چو د لی وجر ئتـــت بی انتهـــــا
سخت نصب العین مبـــر م داشتـــی
نیـــت اصلاح عالــــم دا شتـــی
ایده الـــی دا شتـــی عا لـــی زبس
هیچگه مایـــــل نگشتی با هو س
به! به! از فکر متین و روشنت
بـــه! به! از حق جو یی و حــق گفتن ات
بود دربر ق کلا مـــت صـــا عقــــه
بیـــخ وبن سو ز نها ل تفر قــــه
شر قیا ن را قاید اعظــم تویـــی
عـــالـم و سیا س عیسی دم تـو یـــی
موسیو ر نا ن حکیم خوش سیــر
در همـــه دنیـــا بدا نشس نا مـــور
در و قار وطرز گفت و گو ی تـــو
در علـو فکر و حسس خو ی تــــو

در مسلمانی صاف و پاک تو
در دل حق بین پر انصاف تو
در جمال جالب و فکر رسات
گشت آن صاحب خرد مبهوت ومات
ابن رشد و ابن سینا یست بگفت
بسکه ماند از دیدنت اندر شگفت
شد وطن ازتو بخو بی مشتهر
چون فرزند خلف نام پدر
بود در گنج دماغت بیشمار
نقد فکر اختراع و ابتکار
نهضت مشرق زمین کار تو بود
جنبش مولود افکار تو بود
هر کجا بر پای گردی کوششی
کوششت افگند آنجا جنبشی
شمع فکرت را جهان پروانه بود
از کست وقت بیان پروا، نه بود
هر کجا تبلیغ و ارشادت رسید
مرد م از اخلاص اندازت شنید
جمله سر بر خط ارشادت نهاد
هر که بر از فکر آزادت مفاد
خاصتاً اخوان دین اقدست
پیروی کردند بیش از هر کست
تاپس از سیر و سیاحت های بیش
تاپس از اظهار مفکورات خویش
عاقبت گشتی به ترکیه مقیم
بو دی آنجا قاید جمع عظیم
در تمدن رهنما اقوام را
سخت خواهان شوکت اسلام را

کردی اظهار نظر بر همگنان
هر زمانی با بیان و بنان

داشتی چون نیت و فکر بلند
هرطرف شوری خطاباتت فگند

غرب در جنبش شد از هنگامه ات
شرق بیدار از صریر خامه ات

ناگه از فرمان رب العملین
قبض روحت شد در آن فرخ زمین

رحلتت را سال هجری آمده
یکهزار و سه صد و هم شانزده

خفتی اندر خاک همدینان خویش
جنب اخوان و هم آیینان خویش

تربتت را محترم میداشتند
قائد خویشت همی انگاشتند

لیک ما افغانیان اقوام تو
بوده ایم از شوق و بی آرام تو

تا از آنجا نقل تابوتت دهیم
خاک پاکت راچو گل برسر نهیم

سینه چو سیماب از شوقت بدیم
چشم در ره ماندهٔ ذوقت بدیم

این زمان اخوان ترک محترم
از طریق اخوت ووضع کرم

همرهی کردند با امیال ما
گشت خندان غنچه امال ما

مرحبا ای سید فرخنده رای!
بر همه فرخنده رایان رهنمای

مرحبا ای در فضایل بی بدل!
جو هر آئینهٔ علم و عمل

ای تجدد پرور روشن دماغ !
ای دماغ روشنت ما را چراغ
ای گرامی گوهر این خاک و آب!
ای مهین فرزند این زیبا سراب!
داشتی از بسکه همچون کوهکن
عشق شور انگیز این شیرین وطن
از کمال جذب مهرو فرط شوق
از وفور میل و استیلای ذوق
در کنار خود کشید آخر وطن
همچو ما در ارجمند خویشتن
شکر حق باز آمد اندر خاک تو
گوهر چشم شریف پاک تو
فرق دولت را شدی بال هما
باغ ملت را بهار دلکشا
مرحبای ای سید والاشیم!
مرحبای قاصر از مدحت قلم!
ای افلاطون و ارسطوی وطن
ای زنور فکرش شمع انجمن
من کیم تا شرح احوالت کنم؟
یا که اندك ذکری از حالت کنم؟
وصف حال و شرح احوال ترا
سرگذشت میمنت فال ترا
کی توان گنجانیده درچندین کتاب
بسکه داری فضل بیحد و حساب
شرح حالت بی نیاز از گفتن است
زآنکه چون خورشید تابان روشن است
در حسب هم در نسب ای پاکدین
ارث داری از امام المرسلین

میدهی امروز هم ای تیزهوش
با لب خاموش عالم را سروش
کز طریق حق نورزید انحراف
از حقیقت دم زنید از قلب صاف
یکدلی والفت و مهر و وداد
دوستی و اتفاق و اتحاد
دایماً با همدیگر عادت کنید
متصف خود را باین خصلت کنید
جهد ورزید از پی دنیا ودین
حسب ارشادات قرآن مبین
بر کنید از بیخ و بن بیداد را
بشکنید آیین استبداد را
ای جمال الدین ملک و دین!
خاتم مشرق زمین را چون نگین
ای بهر جا مرترا افغان لقب!
نسل افغان و بسی والا حسب
مصرع برجسته دیوان ما
سر و زیب صفحهٔ بستان ما
ای چو موسی (ع) در رهٔ حق رهنما !
خامهٔ معجز بیانت چون عصا
نور علم آمد چراغ ایمنت
چون ید بیضا دماغ روشنت
عالم انسانیت ممنون تست
اهل عرفان تا ابد مرهون تست
قوم افغان با مباهات زیاد
میبرد نام تو ای عالی نژاد
میکند ای گوهر این کوهسار
بر تو همچون ابن سینا افتخار

یافتیم از خــــا ك پاکـــــت آبــــرو
وه کـــه آب رفته باز آمـــد بجـــو
سال تاریخ و صو لـــــت در وطن
گفت «تاج فخر ملـــی ۱۳٦٤ ه،ق» طبع مـــن
در و طن ای مست جــــا م سر مدی
خیــــر مقدم مر حبا خو ش آمـــدی
باز با ن ملی هم گویـــــم تــــرا
هر کله را شه شه راغلی سیــــــد ا
آمدی اندر دیار خـــــــویشتن
همچــــو فصل نو بهارا ن در چمــــن
آمد ی با یك جهـــــــا ن احتشا م
با بســـی اعزا زو شـــــا ن و احترام
خاکت آمد در وطن ا ی نـــا مـــور
همچـــو نور ر فته بازاند ر نظـــــر
کرد خاك پا ك تو مــــــا وطـــن
سر مـــهٔ چشم امیـــــــد خو یشتــن
پسس بملك اصلیـــــت آرا م گیــــر
در کنار ما در ت را حـــــت پذ یــر
خوابگا ه جسمت آمد ایـــن مکا ن
روح پاکت رابود خلـــد آشیــا ن
رحمت حق بر رو ا ن پا ك تـــــو
بر روان پاك و مشت خا ك تـــــو
بهر تو خواهند قو مت چو ن خلیـــل
از خدای بی نیـــــاز بی عد یـــل
تـــا دهد بـــر مرغ ر و حـــت آشیا ن
از کرم در فسحت بـــــا غ جنـــا ن
مد فن جسما نیت خـــا ك گزین
ما مـــن رو حانیت عر ش بریــــن

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

Sayyed Jamal-ud-din al-Afghani
1838 - 97
in the Afghan Press

Articles Compiled

BY

M.S. Rahpo

PUBLISHER : BAIHAQI
KABUL 1977

باهتمام:
امان الله شهباز

مطبعهٔ دولتی

بیهقی کتاب خپرولو موسسه

حوت ۱۳۵۵